

سلامی

# کتاب صرف ساده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

## مقدمه

### ۱. تعریف علم صرف :

علم صرف می آموزد چگونه کلمه ای را به صورتهای گوناگون در آوریم تا معانی مختلف بدست آید مثلاً کلمه ی «علم» به معنی دانستن را طبق قواعد صرفی به صورتهای **عِلْمٌ، يَعْلَمُ، إِعْلَمَ** و ... در می آوریم تا معانی **دانست، می داند، بدان** و ... بدست آید و یا کلمه ی «رَجُلٌ» به معنی **مرد** را به صورتهای **رِجَالٌ و رُجُلٌ** در می آوریم تا معانی **مردها و مرد کوچک** حاصل شود.

### ۲. فایده علم صرف :

در هر زبانی بسیاری از کلمات از یکدیگر گرفته می شوند؛ مثلاً در فارسی کلمات : **گفتم، گفتی، گفت، گفتیم، گفتید، گفتند، می گفتم ... خواهیم گفت ...** از ماده ی «گفتن» گرفته شده اند. بنا بر این باید علم صرف را بیاموزیم تا کلمات را بشناسیم و به معانی آنها پی ببریم و نیز بتوانیم برای معانی منظور، کلمات مناسب بسازیم.

از آنچه گذشت روشن شد که : فایده ی علم صرف **شناختن کلمه و معنی آن و قدرت بر ساختن کلمه** است.

### ۳. موضوع علم صرف :

و ضمناً معلوم شد که موضوع علم صرف «**کلمه**» است؛ یعنی این علم فقط درباره ی **ساختمان و خصوصیات کلمه** صحبت می کند .

#### ۴. تعریف کلمه :

کلمه لفظ مفردی است که دارای معنی باشد و به آن، لفظ «مُسْتَعْمَل» هم می‌گویند در برابر لفظ بی معنی که لفظ «مُهْمَل» نام دارد.

#### ۵. اقسام کلمه :

کلمات عربی - مانند کلمات هر زبان دیگر - به سه دسته تقسیم می‌شود: **فعل**، **اسم**، **حرف**.  
**فعل**، کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و زمان آن را نیز برساند؛ مانند: **حَسُنَ** (= نیکو شد)، **يَذْهَبُ** (= می‌رود)، **إِذْهَبْ** (= برو).  
**اسم**، کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان؛ مانند: **عِلْم** (= دانستن)، **مال** (= ثروت).  
**حرف**، کلمه‌ای است که معنی آن مستقل نیست و ربط بین کلمات دیگر است؛ مانند: **فی** (= در) در جمله ی: «دَخَلْتُ فِي الْمَدْرَسَةِ» و **من** (= از) در جمله ی: «خَرَجْتُ مِنَ الدَّارِ».

#### توجه کنید

صورت و شکل حرف، همیشه ثابت است؛ لذا در علم صرف از حرف، بحث نمی‌شود و هر کجا لفظ «کلمه» آورده شد، فقط **فعل** و **اسم** مقصود است؛ بنا بر این مباحث این کتاب در دو بخش فعل و اسم عنوان می‌گردد. و یک سری مطالب متفرقه در خاتمه مطرح خواهد شد.

#### پرسش و تمرین

۱. علم صرف چه علمی است؟
۲. علم صرف درباره چه چیز بحث می‌کند؟
۳. منظور شما از خواندن صرف چیست؟
۴. لفظ مهمل و مستعمل را تعریف کنید و برای هر کدام چند مثال بزنید.
۵. کلمه و لفظ مهمل با هم چه فرقی دارند؟
۶. اسم و فعل را تعریف کنید.
۷. در کلمات زیر هر کدام از افعال اسماء و حروف را در ستون مخصوصی بنویسید:  
**ضَحَى** (چاشت)، **شَعَرَ** (مو)، **مِن** (از)، **يَأْتِي** (می‌آید)، **أَسَدٌ** (شیر)، **كَبِيرٌ** (بزرگ)، **مَسْجِدٌ**، **صُبحٌ**، **لا تَشْرَبْ** (نیاشام)، **رَجُلٌ** (مرد)، **حَتَّى** (تا)، **إِعْلَمْ** (بدان)، **نَصْرْتُمْ** (یاری کردید)، **عِشاء** (اول شب)، **حَسَنٌ**، **أَحْمَدٌ**، **دَحْرَجٌ** (غلطانید)، **عِلْمٌ** (دانستن)، **يَقْتُلُ** (می‌کشد)، **لِ** (برای)، **شَارِعٌ** (خیابان)، **زُفَاقٌ** (کوچه)، **نَمَا** (رشد کرد)، **نَامٌ** (خواهید)، **سَمَاءٌ** (آسمان)، **لَيْلٌ** (شب)، **ذَهَابٌ** (رفتن)، **نَهَارٌ** (روز)، **بَقَرٌ** (گاو)، **طَائِرٌ** (پرنده)، **إِلَى** (تا)، **جِنٌّ**، **مَلَكٌ**.
۸. بر کلمات هر ستون چند کلمه دیگر اضافه کنید.
۹. بین فعل و اسم از جهت معنی چه فرقی است؟
۱۰. چرا در علم صرف از حرف بحث نمی‌شود؟

## ۶. جامد و مشتق :

کلمه یا جامد است یا مشتق.

«جامد» کلمه ای است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد؛ یعنی حروف آن ابتداء از حروف الفباء گرفته شده باشد؛ مانند : حَجَر (= سنگ)، عِلْم (= دانستن)، عَسَى (= امید است).  
«مشتق» کلمه ای است که از کلمه ی دیگر گرفته شده باشد؛ مانند : أَحْجَار (= سنگها)، مَعْلُوم (= دانسته شده)، عَالِم (= دانا)، عِلْم (= دانست).  
کلمه ای را که مشتق از آن گرفته شده باشد - جامد باشد یا مشتق - اصل آن کلمه می نامند. از یک اصل کلمات چندی گرفته می شود. اصل [= کلمه ی مادر] و مشتقات [= فروعات] آن را کلمات «همجنس» می گویند.

## ۷. حروف اصلی و زائد :

از حروف کلمه حرفی را که در تمام کلمات همجنس آورده شود، «حرف اصلی» و آن را که در بعضی آورده شود نه در تمام، «حرف زائد» می نامند؛ مثلاً در کلمات : عِلْم، عَالِم، مَعْلُوم، عِلِيم، أَعْلَم و ... حروف «ع ل م» اصلی و بقیه زائده اند.

## ۸. اَبْنِيَه کلمه :

کلمه در زبان عربی دارای شش بناء است؛ زیرا یا سه حرف اصلی دارد که به آن «ثلاثی» می گویند و یا چهار حرف اصلی که به آن «رباعی» گفته می شود و یا دارای پنج حرف اصلی است که آن را «خُماسی» نامیده اند. هر کدام از این سه قسم یا بدون حرف زائد است که به آن «مَجْرَد» می گویند و یا دارای حرف زائد است که «مَزِيد» فیه» نامیده می شود؛

به مثالهای زیر توجه نمایید :

ثلاثی مجرّد : عِلْم، رَجُلٌ مزید : أَعْلَم، رِجَالٌ  
رباعی مجرّد : دَحْرَج، جَعْفَرٌ مزید : تَدَحْرَج، جَعَاْفِرٌ  
خُماسی مجرّد : سَفَرَجَل، مزید : حَنْدَرِيْسٌ

### توجه کنید

خُماسی بودن مختصّ به اسم است و فعل یا ثلاثی است یا رباعی .

## پرسش و تمرین

۱. فرق بین مشتق و جامد، اصل و مشتق، اصل و جامد را بیان کنید.
۲. سه دسته کلمات همجنس ذکر کنید.
۳. در دسته های زیر حروف اصلی و زائد را معین کنید.  
[دسته ی اول] : «خُرُوج، خَارِج، إِخْرَاج، مَخْرَج، خَرَج، خُرُوج، خَرَج، مَخْرَاج»، [دسته ی دوم] : «صَبْر، إِصْطِبَار، صَبُور، صَابِرِين، يَصْبِرُ، إِصْبِرُ، صَابِر»، [دسته ی سوم] : «سؤال، مَسْأَلَة، سَائِل، مَسَائِل، مَسْؤُول، سُؤَالَات».
۴. بناء کلمات زیر را معین کنید.  
حَسَن، حُسَيْن، صَابِر، صَبْر، دَرَهَم، دَرَاهِم، دُرَيْهَم، خَرَج، خُرُوج، خَارِج، قِمَطْر، قِرْطَعْب، بُرْثُن، صَدَقَ، صَدِيق.
۵. اسم چند بناء دارد و فعل چند بناء؟ برای هر کدام از اَبْنِيَه چند مثال جدید بزنید.

## ۹. وزن<sup>۱</sup> و قواعد آن :

برای اینکه حروف اصلی کلمه از حروف زائد مشخص شود، سه حرف (ف - ع - ل) را به ترتیب به جای حروف اصلی بکار می‌برند. مثلاً می‌گویند: **کَتَبَ** بر وزن **فَعَلَ** و **عَلِمَ** بر وزن **فَعِلَ** است و همینطور ... در ساختن وزن کلمات، قواعد زیر باید رعایت شود :

۱. در مقابل حروف اصلی به ترتیب **ف ع ل** قرار می‌گیرد و اگر کلمه ای بیش از سه حرف اصلی داشته باشد، لام وزن **تکرار** می‌شود؛ بنا بر این وزن **ثلاثی** دارای **یک لام** و وزن **رباعی** دارای **دو لام**، و وزن **خماسی** دارای **سه لام** خواهد بود. مثلاً **سَأَلَ** بر وزن **فَعَلَ**، **دَرَهَمَ** بر وزن **فَعَلَّ**، **سَفَرَجَلَ** بر وزن **فَعَلَّلَ** است.

۲. اگر در کلمه ای «حرف زائد» بود، چنانچه حرف زائد تکرار حرف اصلی باشد، مثل **سَلَّمَ** و **جَلَبَبَ** در وزن نیز حرفی که مقابل حرف تکرار شده قرار می‌گیرد **تکرار** می‌شود؛ مانند: **سَلَّمَ = فَعَلَ** و **جَلَبَبَ = فَعَلَّلَ** و اگر چنین نبود [یعنی چنانچه حرف زائد تکرار حرف اصلی نباشد] **خود زائد** را در وزن می‌آورند؛ مانند: **عَالِمٌ = فَاعِلٌ** و **مَعْلُومٌ = مَفْعُولٌ**.

۳. حرکت هر کدام از حروف وزن باید مانند حرکت همان حرفی باشد که در مقابل آن، قرار می‌گیرد؛ بنا بر این **عَلِمَ** بر وزن **فَعِلَ** و **عَلِيمٌ** بر وزن **فَعِيلٌ** و **عُلُومٌ** بر وزن **فُعُولٌ** خواهد بود؛ **مگر اینکه حرکت، بر اثر قواعد اعلال و غیره - که خواهد آمد - تغییر کرده باشد که در این صورت، حرکت اصلی مراعات می‌شود.** مثلاً می‌گوییم: **قَالَ** بر وزن **فَعَلَ** است؛ زیرا در اصل **قَوَّلَ** بوده است و نیز می‌گوییم: **يَمُدُّ** بر وزن **يَفْعُلُ** است زیرا در اصل **يَمُدُّ** بوده است و همینطور ...

۴. اگر در کلمه ای «حرف مشدّد» - که نمودار دو حرف همجنس است - باشد، با مراجعه به کلمات همجنس باید ببینیم آن دو حرف هر دو اصلیند [= صورت اول] یا هر دو زائد [= صورت دوم] یا یکی اصلی و دیگری زائد [= صورت سوم و چهارم].

در صورت اول [که هر دو اصلی اند] وزن را بدون حرف مشدّد می‌آوریم؛ مانند: **مَرٌّ** (= مرور کرد) که می‌گوییم بر وزن **فَعَلَ** است و در صورت دوم [که هر دو زائدند] همان زائد مشدّد را در وزن می‌آوریم؛ مانند **إِجْلُوْأذ** [با ذال نه با زای] (= به هم چسبیدن) که می‌گوییم بر وزن **إِفْعُوْأَل** است. و در صورت سوم [و چهارم که یکی از دو حرف، اصلی و دیگری زائد است] هر گاه نتوان تشخیص داد که حرف اول از دو حرف همجنس زائد است یا دوم، هر کدام از **ف ع ل** وزن را که مقابل آن حرف قرار گرفته باشد، مشدّد می‌کنیم مثلاً می‌گوییم: **سَلَّمَ** بر وزن **فَعَلَ** و **إِحْمَرَّ** بر وزن **إِفْعَلَ** است و هر گاه بدانیم کدامیک از آن دو زائد است و کدام اصلی، وزن را بدون حرف مشدّد می‌آوریم؛ مثلاً می‌گوییم: **سَيِّدٌ** بر وزن **فَعِيلٌ** است و **عَلِيٌّ** بر وزن **فَعِيلٌ**.

۵. اگر بعضی از حروف اصلی کلمه، طبق **قواعد اعلال** و غیره - که خواهد آمد - حذف شود، از وزن نیز حرفی که مقابل آن است، حذف می‌شود؛ مثلاً می‌گوییم: **قُلٌّ** (= بگو) از [ماده ی] **قَالَ يَقُولُ** بر وزن **فُلٌّ**، و **هَبٌّ** (= بیخش) از [ماده ی] **وَهَبَ يَهَبُ** بر وزن **عَلٌّ**، و **فِ** (= وفا کن) از [ماده ی] **وَفَى يَفِي** بر وزن **عِ** است.

<sup>۱</sup> . وزن: ریختن کلمات در قالبی مشخص [= ف ع ل] برای هدفی. استاد سید سلمان حسینی زاد الله توفیقاته.

۶. اگر در کلمه‌ای «قلب» [= جابجایی یا همان تغییر جایگاه حروف] (قلب مکانی) واقع شده بود، یعنی ترتیب اصلی فاء و عین و لام بهم خورده بود، در وزن نیز ترتیب ف، ع، ل بهم خواهد خورد؛ مثلاً می‌گوییم: **جاه** بر وزن **عَفَل** است زیرا با مراجعه به کلمات همجنس آن از قبیل **وَجِه**، **وَجِيه**، و **وَجَاهَت** و غیره معلوم می‌شود «ج» عین الفعل و «ا» که منقلب از واو است فاء الفعل می‌باشد.

فایده‌ی دانستن وزن کلمات **تشخیص حروف** است که بوسیله‌ی آن می‌توان **نوع و بناء** کلمه را شناخت<sup>۱</sup>.

### تبصره

در کلمه (= اسم و فعل)، حرفی را که برابر «ف» است **فاء الفعل**، حرفی را که مقابل «ع» است **عین الفعل** و حرفی را که مقابل «ل» است، **لام الفعل** می‌نامند. لام الفعل های **رباعی** را لام الفعل **اَوَّل** و **دَوِّم**، و لام الفعل های **خماسی** را لام الفعل **اَوَّل**، **دَوِّم** و **سَوِّم** نامیده‌اند<sup>۲</sup>.

### پرسش و تمرین

۱. وزن چیست؟  
۲. با رعایت قواعد ۱ و ۳ وزن کلمات دسته اول و با رعایت سه قاعده اول، وزن کلمات دسته دوم و با رعایت چهار قاعده اول، وزن کلمات دسته سوم و با رعایت تمام قواعد، وزن کلمات دسته چهارم از کلمات زیر را معین کنید.

دسته اول:

كِرْمٌ، كَتَبَ، فَرَسٌ، فُفْلٌ، كَيْفٌ، غَضُدٌ، صَعَبٌ، عَنَبٌ، ضِرْسٌ.

دسته دوم:

عَالِمٌ، عِلْمَاءٌ، عِلْمَةٌ، مَخَارِجٌ، خُرُوجٌ، إِسْلَامٌ، مُسْلِمٌ، دِرَاهِمٌ، ذُرَيْهَمٌ، دِحْرَاجٌ، تَدْحَرَجٌ.

دسته سوم:

عَفَّارٌ، جَعْفَرِيٌّ، تَعَلَّمَ، خَرَجَ، سَلَّمَ، قَرَّارٌ، مَقَرٌّ، مَدَادٌ، مَدٌّ، إِسْتَمَدَ، مَدَّنَ، تَمَدَّنَ، جَيَّدَ، لَيَّنَ، عَلَوَى، نَبِيٌّ، وَفَى، خُدَّامٌ، جَبَّارٌ، قَوَى.

دسته چهارم:

قِ (با توجه به وقی، و قایه)، سَل (با توجه به سأل و سؤال)، حَادِي (با توجه به واحد، و حدة، توحید)، اَيْسَ (با توجه به یأس، یؤس، یايسة)، طَامَنَ (با توجه به طمان، اطمأن، اطمئنان).

۳. با توجه به تمام قواعد وزن و وزن کلمات زیر را معین کنید.

إِسْتِعْلَامٌ، مَعْلَمٌ، مَتَعَلَّمٌ، إِحْسَانٌ، إِسْتِحْسَانٌ، تَحْسِينٌ، تَكَاثُلٌ، إِسْتِكْمَالٌ، كَمَالٌ، كُمَيْلٌ، مَكْمَلٌ، كُمَلِينٌ.

۴. فاء، عین و لام الفعل کلمات زیر را معین کنید.

كَلَامٌ، تَكَلَّمَ، إِسْتِسْلَامٌ، إِسْتِنْفَارٌ، عَفَّارٌ، صَبُورٌ، سُؤَالٌ، تَقْوَالٌ، فَعَالٌ، سَفَرَجَلٌ، رُجَيْلٌ، دِرْهَمٌ، زَبْرَجٌ، صَدْرٌ، كَرِيمٌ.

۵. اسم رباعی مجرد دارای شش وزن است: **فَعْلَلٌ**، **فَعْلِلٌ**، **فُعْلَلٌ**، **فُعْلِلٌ**، **فَعْلَلٌ** و **فَعْلَلٌ**، **فَعْلَلٌ**، **فَعْلَلٌ**، **فَعْلَلٌ**.

**فَعْلَلٌ** با توجه به اوزان فوق بناء کلمات زیر را معین کنید: جَعَاْفِرٌ، قُدْعَمُولٌ، دِرَاهِمٌ، زَبْرَجٌ، قَرِيمٌ، جَحْمَرَشٌ، ثَعْلَبٌ.

<sup>۱</sup> وزن در دو مقام مورد استفاده قرار می‌گیرد:

(۱) در مقام **تعلیم** که هر گاه استاد بخواهد حروف اصلی و زائد کلمه را به دانش آموز تعلیم دهد بجای اینکه یک به یک حروف اصلی و زائد را معرفی کند، وزن کلمه را به او می‌گوید و او با توجه به وزن، حروف اصلی و زائد را تشخیص می‌دهد.

(۲) در مقام **فراگیری**، در این مقام دانستن وزن از این جهت وسیله‌ی تشخیص حروف اصلی از زائد است که علماء صرف ابنیه‌ی کلمه را همانطور که گذشته به چند دسته تقسیم کرده و اوزان هر بناء را بدست آورده‌اند. محصل [= فراگیر] با حفظ کردن و در نظر گرفتن اوزان هنگام برخورد به کلمه‌ای بدون مراجعه به کلمات همجنس، وزن آن را از میان اوزان مضبوطه پیدا می‌کند و حروف اصلی و زائد آن را با توجه به وزن بدست می‌آورد. (شرح رضی الدین استرآبادی رَحْمَةُ اللهِ بِر «شافیه ابن حاجب» چاپ بیروت ج ۱، ص ۱۲)

<sup>۲</sup> **نکته پایانی مبحث وزن**: بحث وزن در تمامی افعال و أسماء معرب نه مبنی پیاده می‌شود ولی در حروف اصلاً مطرح نمی‌شود. **استاد سید سلمان حسینی** زاد الله

توفیقاته.

۶. حروف اصلی و زائد کلمات موزون زیرا را معین کنید.

إِحْمَارٌ = إِفْعَالٌ، تَوَكَّلْتُ = تَفَعَّلْتُ، إِسْتِيْحَاشٌ = إِسْتِفْعَالٌ، إِجَارَةٌ = إِفَالَةٌ و فِعَالَةٌ، صَبُورٌ = فَعُولٌ، مِيْنَاتِقٌ = مِفْعَالٌ، تَوَكَّلْتُ = تَفَعَّلْتُ، تَقَاعُدٌ = تَفَاعُلٌ، تِجَارَةٌ = فِعَالَةٌ، جَوْلَانٌ = فَعْلَانٌ، كِرَاهِيَةٌ = فِعَالِيَّةٌ، ضُرُورَةٌ = فَعُولَةٌ، جَهْوَزٌ = فَعُولٌ، حَوَقَلٌ = فَوَعَلٌ، شَيْطَانَةٌ = فَيْعَلَةٌ، تَمَسْكُنٌ = تَمَفْعَلٌ، إِسْتَحَى = إِسْتَفْعَلَ، مَقْضِيٌّ = مَفْعُولٌ، مَهْدِيٌّ = مَفْعُولٌ، يَخْشَوْنَ = يَفْعَوْنَ، مَلِيٌّ = فَعِيلٌ، مَبِيعٌ = مَفْعِيلٌ.

۱۰. صحیح، معتل، مهموز، مضاعف، سالم :

کلمه از نظر چگونگی حروف اصلی سه تقسیم دارد<sup>۱</sup> :

### (۱) صحیح و معتل :

کلمه‌ای را که هیچکدام از حروف اصلی آن، حرف عله نباشد صحیح گویند و کلمه‌ای را که یک یا چند حرف اصلی آن، حرف عله باشد، معتل می‌نامند. حروف عله عبارتند از : واو، یاء و الف<sup>۲</sup>. و سایر حروف را «صحیح» می‌گویند. بنا بر این کلمه صحیح مثل : سلیم، سالم و کلمه ی معتل مانند : یسر (= آسان شد)، باع (= فروخت) رمی (= پرتاب کرد).

معتل هفت قسم است :

- ۱ - معتل الفاء که آن را مثال گویند؛ مانند : یسر و وقت.
- ۲ - معتل العین که آن را اجوف می‌نامند؛ مانند : خاف و بیع.
- ۳ - معتل اللام که آن را ناقص گویند؛ مانند : دعا و رمی.
- ۴ - معتل الفاء و اللام که آن را لفیف مفروق گویند؛ مانند : وفی و وحی.
- ۵ - معتل العین و اللام که آن را لفیف مقرون گویند؛ مانند : لوی و حی.
- ۶ - معتل الفاء و العین که آن را نیز لفیف مقرون گویند؛ مانند : ویل.
- ۷ - معتل الفاء و العین و اللام؛ مانند : واو و یاء که در اصل ووو و ییی بوده است.

### (۲) مهموز و غیر مهموز :

کلمه‌ای را که یک یا چند حرف اصلی آن همزه باشد، «مهموز» می‌نامند؛ مانند : أمر، سأل، بریء و مهموز بر سه قسم است : مهموز الفاء مانند : أمر و امر؛ مهموز العین مانند : سأل و سائل؛ مهموز اللام مانند : برأ و باریء.

### (۳) مضاعف و غیر مضاعف :

کلمه‌ای را که عین الفعل و لام الفعل یا فاء الفعل و عین الفعل آن همجنس باشد «مضاعف» نامند؛ مانند : مد، حج، ببر، ددن (= لهو و لعب)<sup>۳</sup>.

تیمه : کلمه‌ای را که نه معتل باشد و نه مهموز و نه مضاعف، «سالم» می‌نامند؛ مانند : ضرب و بقر.

<sup>۱</sup> . شرح رضی ج ۱، ص ۳۳.

<sup>۲</sup> . این سه حرف دائماً حرف عله‌اند. واو و یاء و الف در حروف معانی مثل : لو، فی، ما و در اسم مبنی مثل : هو، این، إذا نوعاً اصلی (= غیر منقلب از حرف دیگر) اند. اما در فعل مطلقاً و در اسم معرب الف اصالت ندارد. مثل دعا که در اصل دَعَوَ بوده است و فتی که در اصل فَتَى بوده است. لکن واو و یاء گاهی اصلینند مثل قول و بیع و گاهی غیر اصلی مانند : یوقن (= علم می‌آورد) که در اصل یُوقِنُ بوده و میزان (= تراز) که در اصل یوزان بوده است. (شرح رضی [رحمه الله] ج ۳، ص ۶۶)

<sup>۳</sup> . بنابراین کلمه‌ای را که فاء و لام آن همجنس باشد مثل قلقل (= اضطراب)، سلس (= روان) مضاعف نمی‌گویند.

**تبصره ۱ :** تقسیمات فوق مخصوص **ثلاثی** است و رباعی و خماسی این انقسام را ندارند؛ فقط به مثل **زَلَزَل** و **سَلَسَل** «مضاعف» گفته شده است.<sup>۱</sup>

**تبصره ۲ :** باید توجه داشت که یک کلمه ممکن است هم **صحیح** باشد هم **مهموز**؛ مانند: **أَمْرٌ، سَأَلَ**.  
یا هم **صحیح** باشد و هم **مضاعف**؛ مانند: **مَدَّ، دَدَنَ**.  
همچنین کلمه می تواند هم **معتل** باشد و هم **مهموز**؛ مانند: **يَيْسَ و أَبِي**.  
یا هم **معتل** باشد و هم **مضاعف**؛ مانند: **حَيٌّ و وَدَّ**.  
و نیز کلمه می تواند هم **مهموز** باشد و هم **مضاعف**؛ مانند: **أَنَّ (= ناله کرد)، أَزَّ (= جوشید)**، و اما کلمه ی سالم **همیشه صحیح** است.

**تبصره ۳ :** حرف **عَلَّه** را اگر ساکن باشد، حرف «**لین**» نامند؛ مانند: **قَوْلٌ، بَيْعٌ، دَارٌ، أَمِيرٌ**. و حرف **لین** را اگر حرکت ما قبلش با آن مناسب باشد، حرف «**مَدَّ**» نیز می نامند؛ مانند: **دَارٌ، أَمِيرٌ**.  
حرکت مناسب با واو، **صَمَّه** است و مناسب با یاء، **کسره** و مناسب با الف، **فتحه**. بنا بر این الف **همیشه** حرف **مَدَّ** است زیرا خود ساکن است و تا ما قبلش مفتوح نباشد قابل تلفظ نیست.

**تبصره ۴ :** مضاعف ثلاثی در معرض **إدغام** است و ادغام این است که دو حرف پهلوی هم را از یک مخرج آدا کنیم به طوری که در تلفظ بین آنها فاصله نیافتد. در این صورت حرف اول را «**مُدْغَمٌ**» و حرف دوم را «**مُدْغَمٌ فِيهِ**» گویند و غالباً هر دو را بصورت یک حرف و گاهی آنها را جدای از هم می نویسند؛ مانند: **مَدَدٌ ← مَدَّ، أَلْرَجُلُ ← الرَّجُلُ**. بحث تفصیلی درباره ی ادغام، در **فعل مضاعف ثلاثی مجرد** خواهد آمد.

**تبصره ۵ :** همزه و حرف **عَلَّه** در معرض تغییرند. تغییر همزه را «**تخفیف**» گویند و آن به دو صورت است: **قلب و حذف**.

**تخفیف قلبی :** هر گاه در کلمه ای همزه ی ساکن بعد از همزه ی متحرک قرار گیرد، همزه ساکن را به حرف **مَدَّ** تبدیل می کنند؛ مانند: **أَمَنْ ← أَمَّنَ، أُمِّرَ ← أُمِّرَ، إِيْمَانٌ ← إِيْمَانٌ**.  
ولی اگر همزه ی ساکن بعد از حرف **متحرکی** غیر از همزه قرار گیرد، تبدیل آن به حرف **مَدَّ**، جایز است نه واجب؛ مانند: **رَأْسٌ ← رَأَسٌ، شَوْمٌ ← شُومٌ، ذَنْبٌ ← ذَيْبٌ** و در بعضی کلمات دیگر نیز که وضعیت فوق را ندارند، تبدیل همزه شنیده شده است؛ مانند: **أَيْمَةٌ ← أَيْمَةٌ، نَبِيٌّ ← نَبِيٌّ، بَرِيٌّ ← بَرِيٌّ، نُبُوَّةٌ ← نُبُوَّةٌ، مَقْرُوءٌ ← مَقْرُوءٌ**.

**تخفیف حذفی :** قاعده ی مشخصی ندارد و **سَمَاعِي** است؛ مانند: **أَوْخَذَ ← خَذَ، أَوْكَلُ ← كَلَّ**.  
تغییر حرف **عَلَّه** را «**إعلال**» گویند و اعلال حرف **عَلَّه** بر سه قسم است: **سُكُونٌ و قَلْبٌ و حَذْفٌ**. که [اعمال = بکار گیری] هر کدام طبق قواعد خاص و در شرایط معینی صورت می گیرد. تفصیل آن در **فصل ۱۲ بخش اول و مقدمه ی بخش دوم** خواهد آمد.

<sup>۱</sup> در زبان عربی کلمه ی رباعی و خماسی که در آن دو حرف اصلی متماثل و متصل به هم باشند **نداریم** و کلماتی نظیر **قَرَدَد** (= نوعی زمین) = **فَعْلَلٌ، جَلْبَبٌ** (= لباس فراخ پوشید) = **فَعْلَلٌ، سَمَلَلٌ** (= تند رفت) = **فَعْلَلٌ**، ثلاثی مزید هستند **نه رباعی** و کلماتی نظیر: **إِقْعَنْسَسَ** (= امتناع کرد) = **إِفْعَنْلَلٌ، حَفِيدَد** (= شتر مرغ نر) = **فَعْيَلَلٌ، أَلْتَجَج** (= خوب، چوبی خوشبو) = **أَفْعَلَل** نیز ثلاثی مزید هستند **نه خماسی**، دلیل و توجیه این امر در خاتمه خواهد آمد. (شرح رضی [رَجْمَةُ اللَّهِ] ج ۱، ص ۶۰ و لسان العرب ج ۳، ص ۲۳۸)  
<sup>۲</sup> شرح رضی ج ۱، ص ۲۰۵. النحوالوافی ج ۴، ص ۶۹۹.



## پرسش و تمرین

۱. نوع و بناء كلمات موزون زیر را معین کنید.
 

مرء = فَعْلٌ، ثَعْلَبٌ = فَعْلَلٌ، سَلْسَلَةٌ = فَعْلَلَةٌ، سَيِّمٌ = فَعِلٌ، قَدَارَةٌ = فَعَالَةٌ، إِجَارَةٌ = فَعَالَةٌ، بَرَاءَةٌ = فَعَالَةٌ، فَرَارٌ = فَعَالٌ، بَثْرٌ = فَعِلٌ، رَأَى = فَعِلٌ، قَوِيَ = فَعِيلٌ، مَائِلٌ = فَاعِلٌ، جَرِيَانٌ = فَعْلَانٌ، جَارِيٌ = فَاعِلٌ، قَسَاوَةٌ = فَعَالَةٌ، فَيَضٌ = فَعْلٌ، فَيَاضٌ = فَعْلَانٌ، قِيَاضٌ = فَعْلَانٌ، مَدَادٌ = فَعَالٌ، دَرٌّ = فَعْلٌ، سَلَامٌ = فَعَالٌ، سَالِمٌ = فَاعِلٌ (راهنمایی: در حل این تمرین و همچنین تمرین بعدی می‌گوییم: مرء: ثلاثی مجرد مهموز، ثعلب: رباعی مجرد و همینطور ...).
۲. معتلٌ، مهموز، مضاعف و سالم را در کلمات موزون زیر معین کنید.
 

حَيٌّ = فَعْلٌ، وَلِيٌّ = فَعِيلٌ، يَاءٌ = فَعْلٌ، مُؤْتَمِرٌ = مُفْتَعِلٌ، أُتِيَ = فَعَلٌ، مَرَأَةٌ = فَعْلَةٌ، مَرِيٌّ = مَفْعَلٌ، خَرِيرٌ = فَعِيلٌ، تَوَدَّعٌ = تَفْعِيلٌ، حُكَّامٌ = فُعَالٌ، طَيْرٌ = فَعْلٌ، طَيَّارَةٌ = فَعَالَةٌ، يَأْقُوتٌ = فَاعُولٌ، وَحْشَةٌ = فَعْلَةٌ، وَصُولٌ = فُعُولٌ، صَابِرٌ = فَاعِلٌ، سَدٌّ = فَعْلٌ، صُدُودٌ = فُعُولٌ، سَمَاكٌ = فَعَالٌ، أَيْمٌ = فَعِيلٌ، دَيَّانٌ = فُعَالٌ، عَلِيٌّ = فَعِيلٌ، عَلَوِيٌّ = فَعِيلِيٌّ، أَحْمَرٌ = أَفْعَلٌ.
۳. حروف اصلی و زائد کلمات زیر را معین کنید.
 

الْتَدَدٌ (= دشمن سرسخت) = أَفْعَلٌ، عَفْتَجَجٌ (= کلفت نادان) = فَعَنْلَلٌ، مَهْدَدٌ (= اسم زنی است) = فَعْلَلٌ، دِرْهَمٌ = فَعْلَلٌ، جَعْفَرٌ = فَعْلَلٌ، شَرَشْرَةٌ (= قطعه قطعه کردن) = فَعْلَلَةٌ، يَلْتَدَدٌ (= دشمن سرسخت) = يَفْعَلٌ، زَمَزَمَةٌ = فَعْلَلَةٌ، إِحْرَجَجَمٌ = إِفْعَنْلَلٌ، تَزَلُّزٌ = تَفْعَلُّلٌ، خَذَبٌ (= پیر) = فَعْلٌ، بُرْتُنٌ (= پنجه ی شیر) = فُعْلُلٌ.
۴. برای هر یک از اقسام کلمه که در تبصره شماره ۲ به آنها اشاره شده است سه مثال بزنید.
۵. چرا الف همیشه حرف مدّ است؟
۶. حروف عله مدّ و لین را در تمرین شماره ۲ مشخص کنید.
۷. ادغام مُدْغَمٌ و مدغمٌ فيه را تعریف کنید.
۸. لام «أل» در حروف شمسی که عبارتند از ۱۴ حرف: «ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن» ادغام می‌شود مانند: التَّقْوَى، الثَّوَابِ و ... ۱ - نام بقیه ی حروف چیست؟ برای ادغام لام (=أل) در هر یک از حروف شمسی دو مثال بزنید و آنها را تلفظ کنید.
۹. برای لزوم تبدیل شدن همزه به حرف مدّ چند شرط وجود دارد نام ببرید.
۱۰. موارد قیاسی و سماعی تخفیف همزه را با ذکر مثال بیان کنید.
۱۱. تخفیف همزه در کدامیک از کلمات زیر جائز است و در کدام واجب؟ چرا؟ آءَدَمَ، آءَدَابٌ، مُؤَدَّبٌ، آءَخْرَ، آءَمَنَ، أَوْتِيَّ، بَارِيَّ، إِءْدَانَ، آءَدَرَ، تَأْسِيسٌ، مُؤَاخَاتٌ، مُؤْمِنٌ، يُؤْمِنُ، مُؤَبَّدٌ، مُؤَنَّ، فَيْتَةٌ، بَأْسٌ، مِئْزَرٌ، سَائِرٌ، جَائِزٌ، مَسَائِلٌ.
۱۲. اصطلاحات زیر را معنی کنید.
 

حرف عله، إعلال، حرف صحیح، حرف لین، حرف مدّ، کلمه مضاعف، مهموز، صحیح، معتلٌ، مثال، اجوف، ناقص، لفیف مفروق، لفیف مقرون، سالم.
۱۳. هر کدام از حروف عله اصلی اند یا منقلب؟

بخش اول



# بخش اول

## فعل

### مقدمه :

#### ۱. تعریف و تقسیم :

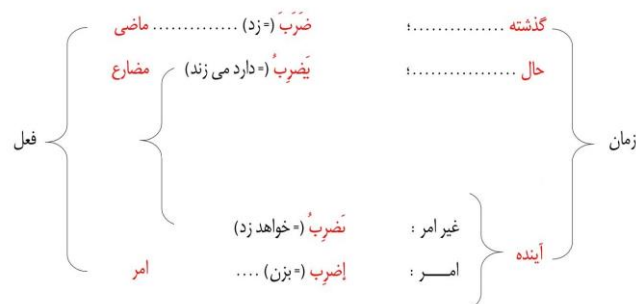
فعل کلمه ای است که بر وقوع کار یا پدیدار شدن حالتی در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند. واقع شدن کار مانند **ضَرَبَ** (= زد)، **يَضْرِبُ** (= دارد می زند یا خواهد زد)، **إِضْرِبْ** (= بزن). و پدیدار شدن حالت مانند: **حَسُنَ** (= نیکو شد)، **يَحْسُنُ** (= نیکو می شود)، **أَحْسُنْ** (= نیکو شو).

فعل بر سه قسم است: **ماضی**، **مضارع**، **امر**. فعل ماضی فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان گذشته دلالت کند؛ مانند: **ضَرَبَ** و **حَسُنَ**، فعل مضارع فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند؛ مانند: **يَضْرِبُ** و **يَحْسُنُ**، و فعل امر فعلی است که بر **طلب** ایجاد کار یا حالتی دلالت نماید؛ مانند: **إِضْرِبْ** و **أَحْسُنْ**<sup>۱</sup>.

#### ۲. اصل فعل (مصدر) :

فعل از **مصدر** [= محل صدور] گرفته می شود و مصدر کلمه ای است که **تنها** بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند؛ مانند: **خُرُوجٌ** (= خارج شدن)، **حُسْنٌ** (= نیکو شدن). علامت مصدر این است که در آخر ترجمه ی فارسی آن «**تَن**» یا «**دَن**» آورده

<sup>۱</sup> کیفیت انقسام فعل به سه قسم ماضی، مضارع و امر چنین است: زمان که جزئی از معنای فعل است بر سه قسم است: **ماضی**، **حال**، **مستقبل** (= گذشته، حال، آینده). فعل نیز ابتدا به این سه قسم تقسیم می گردد. فعل مستقبل بر دو نوع است: امر و غیر امر. مستقبل غیر امر با فعل حال، لفظاً مشترکند؛ لذا آن دو را «مضارع» نامیده اند؛ در نتیجه فعل به سه قسم ماضی، مضارع و امر تقسیم شده است. نمودار زیر این کیفیت را مشخص می کند:



شود مشروط بر اینکه اگر «ن» را برداشتیم، تبدیل به **فعل ماضی** شود؛ بنا بر این کلماتی مانند **عُنُق** (=گردن)، و **خاضِع** (=فروتن) مصدر نیستند<sup>۱</sup>.

آنچه مستقیماً از مصدر گرفته می شود **تنها** فعل ماضی است و اما مضارع و امر چنین نیستند بلکه مضارع از ماضی گرفته می شود و امر از مضارع :

مصدر ← ماضی ← مضارع ← امر<sup>۲</sup>.

### پرسش و تمرین

۱. اقسام فعل و چگونگی انقسام آن را ذکر کنید.
۲. بین فعل و مصدر چه فرقی است.
۳. از کلمات زیر کدام فعل و کدام مصدر است؟ **إحسان** (= نیکی کردن)، **مُحسِن** (= نیکو کار)، **عَدَن** (= نام مکانی است)، **نَوْم** (= خوابیدن)، **جَاءَ** (= آمد)، **يَنْصُرُ** (= یاری می کند)، **نَسَجَ** (= بافتن)، **خُتِنَ** (= نام مکانی است).

### ۳. معلوم و مجهول :

فعل یا معلوم است یا مجهول.

**فعل معلوم** فعلی است که **فاعلش در کلام ذکر شده باشد** مانند: **ضَرَبَ زَيْدٌ بَكَراً** (= زید بکر را زد)؛ و **فعل مجهول** فعلی است که **فاعلش ذکر نشود و به مفعول نسبت داده شود**. در این صورت مفعول را چون به جای فاعل گذاشته شده است «**نائب فاعل**» می گویند؛ مانند: **ضَرِبَ بَكَراً** (= بکر زده شد). بنا بر این هر فعلی یا معلوم است یا مجهول یعنی یا دارای **فاعل** است یا دارای **نائب فاعل**.

باید توجه داشت که فعل مجهول را مستقیماً از مصدر **نمی گیریم** بلکه ماضی آن از ماضی معلوم و مضارع آن از مضارع معلوم و امر آن از مضارع **مجهول** گرفته می شود :

ماضی معلوم ← ماضی مجهول ← مضارع معلوم ← مضارع مجهول ← امر مجهول.

توضیح و چگونگی این اشتقاق خواهد آمد.

### ۴. صیغه های فعل :

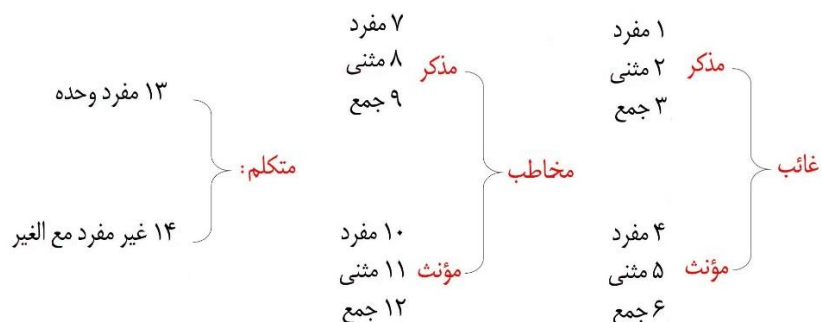
فاعل یا نائب فاعل یا **غائب** است یا **مخاطب** و یا **مُتَكَلِّم** به همین مناسبت فعل را در این سه حالت به ترتیب **غائب**، **مخاطب** و **مُتَكَلِّم** می نامند.

دو فعل **غائب** و **مخاطب** با **مذکر** یا **مؤنث** بودن فاعل یا نائب فاعل و نیز با **مفرد** یا **مثنی** و یا **جمع** بودن آن، تغییر می کند و در هر مورد صورت خاصی دارد. و فعل **مُتَكَلِّم** فقط با **مفرد** یا **غیر مفرد** بودن فاعل یا نائب فاعل تغییر می کند و دارای **دو** صورت است.

<sup>۱</sup> . کلمه ای که تنها بر وقوع کار یا حالت دلالت کند مانند: **خُرُوج** و **حُسْن** یا تنها معنی **زمان** داشته باشد مانند: **أَمْسَى** (= دیروز)، **أَلْيَوْم** (= امروز)، **عَدَ** (= فردا) اسم است و فقط کلمه ای فعل است که **هم بر کار یا حالت** دلالت کند و **هم بر زمان**.

<sup>۲</sup> . از آن چه گذشت روشن شد که فعل، **مشتق** است و اصل آن، **مصدر** می باشد. علاوه بر فعل بعضی از اقسام اسم نیز از مصدر گرفته می شود که در **بخش دوم** خواهد آمد و نیز افعال معدودی است که از مصدر گرفته نمی شود و در مبحث چهارم همین بخش بیان خواهد شد.

هر کدام از صُور فوق را «صیغه» می‌گویند و آن را به نام فاعل یا نائب فاعل می‌خوانند مثلاً می‌گویند: **صیغه ی** **مفرد مذکر غائب**، **صیغه ی** **مثنای مذکر غائب**، **صیغه ی** **جمع مذکر غائب** و همینطور ...  
 از آنچه گذشت روشن شد که فعل غائب دارای **شش** صیغه است و فعل مخاطب نیز دارای **شش** صیغه و فعل متکلم دارای **دو** صیغه و در نتیجه هر فعل دارای **۱۴** صیغه می‌باشد .



## ۵ . مباحث بخش اول :

مطالب این بخش در ضمن چهار عنوان بحث می‌شود که عبارتند از : ۱ - **ثلاثی مجرد** ۲ - **ثلاثی مزید** ۳ - **رباعی**  
 ۴ - **فعل صنّاعی**، **غیر متصرّف** و **اسم فعل** .

### توضیح

فعل **مُجَرَّد** به فعلی می‌گویند که در صیغه ی اول ماضی آن حرف زائد نباشد و فعل **مَزِيدٌ** **فِيهِ** به فعلی گفته می‌شود که صیغه ی اول ماضی آن دارای حرف زائد باشد.

### پرسش و تمرین

- ۱ . فاعل ، نائب فاعل ، معلوم و مجهول را در جملات زیر معین کنید.  
 قَرَأَ زَيْدٌ الْكِتَابَ، قُرِئَ الْكِتَابُ، كَتَبْتُ الدَّرْسَ، كُتِبَ الدَّرْسُ، أَكَلْتُ فَاطِمَةُ الْخُبْزَ، أَكِلَ الْخُبْزُ، شَرِبْتُ الْمَاءَ، شُرِبَ الْمَاءُ، عَرَفَ زَيْدٌ، سَأَلَ التَّلْمِيذُ، نَصَرَ عَلِيٌّ، قِيلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
- ۲ . فعل غائب، مخاطب، متکلم را تعریف کرده برای هر کدام به فارسی مثال بزنید.
- ۳ . چرا هر کدام از دو قسم غائب و مخاطب شش صیغه و متکلم دو صیغه دارد؟ آیا در فارسی هم همینطور است؟ توضیح دهید.
- ۴ . شماره صیغه های زیر چیست؟  
 متکلم وحده، متکلم مع الغیر، مفرد مؤنث مخاطب، مفرد مؤنث غائب، جمع مؤنث غائب، جمع مؤنث مخاطب، جمع مذکر مخاطب، تنبیه ی مذکر غائب، تنبیه ی مؤنث مخاطب.
- ۵ . نام صیغه های زیر را ذکر کنید : ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴.
- ۶ . هر کدام از اقسام فعل معلوم و مجهول از چه گرفته می‌شوند؟

## ثلاثی مجرد

### فصل ۱ ماضی معلوم :

ماضی معلوم ثلاثی مجرد از مصدر گرفته می شود. برای گرفتن آن از مصدر باید حرف زائد مصدر را - اگر دارای حرف زائدی است - انداخت؛ فاء الفعل و لام الفعل را مفتوح و عین الفعل را متحرک نمود (نوع حرکت عین الفعل در ماضی هر مصدر سماعی است) بنا بر این ماضی ثلاثی مجرد معلوم بر یکی از این سه وزن است:

فَعَلَ، فَعِلَ، فَعَّلَ، مانند: ذَهَبَ (= رفت)، عَلِمَ (= دانستن) ← عَلِمَ (= دانست)، حُسِنَ (= نیکو شدن) ← حَسُنَ (= نیکو شد).

صیغه ها : هر کدام از سه وزن فوق، خود، «صیغه ی اول» است سایر ۱۳ صیغه را از صیغه اول می گیریم بدین ترتیب :

- صیغه دوم : با اضافه کردن «الف» به آخر صیغه اول فَعَلَ ← فَعَلَا.
- صیغه سوم : با اضافه کردن «واو» به آخر صیغه اول و مضموم کردن لام الفعل فَعَلَ ← فَعَلُوا<sup>۱</sup>.
- صیغه چهارم : با اضافه کردن تاء ساکنه «ت» به آخر صیغه اول فَعَلَ ← فَعَلَتْ.
- صیغه پنجم : با اضافه کردن «تا» به آخر صیغه اول فَعَلَ ← فَعَلْتَا.
- صیغه ششم : با اضافه کردن نون مفتوحه «ن» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل فَعَلَ ← فَعَلْنَ.
- صیغه هفتم : با اضافه کردن تاء مفتوحه «ت» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل فَعَلَ ← فَعَلْتِ.
- صیغه هشتم : با اضافه کردن «تُما» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل فَعَلَ ← فَعَلْتُمَا.
- صیغه نهم : با اضافه کردن «تُم» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل فَعَلَ ← فَعَلْتُم.
- صیغه دهم : با اضافه کردن تاء مکسوره «تِ» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل فَعَلَ ← فَعَلْتِ.
- صیغه یازدهم : با اضافه کردن «تُما» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل فَعَلَ ← فَعَلْتُمَا.
- صیغه دوازدهم : با اضافه کردن «تُن» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل فَعَلَ ← فَعَلْتُنَّ.
- صیغه سیزدهم : با اضافه کردن تاء مضمومه «تُ» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل فَعَلَ ← فَعَلْتُ.
- صیغه چهاردهم : با اضافه کردن «نا» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل فَعَلَ ← فَعَلْنَا.

بنا بر این صیغه های ماضی ثلاثی مجرد معلوم چنین صرف می شود<sup>۲</sup>: فَعَلَ، فَعَلَا، فَعَلُوا، فَعَلَتْ، فَعَلْتَا، فَعَلْنَ، فَعَلْتِ، فَعَلْتُمَا، فَعَلْتُم، فَعَلْتُنَّ، فَعَلْتُ، فَعَلْنَا.

<sup>۱</sup> «واو» علامت جمع مذکر چون در آخر فعل قرار گیرد بعد از آن الفی نوشته می شود که خوانده نمی شود.

<sup>۲</sup> در آوردن کلمه را بصورتها (= صیغه ها) ی مختلف «صرف کردن» گویند بنابراین صرف کردن فعل عبارت است از ذکر کردن صیغه های چهار ده گانه ی آن.

و همینطور است صرف صیغه های دو وزن دیگر **فَعِلَ** و **فَعَّلَ**.

### ضمائر :

از آنچه گذشت دانستیم که علامت صیغه های ماضی ثلاثی مجرد معلوم به ترتیب عبارت است از :  
«**ا و ت ا ن تَ تَ مَّا تُم تَ تَ مَّا تَن تَ نَا**» هر کدام از این علامتها را «**ضمیر**» می نامند بجز «**ت**» در صیغه های ۴ و ۵ که فقط علامت تانیثِ فاعل است نه ضمیر .  
ضمیر دو صیغه ۱ و ۴ به ترتیب **هُوَ** و **هِيَ** است که چون مُقَدَّر است به آن «**ضمیر مُسْتَتِر**» و سایر ضمائر را «**ضمیر بارز**» می گویند .

ضمیر به جای **اسم** می نشیند از این رو اگر بعد از فعلی فاعل بصورت اسم ظاهر آورده شود آن فعل خالی از (ضمیر بارز یا مستتر) خواهد بود می گوئیم : **ذَهَبَ الرَّجُلُ ، ذَهَبَ الرَّجُلَانِ ، ذَهَبَ الرَّجَالُ ، قَالَتِ هُنْدُ ، قَالَتِ النِّسَاءُ** <sup>۱</sup>.

### پرسش و تمرین

- ۱ . مطلق فعل و فعل ماضی را تعریف کنید .
- ۲ . چرا ماضی ثلاثی مجرد معلوم سه وزن دارد؟
- ۳ . در ماضی ثلاثی مجرد معلوم علامتهای زیر مخصوص چه صیغه هایی هستند؟  
و ، ت ا ، نَ ، تَ ، تَ مَّا ، تَ ، ت .
- ۴ . صیغه های زیر چگونه ساخته می شوند؟  
۲ ، ۴ ، ۵ ، ۸ ، ۹ ، ۱۳ ، ۱۴ .
- ۵ . معنای صیغه های فوق را از فعل **ذَهَبَ** بیان کنید .
- ۶ . به جای جملات زیر معنی مناسب ذکر کنید .  
دو زن رفتند ، من دانستم ، تو رفتی ، شما دو مرد رفتید ، زنان نیکو شدند ، ما دانستیم ، شما گروه زنان رفتید ، مردها دانستند .
- ۷ . افعال زیر را صرف کنید .  
سَأَلَ ، قَتَلَ ، غَظَمَ ، شَهِدَ ، كَبَّرَ ، رَجِمَ ، صَدَّقَ ، رُوِّفَ .
- ۸ . چگونگی ضمائر فعل ماضی را توضیح دهید .
- ۹ . در فعل ماضی ضمیر صیغه های زیر چیست؟  
۱ ، ۴ ، ۷ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۲ ، ۵ ، ۸ ، ۱۰ ، ۶ ، ۱۲ .
- ۱۰ . اغلاط زیر را تصحیح کنید .  
رَجُلٌ جَاءَتْ ، إِمْرَأَةٌ جَاءَتْ ، نَصَرُوا الرَّجَالَ ، إِمْرَأَاتُ أَكَلَا ، نِسَاءٌ شَرِبُوا ، حَسَنَّا الرَّجُلَانَ ، عَلَّمْنَا امْرَأَاتِنَ ، عَلَّمُوا النِّسَاءَ ، نَحْنُ صَرَبْنَا ، أَنْتُمْ صَرَبْتُمْ ، زَيْدٌ صَرَبَتْ ، هِنْدٌ وَ سَعِيدَةٌ قَرَّ ، صَرَبَا الرَّجُلَانَ .

<sup>۱</sup> . اگر دیده شد که با بودن ضمیر بارز همراه فعلی اسم ظاهر نیز آورده شده است باید گفت که علامت در این صیغه فقط علامت فاعل است نه ضمیر مانند : «اَكْلُونِي الْبُرَاغِيثُ» : برغوث ها مرا خوردند (بُرَغوث : كيك). باید توجه داشت که فاعل فقط در ۶ صیغه ی غایب می تواند بصورت اسم ظاهر آورده شود و در بقیه صیغه ها واجب است ضمیر باشد .



## فصل ۲ مضارع معلوم :

مضارع معلوم ثلاثی مجرد از ماضی آن گرفته می شود بدین طریق: ابتدا یک یاء مفتوحه «یَ» بر سر ماضی (= صیغه ی اول ماضی) درآورده سپس **فاء الفعل** را ساکن و **لام الفعل** را مضموم می کنیم، حرکت عین الفعل مضارع نیز **سماعی** است و ممکن است **مفتوح** یا **مکسور** و یا **مضموم** باشد<sup>۱</sup>.

بنا بر این مضارع ثلاثی مجرد معلوم نیز سه وزن دارد: **يَفْعَلُ**، **يَفْعِلُ**، **يَفْعُلُ** مانند: **ذَهَبَ** ← **يَذْهَبُ** (= دارد می رود یا خواهد رفت)، **ضَرَبَ** ← **يَضْرِبُ** (= دارد می زند یا خواهد زد)، **قَتَلَ** ← **يَقْتُلُ** (= دارد می کُشد یا خواهد کُشت).

**صیغه ها**: هر کدام از سه وزن فوق صیغه اول مضارع است و ۱۳ صیغه دیگر را از صیغه اول می گیریم بدین طریق: **صیغه دوم**: با اضافه کردن الف و نون مکسوره «ان» به آخر صیغه اول و **مفتوح کردن لام الفعل**: **يَفْعَلُ** ← **يَفْعَلَانِ**.

**صیغه سوم**: با اضافه کردن واو و نون مفتوحه «ون» به آخر صیغه اول **يَفْعَلُ** ← **يَفْعَلُونَ**.  
**صیغه چهارم**: با تبدیل یاء حرف مضارع به «تاء» **يَفْعَلُ** ← **تَفَعَّلُ**.  
**صیغه پنجم**: با تبدیل یاء به «تاء» و **مفتوح کردن لام الفعل** و اضافه کردن الف و نون مکسوره «ان» به آخر آن **يَفْعَلُ** ← **تَفَعَّلَانِ**.

**صیغه ششم**: با ساکن کردن **لام الفعل** و اضافه کردن یک نون مفتوحه «ن» به آخر آن **يَفْعَلُ** ← **يَفْعَلَنَ**.  
**صیغه هفتم**: با تبدیل یاء صیغه اول به «تاء» **يَفْعَلُ** ← **تَفَعَّلُ**.  
**صیغه هشتم**: با تبدیل یاء صیغه اول به «تاء» و **مفتوح کردن لام الفعل** و اضافه کردن الف و نون مکسوره «ان» به آخر آن **يَفْعَلُ** ← **تَفَعَّلَانِ**.

**صیغه نهم**: با تبدیل یاء صیغه اول به «تاء» و اضافه کردن واو و نون مفتوحه «ون» به آخر آن **يَفْعَلُ** ← **تَفَعَّلُونَ**.  
**صیغه دهم**: با تبدیل یاء صیغه اول به «تاء» و **مکسور کردن لام الفعل** و اضافه کردن یاء و نون مفتوحه «ین» به آخر آن **يَفْعَلُ** ← **تَفَعَّلِينَ**.

**صیغه یازدهم**: با تبدیل یاء صیغه اول به «تاء» و **مفتوح کردن لام الفعل** و اضافه کردن الف و نون مکسوره «ان» به آخر آن **يَفْعَلُ** ← **تَفَعَّلَانِ**.  
**صیغه دوازدهم**: با تبدیل یاء صیغه اول به «تاء» و **ساکن کردن لام الفعل** و اضافه کردن یک نون مفتوحه «ن» به آخر آن **يَفْعَلُ** ← **تَفَعَّلَنَ**.

**صیغه سیزدهم**: با تبدیل یاء صیغه اول به **همزه يَفْعَلُ** ← **أَفْعَلُ**.  
**صیغه چهاردهم**: با تبدیل یاء صیغه اول به **نون يَفْعَلُ** ← **نَفْعَلُ**.

### توجه کنید

**ياء، تاء، همزه و نون** (= حروف آتین) را که در اول صیغه های مضارع قرار دارند «حروف مضارعه» یا «علامت فعل مضارع» می نامند، این حروف در مضارعی که ماضی آن **چهار حرفی** باشد **مضموم** و در مضارعی که ماضی آن **کمتر از چهار حرفی** یا **بیشتر** از آن باشد **مفتوح** می باشند.

<sup>۱</sup> آنچه گفته شد در موردی است که فعل ماضی مفتوح العین باشد و بخواهیم مضارع آن را بنا کنیم اما اگر مکسور العین بود، عین الفعل آن **مفتوح** است یا **مکسور** و اگر مضموم العین باشد عین الفعل آن فقط **مضموم** خواهد بود.

بنا بر آنچه گذشت صرف مضارع ثلاثی مجرد معلوم چنین است:  
**يَفْعَلُ، يَفْعَلَانِ، يَفْعَلُونَ، تَفَعَّلُ، تَفَعَّلَانِ، تَفَعَّلُونَ، تَفَعَّلِينَ، تَفَعَّلَانِ، تَفَعَّلَنَ، أَفْعَلُ، نَفَعَلُ.**  
 و همچنین است صرف صیغه های دو وزن دیگر (= يَفْعَلُ و يَفْعَلُ).

### ضمائر :

**الف** در تثنيه ها، **واو** در جمع های مذکر، **نون** در جمع های مؤنث، **ياء** در مفرد مؤنث مخاطب ضمائر **بارز** فاعل است. در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، و ۱۴ ضمیر فاعل **مستتر** است. در صیغه ۱ **هُوَ**، در صیغه ۴ **هِيَ**، در صیغه ۷ **أَنْتَ**، در صیغه ۱۳ **أَنَا**، و در صیغه ۱۴ **نَحْنُ**.

### توجه کنید

در فعل مضارع دو صیغه ی جمع مؤنث **مَبْنِي** و بقیه صیغه ها **مُعْرَب** است، صیغه های معرب بخودی خود **مرفوع** می باشند. علامت رفع در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، و ۱۴ **ضَمَّةِ ي لام الفعل** و در تثنيه ها، جمع های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب **نون** آخر صیغه است که به آن **نون عوضِ رفع** می گویند.  
 در دو صیغه ی جمع مؤنث (= ۶ و ۱۲) نون مفتوحه **ضمیر** است نه علامت رفع.

### پرسش و تمرین

۱. فعل مضارع را تعریف کنید.
۲. مضارع ثلاثی مجرد معلوم چند وزن دارد؟ چرا؟
۳. مضارع ثلاثی مجرد معلوم از چه گرفته می شود و چگونه؟
۴. صیغه های زیر چگونه ساخته می شوند:  
 ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۶، ۱۲، ۸، ۱۱.
۵. نام صیغه های تمرین فوق چیست؟
۶. مضارع های زیر را صرف کنید.  
 يَعْمَلُ، يَحْسُدُ، يَقْدِفُ، يَشْرَفُ، يَكْتُبُ، يَقْرَأُ، يَصْبِرُ.
۷. صیغه های زیر را از يَعْلَمُ معنی کنید  
 ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۳، ۱۰.
۸. کیفیت ضمائر فعل مضارع را توضیح دهید.
۹. حروف مضارعه و حرکت آنها در مضارع ثلاثی مجرد معلوم و کیفیت وقوع آنها را بیان کنید.
۱۰. اعراب و علامت رفع در صیغه های مضارع به چه کیفیت است؟
۱۱. در چه صیغه هایی از مضارع، لام الفعل ساکن است؟ و جامع بین این صیغه ها چیست؟

### فصل ۳ ابواب ثلاثی مجرد :

باید دانست که مضارع «فَعَلَ» ممکن است بر یکی از سه وزن «يَفْعَلُ، يَفْعِلُ، يَفْعُلُ» و مضارع «فَعِلَ» ممکن است بر یکی از دو وزن «يَفْعِلُ، يَفْعُلُ» بیاید و مضارع «فَعَلَ» فقط بر وزن «يَفْعُلُ» می آید. به عبارت دیگر در فعل ثلاثی مجرد معلوم به این چند گونه «ماضی مضارع» برخورد خواهیم کرد :

- (۱) فَعَلَ يَفْعَلُ مانند : مَنَعَ يَمْنَعُ
- (۲) فَعَلَ يَفْعِلُ مانند : ضَرَبَ يَضْرِبُ
- (۳) فَعَلَ يَفْعُلُ مانند : نَصَرَ يَنْصُرُ
- (۴) فَعَلَ يَفْعَلُ مانند : سَمِعَ يَسْمَعُ
- (۵) فَعَلَ يَفْعِلُ مانند : حَسِبَ يَحْسِبُ
- (۶) فَعَلَ يَفْعُلُ مانند : كَرَّمَ يَكْرُمُ .

هر کدام از این اقسام «ماضی مضارع» را «باب» می نامند. بنا بر این فعل ثلاثی مجرد دارای شش باب است.

### پرسش و تمرین

۱. اینکه می گویند فعل ثلاثی مجرد معلوم شش باب دارد یعنی چه؟
۲. ماضی و مضارع مصادر زیر را بسازید.  
أكل (= خوردن) از باب ۳، قُود (= نشستن) از باب ۳، شَهادَة (= حاضر بودن) از باب ۴، ضَرَب (= زدن) از باب ۲، رُكوع (= خم شدن) از باب ۱، سَامَة (= ناراحت شدن) از باب ۴، قَتَلَ (= کشتن) از باب ۳.
۳. صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ماضی و مضارع های فوق را معنی کنید.
۴. شماره ابواب زیر را معین کنید.  
جاءَ يَجِيءُ، فَهَمَّ يَفْهَمُ، سَأَلَ يَسْأَلُ، عَمِلَ يَعْمَلُ، حَلَّمَ يَحْلُمُ، ذَهَبَ يَذْهَبُ، قَتَلَ يَقْتُلُ، عَلِمَ يَعْلَمُ، حَسَنَ يَحْسُنُ.

### فصل ۴ امر معلوم :

فعل امر از مضارع گرفته می شود. البته نه اینچنین که صیغه اول، آن از مضارع و بقیه صیغه ها از صیغه اول، بلکه هر کدام از صیغه های آن از همان صیغه مضارع گرفته می شود. شش صیغه غائب و دو صیغه متکلم با درآوردن لام امر بر سر مضارع ساخته می شود و شش صیغه مخاطب با تغییر خاصی در صیغه مضارع، لذا آن هشت صیغه را **امر بلام** یا **امر غائب** و **متکلم** و این شش صیغه را **امر به صیغه** یا **امر حاضر** می نامند.

**صیغه ها :** برای ساختن صیغه های غائب و متکلم امر لام مکسوری را که به آن «لام امر» گویند در اول صیغه های مضارع درآورده علامت رفع را از آخر آن می اندازیم و برای ساختن صیغه های مخاطب آن **اولاً** از اول هر کدام از صیغه های مضارع مخاطب حرف مضارع را می اندازیم. **ثانیاً** اگر ما بعد حرف مضارع متحرک بود از همانجا امر را بنا می کنیم و دیگر احتیاج به زیاد کردن چیزی نیست و اگر ساکن بود همزه متحرکی در اول آن می آوریم **ثالثاً** اگر عین الفعل مضموم بود همزه را مضموم و **إلاً** همزه را مکسور می آوریم **رابعاً** علامت رفع را از آخر صیغه می اندازیم.

بنا بر این صرف صیغه های امر از **يَفْعَلُ** چنین است:  
**لِيَفْعَلِ، لِيَفْعَلَا، لِيَفْعَلُوا، لِيَفْعَلَنَ، لِيَفْعَلْنَ، لِيَفْعَلِي، لِيَفْعَلِي، لِيَفْعَلَا، لِيَفْعَلُوا، لِيَفْعَلُنَ، لِيَفْعَلُنَ.**

و از **يَفْعِلُ** چنین است: **لِيَفْعِلِ، لِيَفْعِلَا، لِيَفْعِلُوا ...**  
**إِفْعِلِ، إِفْعِلَا، إِفْعِلُوا ...**  
**لِأَفْعِلِ، لِأَفْعِلِ**

و از **يَفْعُلُ** چنین است: **لِيَفْعُلِ، لِيَفْعُلَا، لِيَفْعُلُوا ...**  
**أَفْعُلِ، أَفْعُلَا، أَفْعُلُوا ...**  
**لِأَفْعُلِ، لِأَفْعُلِ**

### دو نکته

- ۱- لام امر را چون بعد از **واو** یا **فاء** یا **ثمَّ** قرار گیرد می توانیم ساکن کنیم مانند: «**وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ**» [حشر / ۱۸]، «**فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ**» [قریش / ۳]، «**ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيُطَوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ**» [حج / ۲۹].
- ۲- همزه ی امر، **همزه ی وصل** است یعنی چون صیغه ی امر در اثناء کلام واقع شود همزه در تلفظ ساقط می شود و ما قبل آن به ما بعد وصل می گردد؛ مانند: **ثُمَّ أَرْجَعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ** [الملک / ۴].

### ضمائر:

کیفیت ضمائر فعل امر مانند مضارع است و نیز ضمائر سائر افعال یعنی ثلاثی مزید معلوم، رباعی مجرد معلوم رباعی مزید معلوم و مجهول تمام این افعال، مانند ضمائر ثلاثی مجرد معلوم است؛ ماضی مانند ماضی، مضارع و امر مانند مضارع، البته روشن است که ضمیر در فعل معلوم، ضمیر فاعل و در فعل مجهول، ضمیر نائب فاعل می باشد.

### پرسش و تمرین

۱. فعل امر را تعریف کنید.
۲. کیفیت اشتقاق امر از مضارع را بیان کنید.
۳. قاعده ساختن امر غائب و امر حاضر را بیان کنید.
۴. امر صیغه های زیر چیست؟  
**يَذْهَبُ، يَعْلَمُونَ، تَعْلَمُ، تَذْهَبِينَ، تَذْهَبَانِ، يَذْهَبَانِ، يَعْلَمَنْ، تَعْلَمَنْ، تَذْهَبُ، تَعْلَمُ.**
۵. امر **يَقْرَأُ، يَكْتُبُ، يَصْبِرُ** را صرف نموده صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۲، ۵، ۶، و ۹ آنها (= امرها) را معنی کنید.
۶. در سور آخر قرآن مجید ده فعل امر حاضر را که همزه آن ساقط شده باشد پیدا کنید.
۷. کیفیت ضمائر فعل امر را بیان کنید.
۸. ضمائر زیر در چه صیغه هایی از مضارع و امر بکار می روند، ن، ی، هُو، انا، نحنُ.
۹. در صیغه های زیر از مضارع و امر چه ضمیری بکار می رود و بارز است یا مستتر: ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۲، ۱۳، و ۱۴.

## فصل ۵ ماضی مجهول :

گذشت که ماضی مجهول را از ماضی معلوم می‌گیریم. برای تبدیل ماضی معلوم به مجهول ما قبل آخر را اگر مکسور نباشد **مکسور** و حروف متحرک قبل از آن را (که در ثلاثی مجرد فقط فاء الفعل است) مضموم می‌کنیم مانند: **ضَرَبَ** (= زد)، **ضَرِبَ** (= زده شد)، **عَلِمَ** (= دانست)، **عُلِمَ** (= دانسته شد).

بنا بر این ماضی مجهول ثلاثی مجرد بیش از **یک** وزن **ندارد** و آن «**فُعِلَ**» است. صیغه های ماضی مجهول را همانند ماضی معلوم می‌سازیم منتهی در اینجا اختلاف صیغه ها و ضمائر به خاطر اختلاف نائب فاعل است نه فاعل (و در این جهت سائر افعال مجهول مانند ماضی مجهول است) صرف صیغه ها چنین است:

**فُعِلَ، فُعِلَا، فُعِلُوا، فُعِلَتْ، فُعِلْتَا، فُعِلْنَ، فُعِلَتْ، فُعِلْتَا، فُعِلْتُمْ، فُعِلْتُمْ، فُعِلْتُنَّ، فُعِلْتُ، فُعِلْنَا.**

### پرسش و تمرین

۱. ماضی مجهول را تعریف کنید.
۲. در فعل مجهول اختلاف صیغه ها بخاطر اختلاف نائب فاعل است. این مطلب را توضیح دهید.
۳. کیفیت ضمائر ماضی مجهول را بیان کنید.
۴. صیغه های ۱ تا ۶ مجهول عَلِمَ و ۷ تا ۱۲ مجهول ضَرَبَ و متکلم مجهول نَصَرَ را بسازید.
۵. مجهول أَكَلْ، قَتَلَ، عَلِمَ و امر را صرف کنید.

## فصل ۶ مضارع مجهول :

مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته می‌شود. برای تبدیل مضارع معلوم به مجهول، حرف مضارع را اگر مضموم نباشد مضموم و ما قبل آخر را اگر مفتوح نباشد مفتوح می‌کنیم مانند: **يَعْلَمُ** (= می‌داند) ← **يُعْلَمُ** (= دانسته می‌شود)، **يَضْرِبُ** (= می‌زند) ← **يُضْرَبُ** (= زده می‌شود)، **يُنَصِّرُ** (= یاری می‌کند) ← **يُنَصَّرُ** (= یاری می‌شود). بنا بر این مضارع مجهول ثلاثی مجرد نیز فقط یک وزن دارد و آن «**يُفَعَّلُ**» است. صیغه سازی مضارع مجهول همانند معلوم و صرف آن از این قرار است:

**يُفَعَّلُ، يُفَعَّلَانِ، يُفَعَّلُونَ، تُفَعَّلُ، تُفَعَّلَانِ، يُفَعَّلْنَ، تُفَعَّلُونَ، تُفَعَّلِينَ، تُفَعَّلَانِ، تُفَعَّلْنَ، أُفَعَّلُ، نُفَعَّلُ.**

### پرسش و تمرین

۱. مضارع مجهول را تعریف کنید.
۲. مضارع مجهول ثلاثی مجرد چند وزن دارد؟ چرا؟
۳. مجهول افعال زیر چیست؟ **يَأْكُلُ، يَقْتُلُ، يَعْلَمُ، يَأْمُرُ، يَكْتُبُ.**
۴. صیغه های زیر را از مجهول های تمرین سابق بسازید: ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴.
۵. اختلاف ضمائر در مضارع مجهول به چه مناسبت است کیفیت آنها را بیان کنید.
۶. بین مضارع معلوم و مجهول در اشتقاق چه فرقی است؟



و صرف امر آن از این قرار است :

لِيُفْعَلَ بِهِ، لِيُفْعَلَ بِهِمَا، لِيُفْعَلَ بِهِمْ... لِيُفْعَلَ بِكَ، لِيُفْعَلَ بِكُمْ، لِيُفْعَلَ بِي...<sup>۱</sup>

### ضمائر :

همانطور که ملاحظه شد ضمائر مجهول متعدی به حرف جرّ غیر از ضمائر اقسام گذشته است این ضمائر عبارتند

از :

هُمَا هُمَ هَا هُمَا هُنَّ كَمَا كُمْ كَمَا كُنَّ يَ نَا، که بوسیله ی حرف جرّ به ترتیب، نائب فاعل صیغه های چهارده گانه فعل قرار می گیرند. به جای شش ضمیر اول می توان اسم ظاهر آورد مانند : دُهِبَ بِهِ یا دُهِبَ بِرَجُلٍ... دُهِبَ بِهِنَّ یا دُهِبَ بِنِسَاءٍ ولی در هشت صیغه بعد فقط باید ضمیر آورده شود.

### فصل ۹ مجهول بدون معلوم :

در زبان عرب چند فعل مجهول وجود دارد که یا معلوم آن استعمال نشده است مثل : اُغْمِيَ عَلَيْهِ (= بیهوش شد) و یا اصل معنای معلوم در آن حفظ نشده است مثل : اُولِعَ بِهِ (= به او علاقه زیاد پیدا کرد یا به آن چیز یا کار حریص شد یا حریص بود)، حُمَّ (= تبتدار شد)، غُشِيَ عَلَيْهِ (= غش کرد)، جُنَّ (= دیوانه شد)، اُتْرِيَ؟ (= آیا گمان می کنی؟) عُنِيَ بِهِ (= به او اهتمام ورزید) و ...

### پرسش و تمرین

۱. اصطلاحات زیر را معنی کنید:
۲. از سوره های نصر و انشراح برای اصطلاحات فوق مثال بیاورید.
۳. فعل لازم را چگونه مجهول می کنند؟ و چرا؟
۴. ماضی و مضارع مجهول افعال زیر را صرف کنید.  
خَرَجَ مِنْهُ، دَخَلَ فِيهِ، سَأَلَ عَنْهُ، نَظَرَ إِلَيْهِ.
۵. صیغه های زیر را از ماضی و مضارع های مجهول فوق معنی کنید.  
۱، ۴، ۷، ۱۳، و ۱۴.
۶. امر مجهول مضارع های تمرین سابق (= ۴) را صرف کنید و صیغه های ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۲ از امر مجهولها را معنی کنید.
۷. ضمائر مجهول فعل لازم و کیفیت تخلف (= جانشین شدن) اسم ظاهر از آنها را بیان کنید.
۸. بنظر شما علت آوردن فعل مجهول به جای معلوم یعنی ذکر نکردن فاعل چه چیزها می تواند باشد؟
۹. آیا قواعدی که برای ساختن مجهول گفته شد عمومی است یا مختص به ثلاثی مجرد؟ به چه دلیل؟
۱۰. کیفیت ضمائر معلوم و مجهول عمومی است یا خصوصی؟ چرا؟

**تَبَيَّنَهُ :** چنانکه در خلال فصلهای اخیر روشن شد فعل مجهول (چه مجهول متعدی بنفسه و چه مجهول متعدی به حرف جرّ) فقط به یک صورت صرف می شود و ۱۴ صیغه دارد و همین طور است فعل معلوم لازم، لکن فعل معلوم متعدی

<sup>۱</sup> چون اختلاف صیغه های فعل مجهول بخاطر اختلاف نائب فاعل است و در مجهول متعدی به حرف جرّ نائب فاعل متصل به فعل نیست، لذا اختلاف نائب فاعل موجب تغییر صیغه ی فعل نمی شود؛ می گوئیم : دُهِبَ بِرَجُلٍ (= مردی برده شد)، دُهِبَ بِرَجُلَيْنِ (= دو مرد برده شدند)، دُهِبَ بِرَجَالٍ (= مرد هایی برده شدند)، دُهِبَ بِهِنَّ (= هند برده شد) و همینطور ...

(چه متعدی بنفسه و چه متعدی به حرف جرّ) برای هر صیغه آن در رابطه با مفعول ۱۴ صیغه متصوّر است که از ضرب ۱۴×۱۴، ۱۹۶ صورت بدست می آید، هر چند تمام این صور مورد استفاده قرار نمی گیرد. دو جدول زیر صور آن را در حالتی که مفعول ضمیر متصل باشد نشان می دهد :



۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱			
نا	ی	گج	کجا	کی	کم	کجا	ک	هج	ها	ها	هم	هما	ه	همز	همز	
نمزنبا	نمزنسی	نمزگج	نمزگجا	نمزگی	نمزگم	نمزگجا	نمزگی	نمزگون	نمزگما	نمزنبا	نمزگم	نمزگما	نمزنبا	نمزنه	نمزن	۱
نمزرابا	نمزراسی	نمزراکج	نمزراکجا	نمزرای	نمزراکم	نمزراکجا	نمزرای	نمزراون	نمزراکما	نمزراها	نمزراکم	نمزراکما	نمزراها	نمزرنه	نمزن	۲
نمزروبا	نمزروزسی	نمزروکج	نمزروکجا	نمزروی	نمزروکم	نمزروکجا	نمزروی	نمزروون	نمزروکما	نمزروها	نمزروکم	نمزروکما	نمزروها	نمزرنه	نمزرو	۳
نمزربا	نمزرسسی	نمزربکج	نمزربکجا	نمزربی	نمزربکم	نمزربکجا	نمزربی	نمزربون	نمزربکما	نمزربها	نمزربکم	نمزربکما	نمزربها	نمزرنه	نمزرب	۴
نمزرتبا	نمزرتسی	نمزرتکج	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتکم	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتون	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرتکم	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرنه	نمزرت	۵
نمزرتبا	نمزرتسی	نمزرتکج	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتکم	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتون	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرتکم	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرنه	نمزرت	۶
نمزرتبا	نمزرتسی	نمزرتکج	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتکم	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتون	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرتکم	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرنه	نمزرت	۷
نمزرتبا	نمزرتسی	نمزرتکج	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتکم	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتون	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرتکم	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرنه	نمزرت	۸
نمزرتبا	نمزرتسی	نمزرتکج	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتکم	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتون	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرتکم	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرنه	نمزرت	۹
نمزرتبا	نمزرتسی	نمزرتکج	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتکم	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتون	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرتکم	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرنه	نمزرت	۱۰
نمزرتبا	نمزرتسی	نمزرتکج	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتکم	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتون	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرتکم	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرنه	نمزرت	۱۱
نمزرتبا	نمزرتسی	نمزرتکج	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتکم	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتون	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرتکم	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرنه	نمزرت	۱۲
نمزرتبا	نمزرتسی	نمزرتکج	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتکم	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتون	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرتکم	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرنه	نمزرت	۱۳
نمزرتبا	نمزرتسی	نمزرتکج	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتکم	نمزرتکجا	نمزرتکی	نمزرتون	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرتکم	نمزرتکما	نمزرتها	نمزرنه	نمزرت	۱۴



و بر همین قیاس است صرف مضارع و امر .

در مجهول کردن هر کدام از صیغه های جدول شماره ی (۲) فعل را مجهول کرده ، ضمیر فاعلی را حذف نموده و جاز و مجرور را بعنوان نائب فاعل بعد از فعل می آوریم مانند : ذَهَبُوا بِزَيْدٍ ← ذَهَبَ بِزَيْدٍ .

اما در مجهول کردن هر کدام از صیغه های جدول شماره (۱) [=اَوَّلًا] فعل را مجهول کرده [=ثَانِيًا] ضمیر فاعلی را حذف می کنیم و [=ثَالِثًا] ضمیر مفعولی را به ضمیر فاعلی معادل خود تبدیل کرده و [=رَابِعًا] بعنوان نائب فاعل به فعل مجهول ملحق می کنیم . (روشن است که در برخی از صیغه ها ضمیر نائب فاعل مستتر خواهد بود) مثلاً مجهول نَصْرُوهُنَّ ← نَصْرِنَ و مجهول نَصْرْنَهُمْ ← نَصْرُوا و ...

در جدول زیر معادله ی بین ضمائر فاعلی و مفعولی مشخص شده است :

ضمائر فاعلی مضارع و امر	ضمائر مفعولی	ضمائر فاعلی ماضی
هُوَ (مستتر)	هُ	هُوَ (مستتر)
ا	هُمَا	ا
و	هُم	و
هِيَ (مستتر)	هَا	هِيَ (مستتر)
ا	هُمَا	ا
نَ	هُنَّ	نَ
أَنْتَ (مستتر)	كَ	تَ
ا	كُما	تُما
و	كُم	تُم
ی	كِ	تِ
ا	كُما	تُما
نَ	كُنَّ	تُنَّ
أَنَا (مستتر)	ی	تَ
نَحْنُ (مستتر)	نا	نا

### فصل ۱۰ مضاعف<sup>۱</sup> :

گذشت که مضاعف کلمه ای است که فاء و عین یا عین و لام آن همجنس باشد، لکن در زبان عربی ، فعلی که فاء و عین آن همجنس باشد، شنیده نشده است؛ بنا بر این فعل مضاعف منحصر است در فعلی که عین الفعل و لام الفعل آن همانند باشد؛ مانند : مَدَدَ (=کشید) و سَدَدَ (= بست).

<sup>۱</sup> . مثالهایی که در مباحث سابق گذشت از نوع سالم بود. اینک در ضمن چند فصل مضاعف، مهموز، معتل و کیفیت اجراء قواعد ادغام، تخفیف همزه و اعلال را در آنها ملاحظه خواهید کرد.

فعل مضاعف (چنانچه در مقدمه گذشت) در معرض ادغام است. ادغام در بعضی از صیغه های فعل مضاعف **واجب** و در بعضی **جائز** و در بعضی **ممتنع** است.<sup>۱</sup>

**ماضی** : در پنج صیغه ی اول ماضی ادغام **واجب** است زیرا حرف دوم متحرک و حرف اول جائز التسکین است و در بقیه صیغه ها **ممتنع** می باشد زیرا حرف دوم ساکن و سکون آن به جهت اتصال به ضمیر رفع متحرک است. صرف آن از مدّ (= کَشید) بر وزن فَعَلَ چنین است:

معلوم : مَدَّ مَدًّا ... مَدَدَنْ مَدَدَتَ ...

مجهول : مَدَّ مَدًّا ... مُدِدَنْ مُدِدَتَ ...

**مضارع** : ادغام در دو صیغه ی جمع مؤنث مضارع **ممتنع** و در بقیه صیغه ها **واجب** است. دلیل امتناع و وجوب

همان است که در ماضی گفته شد. صرف آن از یَمَدُّ (= می کِشد) بر وزن یَفْعَلُ چنین است:

معلوم : یَمَدُّ یَمَدَانِ یَمَدُونِ تَمَدُّ تَمَدَانِ تَمَدُونِ تَمَدَّيْنِ تَمَدَّنِ أَمَدُّ نَمَدُّ

۱. ادغام در دو مورد است: (۱) در دو حرف متمائل مانند مَدَدٌ ← مَدَّ (۲) در دو حرف متقارب مانند مَن يَتَّقِ اللهَ ← مَن يُتَّقِ اللهَ (دو حرف را در صورتی متقارب گویند که در مخرج به هم نزدیک یا در صفت با هم متحد باشند).

**موارد وجوب ادغام** عبارتند از:

**الف** : ادغام دو حرف متمائل در دو صورت:

(۱) در صورتی که **اولی ساکن** و **دومی متحرک** باشد. خواه در یک کلمه باشند مثل المَلَمْلِم ← المَعْلَم و خواه در دو کلمه مانند: أكرِم مُحَمَّدًا. (از مورد اول استثناء می شود جایی که حرف اول از دو حرف متمائل، حرف مدّ باشد بطوریکه اگر ادغام کنیم، وزن کلمه با وزن قیاسی دیگری اشتباه می شود؛ مانند: قُوُولٌ و تَقُوُولٌ بخلاف مَعْرُوٌّ و مَقْرُوٌّ و بَرَى که ادغام در اینها نیز **واجب** است. و از مورد دوم نیز استثناء می شود جایی که حرف اول از دو حرف متمائل، حرف مدّ باشد؛ مانند: فِی یوم، قالُوا و ما).

(۲) در صورتیکه هر دو متحرک و در یک کلمه ولی **جائز التسکین** باشد؛ مانند: مَدَدٌ ← مَدَّ، یَمَدُّ ← یَمَدُّ. حرف اول در صورتی جائز التسکین است که خود مدغم فیه یا حرف اول کلمه نباشد. بنابراین «دال [دومی در واژه ی]» مَدَدٌ و «میم» مِمْدٌ جائز التسکین نمی باشد. برای ساکن کردن حرف اول متحرک، در دو مورد حرکت آنرا به ما قبل می دهیم:

(۱) حرف ما قبل صحیح و ساکن باشد؛ مثل: إِقْشَعْرَزَ ← إِقْشَعْرَزْ، یَمَدُّ ← یَمَدُّ.

(۲) حرف ما قبل، فاء الفعل و ساکن باشد؛ مانند: یُوَدُّ ← یُوَدُّ، یُوَدُّ ← یُوَدُّ. و در غیر این صورت حرکت آنرا می اندازیم؛ مانند: مَدَدٌ ← مَدَّ، مادُّ ← نادُّ، خُوَبِصَّه (مصنَعَةٌ خَاصَّةٌ) ← خُوَبِصَّةٌ.

**تذکر:** قاعده ی اول از دو قاعده فوق، بر قاعده ی دوم مقدم است؛ یعنی اگر در کلمه ای زمینه ی هر دو قاعده وجود داشت، قاعده ی اول جاری می شود نه دوم؛ مانند: مَدَدٌ ← مَدَّ نه مَدَّ.

**ب** : ادغام دو حرف متقارب در دو صورت:

(۱) ادغام لام (= ال) در حروف شمسی؛ مانند: الرَّجُلُ و الشَّمْسُ.

(۲) ادغام نون ساکن (= ن) در حروف یرملون (= ی، ر، م، ل، و، ن) مشروط به اینکه در دو کلمه باشند؛ مانند: مَن يُتَّقِ اللهَ و مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله) رَسُوْلُ اللهِ و مِمَّ خُلِقَ.

**تذکر:** ادغام لام (= ال) در لام از حروف شمسی و نیز ادغام نون ساکن در نون از حروف یرملون ادغام متمائلین است که از مصادیق مورد الف می باشد.

**موارد جواز ادغام** عبارتند از:

**الف** : ادغام دو حرف متمائل در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع مجزوم و امر، مشروط بر اینکه حرف اول، مدغم فیه نباشد؛ مانند: لَمْ یَمَدَّ ← لَمْ یَمَدَّ (بفتح و کسر و ضم دال) و لَمْ یَمَدَّ، أَمَدُّ ← مَدَّ (بفتح و کسر و ضم دال) و أَمَدُّ بخلاف لَمْ یَمَدَّ و أمثال آن.

**ب** : ادغام دو حرف متقارب در صورتیکه در اثر ادغام با کلمه ی دیگری مشتبه نگردد؛ مانند: یَنْصَعُدُّ، و یَصْعَدُّ بخلاف وَجَبَ که (ج) و (ب) با اینکه متقاربن ادغام نمی شوند؛ زیرا در صورت ادغام با کلمه دیگری (وَبَّ) مشتبه خواهد شد.

**موارد امتناع ادغام** عبارتند از:

(۱) در موردی که حرف اول متحرک و حرکت آن لازم باشد؛ مانند: مَدَدٌ و دَدَنْ (= لهو و لعب).

(۲) در موردی که حرف دوم ساکن و سکون آن بخاطر اتصال به ضمیر رفع متحرک باشد؛ مانند: مَدَدَنْ و شَدَدْتُمْ.

(۳) اسم ثلاثی مجزوم متحرک العین مانند قُلَّ (= قَلَّه ها)، طَلَّل (= بلندی)، سُرُر (= تخت ها).

(۴) أفعال تعجَّب؛ مثل: أَعْرَزُ بِرَیْدٍ.

(۵) استثنای قواعد قبلی؛ مانند: قُوُولٌ، قالُوا و ما، وَجَبَ.

(۶) کلمات سماعی؛ مانند: قَطَطٌ شَعْرُهُ (= مویش مجعد شد)، دَبَبَ الرَّجُلُ (= در پیشانی آن مرد مَرُو روئید)، صَبَبَتِ الأَرْضُ (= صَبَاب - نوعی حیوان - در آن زمین زیاد شد).

(به شرح رضی رحمه الله ج ۳، ص ۲۳۳ مراجعه شود).

(۷) مُلْحَقٌ - که بحث آن در فصل ۶ خاتمه خواهد آمد - مانند: قَرَدَدٌ (= زمین هموار) و أَلْدَدٌ (= شدید و سخت).

**مجهول** : يُمَدُّ ... يُمَدَّنَ تَمَدُّ ... تَمَدَّنَ أَمَدُّ نَمَدُّ.

**امر** : ادغام در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ امر **جائز** و در صیغه های ۶ و ۱۲ **ممتنع** و در بقیه **واجب** است. دلیل امتناع و وجوب همان است که گذشت و دلیل جواز - در آن پنج صیغه - این است که حرف دوّم بخاطر عامل جزم یا بناء ساکن است.<sup>۱</sup> روشن است که در این پنج صیغه اگر بخواهیم ادغام کنیم باید حرف دوم را حرکت دهیم، حرکت آن می تواند **فتحه** یا **کسره** و اگر عین الفعل مضموم است **فتحه** یا **کسره** یا **ضمّه** باشد؛ بنا بر این در مضموم العین **چهار** وجه و در غیر آن **سه** وجه جائز است.

در پنج صیغه ی اوّل امر حاضر در صورت ادغام، همزه ی امر می افتد زیرا فاء الفعل به حرکت عین الفعل متحرک می شود و دیگر احتیاجی به همزه نیست.

صرف صیغه های امر معلوم **يَعَضُّ** (= می گزد) بر وزن **يَفْعَلُ** چنین است:  
«لِيَعَضُّ لِيَعَضُّ لِيَعَضُّ» ... «إِعَضَّ عَضَّ عَضَّ» ... «لَاعَضَّ لَاعَضَّ لَاعَضَّ» ...

صرف صیغه های امر معلوم **يَفِرُّ** (= فرار می کند) بر وزن **يَفْعَلُ** چنین است:  
«لِيَفِرُّ لِيَفِرُّ لِيَفِرُّ» ... «إِفْرَرَفِرَّ فِرَّ فِرَّ» ... «لَأَفِرُّ لَأَفِرُّ لَأَفِرُّ» ...

صرف صیغه های امر معلوم **يَمُدُّ** (= می کشد) بر وزن **يَفْعَلُ** چنین است:  
«لِيَمُدُّ لِيَمُدُّ لِيَمُدُّ» ... «أَمَدَّدَ مَدَّدَ مَدَّدَ مَدَّدًا» ... «لَأَمُدُّ لَأَمُدُّ لَأَمُدُّ» ...

**تبصره** : ماده های «**الحياة**» (= زنده شدن) و «**العي**» (= عاجز شدن) و أمثال آن هم مضاعف اند و هم لفیف، بنا بر این حکم هر دو را می توان در آنها جاری کرد و گفت: **حَيَّيْ حَيَّيَا حَيُّوَا** ... (حَيُّوَا نیز سماعاً جائز است) **يَحْيِيْ يَحْيِيَانِ يَحْيُونُ** ...  
... **لِيَحْيِيْ لِيَحْيِيَا لِيَحْيُوا** ... **إِحْيَا إِحْيِيَا إِحْيُوا** ...

و یا **حَيَّ حَيَّيَا حَيُّوَا** ... **يَحْيِيْ يَحْيِيَانِ يَحْيُونُ** ... «لِيَحْيِيْ لِيَحْيِيَا لِيَحْيُوا» ...

و همینطور ماده های دیگر از این قبیل. در بعضی از صیغه های چنین افعالی تغییراتی عارض می شود که جهت آن در فصلهای آینده خواهد آمد.

### پرسش و تمرین

۱. ادغام چیست؟
۲. حکم ادغام کلمات زیر چیست؟ چرا؟  
وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزٍ لَمْزَةٍ يَجْرُؤُ، مَرَرْتُ، سَارَرْتُ، عَوَّودٌ، مُحَمَّرٌ، ذَرُّ، حُرُّ، مَمْسُوحٌ، تَنْوِينٌ، مُحَلَّلٌ، مَرَّةٌ، إِشْتَدَّدَ، يُشَدِّدُنَ، تُعْوِنُ، مُضَارَرٌ، تَحَرَّرَ، بَيْرٌ، لَمْ يَعْضَضَ، إِفْرَرٌ، إِحْلَلَنْ، فَرَّرْتُمْ، مُسْتَقَرَّرٌ، سَدَّدْتُمْ، مَنَوَالٌ، يُوْبُبُ.
۳. دو حرف متقارب را تعریف کنید.
۴. آیا قاعده ادغام به فعل یا اسم اختصاص دارد؟
۵. آیا انقسام به صحیح، معتل، مهموز، مضاعف، سالم مخصوص کلمه ثلاثی است؟
۶. ضمائر فعل را ضمیر رفع یا مرفوع می گویند چرا؟
۷. عَضَّ را که بر وزن فَعِلَ و مَدَّ و فَرَّ را که بر وزن فَعَلْ هستند صرف کنید.

<sup>۱</sup>. امر بلام **مجزوم** است به لام امر و امر به صیغه مبنی است. فعل ماضی نیز **مبنی** است و فعل مضارع به استثنای دو صیغه ی ۶ و ۱۲ **معرب** است.

۸. ادغام در چه مواردی واجب، در چه مواردی جائز و در چه مواردی ممتنع است؟ (اجمالاً ذکر کنید).
۹. يَمُدُّ، يَفْرُ و يَعْضُ را صرف کنید.
۱۰. خصوصیت امر از جهت ادغام نسبت به مضارع چیست؟
۱۱. عِلَّتْ هر کدام از وجوه صیغه های چند وجهی امر را می دانید؟ آن عِلَّتْ چیست؟
۱۲. امر يَمُدُّ، يَفْرُ و يَعْضُ را صرف کنید.
۱۳. ماضی مجهول مَدَّ و مضارع مجهول فَرَّ و امر مجهول عَضَّ را صرف کنید.

## فصل ۱۱ مهموز :

مهموز بر سه نوع است :

- ۱ - مهموز الفاء مانند **أَمَرَ** (= فرمان داد).
- ۲ - مهموز العین مانند **سَأَلَ** (= پرسید).
- ۳ - مهموز اللام مانند **قَرَأَ** (= خواند). نوع دَوَم و سَوَم مانند **سَالِم** است و امتیازی ندارد و اما نوع اوّل محل جریان قاعده ی تخفیف همزه<sup>۱</sup> می باشد؛ بدین ترتیب که :

همزه در صیغه های ۱۳ مضارع و امر و ۷ تا ۱۲ امر معلوم و **جوباً** تخفیف می شود؛ مانند :

**معلوم :** يَأْمُرُ يَأْمُرَانِ ... أَمْرٌ نَأْمُرُ لِيَأْمُرَ ... أَوْمَرُ ... لَأَمُرُ لِنَأْمُرَ  
**مجهول :** يُؤْمَرُ يُؤْمَرَانِ ... أَوْمَرٌ نُوْمَرُ لِيُؤْمَرَ ... لِنُؤْمَرَ ... لَأَوْمَرُ لِنُؤْمَرَ

و در بقیه ی صیغه های مضارع و امر تخفیف آن **جائز** است؛ مانند : يَأْمُرُ ... و يُؤْمَرُ ...

**چند مورد استثنائی :** ۱ و ۲ و ۳ : **أَخَذَ** (= گرفتن)، **أَكَلَ** (= خوردن)، **أَمَرَ** (= فرمان دادن)؛ امر حاضر معلوم این سه ماده از قواعد عمومی استثناء شده چنین صرف می شود :

خَذَ خُذَا خُذُوا ... كُلَّ كَلَّا كَلُّوا ... مَرُّ مَرًّا مَرُّوا ...

یعنی نه تنها همزه امر نمی گیرد بلکه همزه فاء الفعل نیز می افتد. البته این عمل در دو ماده اوّل **واجب** و در ماده **سَوَم** **جائز** است؛ یعنی امر آن را این چنین نیز می توان صرف کرد: **أَوْمَرُ أَوْمَرًا أَوْمَرُوا ...**

۴ - **سؤال** (= پرسیدن) :

در ماضی، مضارع و امر معلوم این ماده **جایز** است همزه ی عین الفعل را به الف تبدیل کنیم؛ پس می گوئیم:

سَأَلَ سَأَلَا سَأَلُوا ... یا سَأَلَ سَأَلَا سَأَلُوا ...

یا : يَسْأَلُ يَسْأَلَانِ ... یا : يَسْأَلُ يَسْأَلَانِ ... لِيَسْأَلَ ... إِسْأَلَ ... یا : لِيَسْأَلَ ... سَأَلَ ...

۱. قاعده ی تخفیف همزه در تبصره ۵ قسمت دهم مقدمه گذشت، ناگفته نماند که مهموز الفاء مضاعف مثل : **أَزَّ يَأَزُّ** در معرض این قاعده نیست.

(در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ و نیز ۶ و ۱۲ امر، الف به التقاء ساکنین می‌افتد) در صیغه های ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ سَلَا، سَلُوا و سَلَى نیز شنیده شده است. و در صورتی که واو یا فاء بر سر صیغه امر درآید مانند و اسأل و فأسألوا تبدیل همزه آن بالف شنیده نشده است.

#### ۵- رأی [رؤية] (= دیدن):

از معلوم و مجهول مضارع و امر این مصدر همزه عین الفعل پس از نقل حرکت آن به ما قبل حذف می شود؛ می گوئیم: یَری، یَریان، یَرونَ ...  
لَیر، لَیریا، لَیروا ...  
رَ، رَیا، رَوا ...  
یَری، یَریان، یَرونَ ...  
لَیر، لَیریا، لَیروا ...

در بعضی از صیغه های این فعل تغییراتی عارض می شود که جهت آن در بحث «ناقص» خواهد آمد.

#### پرسش و تمرین

۱. سالم، صحیح، مضاعف و مهموز را تعریف کنید.
۲. تبدیل همزه به حرف مد در کجا واجب و در کجا جائز است؟
۳. مضارع معلوم و مجهول أَمِنَ یَأْمَنُ و أَمَرَ یَأْمُرُ و امر معلوم آن دو را صرف کنید.
۴. امر معلوم و مجهول یَأْخُذُ، یَأْکُلُ و یَأْمُرُ را صرف کنید.
۵. ماضی معلوم، مضارع معلوم و مجهول و امر معلوم و مجهول رأی یری را صرف کنید.
۶. معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر [ماده ی] سؤال را به وجوه ممکن صرف کنید.

#### فصل ۱۲ قواعد اعلال :

چنانکه قبلاً اشاره شد حروف عله در معرض تغییرند که تغییر آنها را «اعلال» می‌نامند. اینک لازم است قبل از بررسی اقسام فعل معتل تغییراتی را که در حروف عله عارض می شود بشناسیم. این تغییرات در چهار چوب قواعدی که به «قواعد اعلال» معروفند صورت می گیرد. قواعد اعلال بعضی مخصوص نوع خاصی از انواع کلمه اند مثلاً مخصوص فعل مضارع مثال واوی یا ماضی اجوف یا امر ناقص می باشند. و بعضی دیگر چنین نبوده و نسبتاً عمومی اند از قواعد عمومی نسبی اعلال بعضی بیشتر در فعل مورد دارند و بعضی فقط در اسم دسته ی اول از قواعد عمومی اعلال در اینجا و دسته ی دوم در مقدمه ی بخش اسم بیان می شود و هر کدام از قواعد خصوصی در موضع مخصوص به خود خواهد آمد.

**قاعده ی اول :** واو و یاء متحرک اگر عین الفعل کلمه واقع شوند و ما قبلشان حرف صحیح و ساکن باشد، حرکتشان به ما قبل داده می شود؛ مانند: یَقُولُ ← یَقُولُ، یَبِيعُ ← یَبِيعُ، یَخُوفُ ← یَخُوفُ ( ← یَخَافُ )، به خلاف «فتیة» مثلاً.

**قاعده دوّم :** واو و یاء مضموم یا مکسور اگر در اثناء کلمه واقع شوند و عین الفعل یا لام الفعل باشند و ما قبلشان حرف صحیح و متحرک باشد پس از سلب حرکت ما قبل، حرکتشان به ما قبل داده می شود مانند: **قَوْلَ** ← **قَوْلَ** ( ← قیل)، **بِئَع** ← **بِئَع**، **يَدْعُوْنَ** ← **يَدْعُوْنَ** ( ← **يَدْعُوْنَ**)، **رَضِيُوا** ← **رَضِيُوا** ( ← **رَضُوا**) .

**قاعده سوّم :** واو مضموم ما قبل مضموم و یاء مضموم یا مکسور ما قبل مکسور اگر در آخر کلمه قرار گیرند حرکتشان می افتد؛ مانند: **يَدْعُوْ** ← **يَدْعُوْ**، **يَرْمِيْ** ← **يَرْمِيْ**، **رَامِيْ** ← **رَامِيْ** .

**قاعده چهارم :** واو ساکن ما قبل مکسور قلب به یاء می شود؛ مانند: **قِيْلَ** ← **قِيْلَ**، **مِيْزَانَ** ← **مِيْزَانَ** .

**قاعده پنجم :** واو در صورتیکه لام الفعل باشد و ما قبل آن مکسور، قلب به یاء می شود؛ مانند: **دُعِيَ** ← **دُعِيَ**، **دُعِيْنَ** ← **دُعِيْنَ**، **دَاعِيْ** ← **دَاعِيْ** (داعی ن ← داع) به خلاف **رَخُوْ** و **رَجَوْ** ( ← رجا) .

**قاعده ششم :** واو در صورتیکه لام الفعل باشد و ما قبل آن مفتوح قلب به یاء می شود مشروط بر اینکه حرف چهارم به بعد کلمه باشد مانند: **يُدْعُوْ** ← **يُدْعُوْ** ( ← **يُدْعُوْ**)، **يُدْعُوْنَ** ← **يُدْعُوْنَ** به خلاف **دَعَوَ** ( ← دعا) .

باید توجه داشت که این قاعده [= قاعده ی ۶] بر قاعده ی هشتم اعلال **مَقْدَم** است یعنی در مواردی که امکان اجرای هر دو قاعده باشد اول این قاعده جاری می شود و سپس قاعده هشتم .

**قاعده هفتم :** یاء ساکن ما قبل مضموم، قلب به واو می شود مشروط بر اینکه فاء الفعل باشد؛ مانند: **يُؤَسِّرُ** ← **يُؤَسِّرُ**، **مُؤَسِّرٌ** ← **مُؤَسِّرٌ** .

**قاعده هشتم :** «واو» و «یاء» متحرک ما قبل مفتوح، قلب به الف می شوند مشروط به اینکه حرکت آنها عارضی نباشد و حرکتی را که قبل از الف یا یاء نسبت یا علامت تشبیه یا نون تاکید و یا به جهت دفع التقاء ساکنین باشد عارضی گویند؛ مانند: **دَعَوَ** ← **دَعَا**، **(يُدْعُوْ)** ← **يُدْعَى**، **يُدْعَى** ← **يُدْعَى** . به خلاف **دَعَا** و **رَضَوِيْ** و **فَتِيَانِ** و **فَتِيِيْنِ** و **إِخْشَوْنٌ** (= صیغه ی نهم امر معلوم مؤکد به نون تاکید ثقیله) و **إِخْشَوْا** الله و امثال اینها .

و همچنین است اگر واو و یاء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشند؛ مانند: **(يَخْوَفُ)** ← **يَخْوَفُ**، **يَخَافُ**، **(يُبَيِّعُ)** ← **يُبَيِّعُ**، **يُبَاعُ** .

### تبصره :

این قاعده در فاء الفعل جاری نمی شود؛ مانند: **يُؤَدُّ** و **تَيَسَّرُ** <sup>۱</sup> .

**قاعده نهم :** الف ما قبل مضموم، قلب به واو و الف ما قبل مکسور، قلب به یاء می شود؛ مانند: **قَابِلَ** ← **قَابِلَ**، **مُصْبِحَ** ← **مُصْبِحَ**، **مُصَيِّبِحَ** ← **مُصَيِّبِحَ** .

<sup>۱</sup> . چند مورد دیگر نیز از قاعده فوق استثناء می شود که در «تبصره بر قواعد اعلال» خواهد آمد .



**قاعده دهم :** حرف عله در التقاء ساکنین حذف می‌شود؛ مانند: قَوْلٌ ← قُلٌّ، بَيْعٌ ← بَعٌّ، خَافٌ ← خَفٌّ<sup>۱</sup>.  
تفصیل این قاعده در فصل دوم خاتمه خواهد آمد.

### تذکار ۱

- (۱) از قواعد دهگانه فوق سه قاعده ی اول مربوط به اعلال سکونی است و شش قاعده ی بعد مربوط به اعلال قلبی و قاعده ی دهم مربوط به اعلال حذفی.
- (۲) در تراجم بین قواعد قلبی و سکونی قاعده ی قلبی بر سکونی مقدم است مثلاً خَوْفٌ می شود خَافٌ نه خَوْفَ (که بشود خَيْفَ).

### تبصره بر قواعد اعلال :

- حرف عله در موارد زیر در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی شود.
- (۱) عین الفعل لفیف مقرون؛ مانند: قَوِيٌّ وِ يَحْيِيٌّ.
- (۲) عین الفعل کلماتی که بمعنی عیب یا رنگ باشند؛ مانند: عَوْرٌ، حَوْلٌ، قَوْدٌ، اَسْوَدٌ.
- (۳) عین الفعل اسم آلت؛ مانند: مِقْوَدٌ وِ مِخِيطٌ.
- (۴) عین الفعل جمع قله؛ مانند: اَدْوُرٌ (= جمع دار)، اَعْيُنٌ (= جمع عین)، اَنْيَابٌ (= جمع ناب)، اَسْوَرَهٌ (= جمع سیوار)، اَحْوَالٌ وِ اَحْوَالَةٌ (= جمع حَوْلٌ وِ حَالٌ).
- (۵) عین الفعل مصدر مشهور باب تفعیل؛ مانند: تَقْوِيْمٌ، تَنْوِيْنٌ، تَبْيِيْنٌ، تَعْيِيْنٌ.
- (۶) عین الفعل اَفْعَلٌ تَفْضِيْلٌ وِ اَفْعَلٌ وِصْفِيٌّ (= صفت مشبیهه)؛ مانند: اَهْوَنٌ وِ اَبْيَضٌ.
- (۷) عین الفعل صیغه ی تَعَجَّبٌ؛ مانند: مَا اَقْوَمَ زَيْدًا وِ اَقْوَمَ بَزِيْدٍ.
- (۸) عین الفعل وزن «فَعْلَانٌ»؛ مانند: جَوْلَانٌ، حَيْوَانٌ، قَوْرَانٌ، هَيْبَانٌ.
- (۹) عین الفعل کلمه ای که بعد از عین الفعل آن حرفِ مَدٍّ است؛ مانند: جَوَادٌ، طَوِيْلٌ، بَيَانٌ، غَيُوْرٌ. گر چه در بعضی موارد اعلال می شود؛ مانند: صِيَوْمٌ ← صِيَامٌ، مَبِيُوْعٌ ← مَبِيْعٌ و تفصیل آن در بحث اجوف و مقدمه ی بخش اسم خواهد آمد.
- (۱۰) غیر آخر کلمه ی ملحق - بحث ملحق در فصل ۶ خاتمه خواهد آمد - مانند: جَهْوَرٌ وِ خَوْرَنَقٌ به خلاف مثل اِسْلَنْقِيٌّ.
- (۱۱) حرف عله ی مُشَدَّدٌ؛ مانند: صِيْرٌ وِ مُصَوِّرٌ.

### فصل ۱۳ مثال :

مثال بر دو نوع است: ۱- واوی؛ مانند: وَعَدَ (= وعده داد) ۲- یائی؛ مانند: يَسَرَ (= آسان شد).  
مثال واوی ثلاثی مجرد دارای دو قاعده ی خصوصی است :

<sup>۱</sup> در التقاء ساکنین حرف اول حذف می شود، مگر در مثل: مَبِيُوْعٌ ← مَبِيُوْعٌ ← مَبِيْعٌ ← مَبِيْعٌ (= اسم مفعول اجوف یایی). مکسور شدن ما قبل یاء در «مَبِيْعٌ» بر طبق قاعده ایست که در مقدمه ی بخش دوم (= اسم) خواهد آمد (= قاعده ی ۴).

۱- از مصدر آن اگر بر وزن «فعل» باشد، غالباً واو فاء الفعل پس از نقل حرکتش به ما بعد می افتد و به جای آن یک تاء در آخر آورده می شود مانند: وعد (= وعده دادن) ← عِدَّة، وصل ← صِلَّة به خلاف مثل وزر (= سنگینی). گاهی در مصدر بر وزن «فعل» مثال واوی نیز قاعده ی فوق جاری می شود؛ مانند: وسع ← سَعَة، وضع ← ضَعَة؛ لکن غالباً جاری نمی شود؛ مانند: وقت و وزن و ...

۲- از مضارع معلوم آن اگر بر وزن «یَفْعَلُ» (مکسور العین) باشد، فاء الفعل حذف می شود مانند: یوعد ← یَعِدُّ. این قاعده در چند مضارع مفتوح العین نیز جاری می شود؛ از قبیل: یوسع ← یَسَعُ، یوضَع ← یَضَعُ، یوقَع ← یَقَعُ، یودَع ← یَدَعُ، یورَع ← یِرَعُ، یوطأ ← یَطَأُ، یوذَر ← یَذَرُ، یوهب ← یَهَبُ (یوسع و یوضَع نیز شنیده شده است). امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن **محدوف الفاء** خواهد بود؛ مانند: لیعد لیعدا لیعدوا ... عد عدا عدوا ...

اما در مضارع و امر مجهول، واو حذف نمی شود؛ می گوییم: یوعد یوعدان ... لیوعد لیوعدا ...

### پرسش و تمرین

۱. معتل را تعریف نموده اقسام آن را نام ببرید.
۲. مصادر زیر در اصل چه بوده اند؟ هیبة، سعة، جدة، مقة، دية.
۳. مضارع معلوم یعد و یرث، مضارع مجهول یجد و یصل، امر معلوم یكل و یهب، و امر مجهول یضع و یطأ را صرف کنید.
۴. قواعد خصوصی و عمومی مثال را با ذکر دو نمونه برای هر یک ذکر نمایید.
۵. امر حاضر معلوم یدع، یرد، یدر و یقف را صرف کنید.

### فصل ۱۴ اجوف :

اجوف ثلاثی مجرد دارای دو قاعده ی خصوصی می باشد که عبارتند از :

قاعده ۱- مضارع معلوم اجوف (چه واوی باشد چه یائی) اگر مضموم العین (= یَفْعَلُ) باشد، ماضی معلوم و مجهول آن از صیغه ی ششم به بعد مضموم الفاء می شود و اگر مفتوح العین یا مکسور العین (= یَفْعَلُ یا یَفْعَلُ) باشد از صیغه ششم به بعد مکسور الفاء می گردد.

در ماضی معلوم «أَقُولُ» (=گفتن) که فعل آن از باب فَعَلَ یَفْعَلُ است می گوییم :  
قالَ قالوا قالت قالتا قلن قلت ...

و در مجهول آن می گوییم: قیلَ قیلوا قیلت قیلتا قلن قلت ...

در ماضی معلوم «أَلْبِيعُ» (= معامله کردن) که فعل آن از باب فَعَلَ یَفْعَلُ است می گوییم : باعَ باعوا باعت باعتا

بعن بعث ...

و در مجهول آن می گوییم: بیعَ بیعوا بیعت بیعتا بعن بعث ...

و در ماضی معلوم الخوف (= ترسیدن) که فعل آن از باب فَعَلَ یَفْعَلُ است می گوییم : خافَ خافوا خافت خافتا

خفن خفت ...

و در مجهول آن می گوییم : خیفَ منهُ خیفَ منهُما خیفَ منهم ...

## تبصره :

در فعل ماضی لیسَ (= نیست) قاعده ی مزبور جاری نمی شود و فاء الفعل در تمام صیغه ها مفتوح است، می گوئیم: لیسَ لیسَا لیسُوا لیسَتَ لیسَتَا لیسَنَ لَسَتَ ...

قاعده ۲- اجوف واوی - مجرد باشد یا مزید - اگر در مصدر آن واو ما قبل مکسور، قبل از الف قرار گیرد، قلب به یاء می شود مشروط به اینکه واو در ماضی آن اعلال شده باشد؛ مانند: قوام قیام، انقواد انقیاد به خلاف لواذ و اجتوار.

## توجه کنید

با در نظر گرفتن قواعد عمومی اعلال، تغییراتی که در صیغه های مختلف اجوف صورت گرفته است روشن می شود:

الف) در پنج صیغه ی اول ماضی معلوم اجوف قاعده ی هشتم جاری می شود و در بقیه ی صیغه ها بعد از این قاعده، قاعده ی دهم جاری می گردد.

ب) در تمام صیغه های مضارع معلوم قاعده ی اول و در دو صیغه ۶ و ۱۲ قاعده ی دهم نیز جاری می شود.

ج) به جهت اجراء همین قواعد (= قاعده ۱ و ۱۰) است که امر یَقُولُ را چنین صرف می کنیم:

لَيَقُلْ لَيَقُولَا لَيَقُولُوا ...

قُلْ قُولَا قُولُوا و امر يَبِيعُ را چنین: لَيَبِعْ لَيَبِيعَا لَيَبِيعُوا ...

بِعْ بَيْعَا بَيْعُوا ...

و نیز اصل قیل (= مجهول قال) قَوْلَ بود که به جهت اجراء قواعد ۲ و ۴ بدین صورت درآمد و اصل بیع (= مجهول

باع) بُيِعَ بود که بواسطه ی اجراء قاعده ۲ چنین شد و همینطور ...

## پرسش و تمرین

۱. در کلمات زیر کدام قاعده از قواعد اعلال جاری می شود؟  
بَزِينُ، يَرْوُعُ، لَوْمٌ، قَوْمٌ بِهِ، صَبْرٌ، يَجِيءُ، جَوْلَةٌ، جُورَانٌ، عَوْدٌ، اَلْقَوْلُ، مَبِيقَةٌ، مُحْتَبِرٌ، مُبَسِّرٌ، مُعْتَوِدٌ، مُبَيِّنٌ، مُرْتَوِضٌ، اَجْوَدٌ، قَوْمٌ، يُقَوْلُ، مُحْوَلٌ، رَوَى، مَوْتَاقٌ، اِجْلُوَادٌ، غَيْبٌ، قَوْلَتْ، سَبْرَتْ، سَبْرٌ، قَوْمَنْ، يَهْبِئَنَّ.
۲. معلوم و مجهول ماضی قام يَقَوْمُ و خاف يَخَافُ (= اجوف واوی) و سارَ يَسِيرُ و هابَ يَهَابُ (= اجوف يائي) را صرف کنید.
۳. معلوم مضارع های تمرین سابق را صرف کنید و بیان کنید در صیغه های ۱، ۶، ۱۰ يَقُولُ چه قاعده یا قواعدی جاری می شود؟
۴. در پنج صیغه اول ماضی مجهول قال و باع چه قاعده یا قواعدی جاری می شود و در بقیه صیغه های آن چه قواعدی؟
۵. امر معلوم و امر مجهول افعال تمرین دوم را صرف کنید.
۶. می دانید که در اجوف همیشه از صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۶ و ۱۲ امر، عین الفعل حذف می شود علت این مطلب چیست؟
۷. مجهول ماضی، مضارع و امر: خاف منه، سار إليه، قام فيه را صرف کنید.
۸. با توجه به قواعد وزن - که در مقدمه گذشت - وزن صیغه های ماضی معلوم الخوف و مضارع مجهول البیع و امر معلوم القول را ذکر کنید.
۹. قواعد خصوصی اجوف را بیان نموده برای هر کدام مثال بنویسید و «لیس» را صرف کنید.
۱۰. ده کلمه ی معتل از قرآن مجید بیاورید و اعلال آنها را بیان کنید.



## فصل ۱۶ لفیف :

دانستیم که لفیف بر دو قسم است :

لفیف مفروق مانند : **وَقَى**'

لفیف مقرون مانند : **لَوَى**' . لفیف مقرون خود بر دو قسم است که معتل الفاء و العین آن مختص **اسم** می باشد.

**لفیف مفروق** از جهت فاء الفعل مانند **مثال** و از جهت لام الفعل مانند **ناقص** است لذا قواعد عمومی و خصوصی هر دو قسم در آن جاری می شود مثلاً «**الْوَقَى**» (= نگهداشتن و حفظ کردن) لفیف مفروق از باب **فَعَلَ يَفْعُلُ** است ماضی معلوم آن می شود : **وَقَى**' ... مضارع معلوم آن : **يَقِي** ... و امر معلوم آن : **لِيَقِ ... قِ ...** و مجهول آنها بترتیب : **وَقِيَ ... يُوقِي**' ... **لِيُوقَ** ...

**لفیف مقرون** نیز از جهت عین الفعل شبیه به **اجوف** و از جهت لام الفعل شبیه **ناقص** است اما در آن فقط احکام **ناقص** جاری می شود و در عین الفعل آن نه تنها قاعده خصوصی اجوف نمی آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نمی شود<sup>۲</sup> مثلاً «**الْلَوَى**» (= پیچاندن) لفیف مقرون از باب **فَعَلَ يَفْعُلُ** است ماضی معلوم آن : **لَوَى**' ... مضارع معلوم آن : **يَلْوِي** ... و امر معلوم آن : **لِيلْوِ ... إِلْوِ ...** است و مجهول آن بترتیب : **لُؤَى ... يُلْوِي ... لِيلُو ...** با توجه به قواعد عمومی و خصوصی اعلال صرف افعال لفیف روشن خواهد بود.

### تذکار

فعلی که هر سه حرف اصلیش حرف عله باشد نداریم لذا در باره معتل الفاء و العین و اللام بحثی نخواهیم داشت<sup>۳</sup>.

### پرسش و تمرین

۱. وجه تسمیه ی لفیف چیست؟ (= لفیف یعنی پیچیده شده).
۲. در لفیف مقرون چه قواعدی جاری است؟ و عین الفعل آن چه حکمی دارد؟
۳. معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر افعال زیر را صرف کنید: **وَقَى يَفِي، وَأَى يَأَى، وَجَى يَوْجَى، شَوَى يَشَوَى، عَبَى يَعِبَى (عَبَى يَعِبُ)، خَبَى يَخَبِي (خَبَى يَخَبُ).**
۴. در مضارع معتل اللام چه صیغه‌هایی لفظاً مشابهند و وزن هر کدام چیست؟
۵. امر لفیف مفروق در چه صورتی یک حرفی است؟ و چرا؟
۶. با توجه به قواعد وزن، وزن صیغه‌های مضارع معلوم **الْوَعَى** و امر مجهول **الْوَقَى** را ذکر کنید.
۷. در لفیف مفروق چه قواعدی جاری است؟

<sup>۱</sup> . صیغه هفتم امر (= صیغه اول امر حاضر) لفیف مفروق اگر مضارع **يَفْعُلُ** که فاء الفعل آن واو است باشد، به جهت جریان قواعد خصوصی مثال و ناقص، **یک حرفی** خواهد شد؛ مانند : **يَفِي** (= وفا می کند) ← **فِي**، **يَأَى** (= وعده می دهد) ← **إِ**.

<sup>۲</sup> . زیرا عین الفعل آن در حکم حرف **صحيح** است چنانکه در تبصره ی ۱ قواعد عمومی اعلال گذشت.

<sup>۳</sup> . هر کدام از افعال معتل از چند باب معین از ابواب ثلاثی مجرد آمده اند، مرحوم شیخ بهائی (۹۵۳ - ۱۰۳۱) تفصیل این مطلب را در ضمن یک بیت به صورت رمز بیان کرده است و آن بیت این است :

وَضَمَمَسَكَّحَ يَضَكُّسُ نُوسَ سَيِّضَ      نَسْكَوُ وَضَمَسَى سَضَوَى وَضَحِيْسَى

برای شرح این بیت به حاشیه ی کتاب «**صرف میر**» (= جامع المقدمات [چاپ دو جلدی] ص ۳۷ مراجعه نمایید.

## فصل ۱۷ حالات فعل ماضی :

فعل ماضی در زبان عربی از جهت معنی **چهار** گونه است :

(۱) **ماضی مطلق** : که همان ماضی ساده است و تا بحال در مثالها از آن استفاده می کردیم؛ مانند : **ذَهَبَ زَيْدٌ** (= زید رفت).

منفی ماضی مطلق را به دو نحو می توان ساخت :

الف) الف با درآوردن «ما» یا «لا» ی نافییه بر سر فعل ماضی .

ب) با درآوردن «لَمْ» که حرف نفی و جزم است بر سر فعل مضارع . (از این ترکیب در فصل بعد بحث خواهد شد) می گوئیم : «**ما ذَهَبَ زَيْدٌ**» یا «**لَمْ يَذْهَبْ زَيْدٌ**» (= زید نرفت).

(۲) **ماضی نقلی** : که بر وقوع کاری در زمان گذشته و در موردی که اثر آن تا زمان حال باقی باشد، دلالت می کند. ماضی نقلی از ترکیب «قَدْ» با ماضی مطلق ساخته می شود؛ می گوئیم : «**قَدْ ذَهَبَ زَيْدٌ**» (= زید رفته است). و منفی آن از ترکیب «لَمَّا» که حرف نفی و جزم است با فعل مضارع ساخته می شود؛ می گوئیم : «**لَمَّا يَذْهَبْ زَيْدٌ**» (= زید تا بحال نرفته است).

(۳) **ماضی بعید** : که بر تحقق کاری در گذشته بطوری که اثر آن نیز زائل شده است دلالت می کند. این فعل از ترکیب فعل «كَانَ» با فعل ماضی ساخته می شود؛ می گوئیم : «**زَيْدٌ كَانَ ذَهَبَ**» (= زید رفته بود)، «**زَيْدٌ وَ بَكْرٌ كَانَا ذَهَبَا**» (= زید و بکر رفته بودند) و ...، گاهی قبل یا بعد از فعل «كَانَ» حرف «قَدْ» نیز آورده می شود مانند : «**زَيْدٌ قَدْ كَانَ ذَهَبَ**» یا «**زَيْدٌ كَانَ قَدْ ذَهَبَ**». و گاهی اسم را بین کان و فعل ماضی می آورند و می گویند : «**كَانَ زَيْدٌ ذَهَبَ**»، «**كَانَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ ذَهَبَا**» و ... منفی این فعل با درآوردن «ما» ی نافییه بر سر کان ساخته می شود؛ مانند : «**زَيْدٌ مَا كَانَ ذَهَبَ**» (= زید نرفته بود)، «**زَيْدٌ وَ بَكْرٌ مَا كَانَا ذَهَبَا**» (= زید و بکر نرفته بودند).

(۴) **ماضی استمراری** : که بر وقوع مستمر کاری در گذشته دلالت می کند این فعل با درآوردن فعل «كَانَ» بر سر فعل مضارع ساخته می شود، می گوئیم : «**زَيْدٌ كَانَ يَذْهَبُ**» (= زید می رفت)، «**زَيْدٌ وَ بَكْرٌ كَانَا يَذْهَبَانِ**» (= زید و بکر می رفتند) و ... گاهی بین کان و فعل مضارع یک یا چند کلمه فاصله می شود مانند : «**كَانَ زَيْدٌ يَذْهَبُ**» و «**كَانَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ يَذْهَبَانِ**» و «**كَانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ**» (۱۷ / الذاریات) .

منفی ماضی استمراری با در آوردن «ما» ی نافییه بر سر کان یا «لا» ی نافییه بر سر فعل مضارع ساخته می شود می گوئیم : «**مَا كَانَ زَيْدٌ يَذْهَبُ**» (= زید نمی رفت)، «**زَيْدٌ وَ بَكْرٌ مَا كَانَا يَذْهَبَانِ**» (= زید و بکر نمی رفتند)، «**كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعْلُوهُ**» (۷۹ / مائده) و ...

### پرسش و تمرین

۱ . جملات زیر را به عربی ترجمه کنید.

حسن خوابیده بود، علی می جنگید، شما درس نخوانده اید، بچه ها بازی می کردند، مادرم مرا دوست می داشت، پدرم به جبهه رفته بود، شاگردان درس نخوانده اند، هر روز به مدرسه می رفتیم.

۲ . جملات زیر را به فارسی برگردانید.

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، كَأَنْتَ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ، كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ، لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً، عَصَى إِبْلِيسُ رَبَّهُ وَ لَمَّا يَنْدَم، قَدْ سَمِعَ اللَّهُ، كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ، قَدْ شَفِيَ الْعَلِيلُ، كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ.

۳. جملات مثبت تمرین شماره ۱ را منفی و جملات منفی را مثبت کنید.

۴. چگونگی ساختن انواع ماضی در عربی را بیان کنید.

## فصل ۱۸ حالات فعل مضارع :

فعل مضارع دارای پنج جهت و خاصیت است که عبارتند از :

۱ - می تواند در زمان **حال** یا **آینده** استعمال شود.

۲ - **مثبت** است یعنی **دلالت بر واقع شدن** می کند، نه واقع نشدن.

۳ - **مرفوع** است.

۴ - معنای آن **خبری** است و از تحقق چیزی خبر می دهد<sup>۱</sup>.

۵ - معنی را بطور **ساده** و **بدون تاکید** بیان می کند<sup>۲</sup>.

گاهی به اول یا آخر فعل مضارع چیزی اضافه می شود که موجب از بین رفتن بعضی از خواص فوق می گردد. این

چیزها به ترتیب تاثیر در جهات مذکور، عبارتند از :

۱ - حروف **تعیین**

۲ - حروف **نفی**

۳ - حروف **جزم** و حروف **نصب**

۴ - حروف **استفهام**

۵ - حروف **تاکید**.

بنا بر این هر دسته از این حروف حالت خاصی به فعل مضارع می دهند که آن را در معیت با حروف تعیین «فعل

**حال** یا **مستقبل**» و با حروف نفی «مضارع منفی» و با حروف جزم «مضارع مجزوم» و با حروف نصب «مضارع منصوب» و با

حروف استفهام «مضارع استفهامی» و با حروف تاکید «مضارع مؤکد» می نامند. اینک هر کدام را در بحثی توضیح می دهیم:

### بحث ۱ فعل حال و مستقبل :

هر گاه در اول فعل مضارع لام **مفتوحه** در آید مختص به زمان **حال** می شود؛ مانند : لَيَذْهَبُ (= دارد می رود) و اگر

اول آن **سین** **مفتوحه** یا **سوف** در آید به زمان **مستقبل** اختصاص می یابد؛ مانند : سَيَذْهَبُ یا سَوْفَ يَذْهَبُ (= خواهد رفت).

**سین** در آینده **نزدیک** و **سوف** در آینده **دور** به کار می رود.

به این حروف از این جهت که زمان مضارع را معین می کنند «حروف تعیین» می توان گفت. به سین و سوف

«حروف تنفیس» نیز گفته می شود (تنفیس به معنی وسعت دادن است).

۱. جمله بر دو قسم است : (۱) خبری و آن جمله ای است که معنای آن می تواند به صدق و کذب متصف شود مثل : ذَهَبَ زَيْدٌ. (۲) **انشائی** و آن جمله ای است که معنای

آن قابل اِتِّصاف به صدق و کذب نمی باشد مثل : اِذْهَبْ، لا تَذْهَبْ و هَلْ تَذْهَبُ و ...

۲. جهات فوق با توجه به تعریف فعل مضارع و اینکه فعل مضارع معرب و به خودی خود مرفوع است بدست می آید.

لام مفتوحه اقسام دیگری نیز دارد که در نحو از آن بحث می شود.

## بحث ۲ مضارع نفی :

مضارع منفی حروف نفی عبارتند از «ما» و «لا» که بر سر مضارع در آمده معنی آن را منفی می کنند : **يَضْرِبُ** یعنی می زند، **ما يَضْرِبُ** یا **لا يَضْرِبُ** یعنی نمی زند. حروف نفی به مضارع اختصاص ندارند و بر سر فعل ماضی نیز در آمده معنی آن را منفی می کنند<sup>۱</sup>.

## پرسش و تمرین

۱. جهات پنجگانه فعل مضارع از چه و چگونه استفاده می شود؟
۲. ده فعل مضارع را با حروف تعیین بکار برده معنی نمایید.
۳. **يَعْلَمُ**، **يَعُدُّ**، **يَقُولُ**، **يَهْدِي**، **يَقِي**، **يُرَوِّي** را با ما و لا صرف نموده، صیغه های اول هر کدام را معنی نمایید.
۴. شش صیغه ی اول افعال زیر را با ما و لا صرف نموده صیغه ی اول هر کدام را معنی نمایید (در منفی کردن به لا به تکرار لا و انضمام فعل دیگر توجه داشته باشید) : **أَكَلَ**، **جَاءَ**، **رَأَى**، **وَفَى**، **حَوَى**.
۵. هر کدام از حروف تعیین و حروف نفی کدام جهت را از فعل مضارع می گیرند؟

## بحث ۳ مضارع مجزوم :

حروف جزم فعل مضارع عبارتند از :

**لَمْ**، **لَمَّا**، **لَا**، **أَمْ**، **لَا**، **نَهَى** و **أَدَاةَ شَرْطٍ** که بر سر فعل مضارع در آمده آن را **مجزوم** می کنند .  
مجزوم شدن فعل مضارع به این است که علامت رفع از آخر آن ساقط شود بنا بر این در پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضمه ی لام الفعل و در تنثیه ها و جمع های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب، **نون عوض رفعی** می افتد<sup>۲</sup>.  
در **ناقص مجزوم** از پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ خود لام الفعل می افتد و در **اجوف مجزوم** عین الفعل این پنج صیغه بالتقاء ساکنین حذف می شود و حکم مضارع مجزوم مضاعف حکم امر مضاعف است - مراجعه نمایید - می گوئیم :

لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبَا لَمْ يَضْرِبُوا لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبَا لَمْ تَضْرِبُوا ...  
لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُولَا لَمْ يَقُولُوا لَمْ تَقُلْ لَمْ تَقُولَا لَمْ تَقُولُوا ...  
لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُوا لَمْ يَدْعُوا لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُوا لَمْ يَدْعُونَ ...  
«لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ» لَمْ يَمُدُّ ...  
«لَمْ يَضِلَّ لَمْ يَضِلَّ لَمْ يَضِلَّ» لَمْ يَضِلَّ ...

و همینطور سایر حروف جزم و مجهول فعل مضارع مانند معلوم آن است.

<sup>۱</sup> . در آمدن «ما» بر سر فعل ماضی بدون شرط است - **ما ضَرَبَ** یعنی نزد - و «لا» در صورتی بر سر آن در می آید که دو فعل ماضی در یک جمله آمده باشد و ما هر دو را بخواهیم منفی کنیم؛ مانند : «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى» یعنی تصدیق نکرد و نماز نخواند.  
<sup>۲</sup> . دو صیغه ی جمع مؤنث **مینی** است و تغییری نمی کند.



حروف فوق علاوه بر جزم که **اثر لفظی** است در معنای فعل مضارع نیز اثر می‌گذارند و **اثر معنوی** آنها از این قرار است :

**لَمَ و لَمَّا** معنی مضارع را به **ماضی** تبدیل کرده آن را **منفی** می‌کنند؛ مثلاً **لَمَ يَضْرِبُ** یعنی نزد و **لَمَّا يَضْرِبُ** یعنی هنوز نزده است<sup>۱</sup>، مضارع منفی به **لَمَ و لَمَّا** را «**فعل جحد**» نیز می‌گویند.

**لام امر** معنی خبری فعل مضارع را به **انشائی** که در اینجا **طلب انجام** است تبدیل می‌کند؛ **لَيَضْرِبُ** یعنی [باید] بزند. مضارع مدخول «**لام امر**» را فعل امر می‌گویند<sup>۲</sup>.

**لاء نهی** نیز معنی خبری فعل مضارع را به **انشائی** که در اینجا **بازداشتن از انجام فعل** است تبدیل می‌کند؛ **لا يَضْرِبُ** یعنی [نباید] نزند. فعل مضارع مدخول لاء نهی را «**فعل نهی**» می‌گویند.

**أداة شرط**<sup>۳</sup> بر دو قسم است، بعضی فعل مضارع را مختص به **آینده** و بعضی دیگر معنای آن را **ماضی** می‌کند؛ نوع اول مانند : «**إن**» و نوع دوم مانند : «**لو**» می‌گوییم :

**إن تَضْرِبُ** أَضْرِبُ (= اگر بزنی می‌زنم) و **لو تَضْرِبُ** أَضْرِبُ (= اگر زده بودی می‌زدم)<sup>۴</sup>.

حروف جزم مختص به فعل مضارع اند، باستثناء ادات شرط که بر ماضی نیز داخل می‌شود و آن را **محلاً مجزوم** می‌کند.

**تنبیه** : ادوات شرط منحصر به حروف **نیستند** بلکه اسماء چندی بنام اسماء شرط داریم که آنها نیز بر سر فعل در آمده آن را مجزوم می‌کنند. مجموع حروف جزم و ادوات شرط را «**عوامل جزم**» نیز نامیده اند.

### پرسش و تمرین

۱. حروف جزم چند اثر بر فعل مضارع دارند؟ بیان کنید.
۲. تغییر لفظی مضارع مجزوم را توضیح دهید.
۳. افعال زیر را با **لَمَ** صرف کنید.  
يَأْمَنُ، يَسِيرُ، يَدْعُو، يَفْرُ.
۴. افعال زیر را با **لَمَّا** صرف کنید.  
يَخْرُجُ، يَجُوزُ، يَعْصِي، يَعْفُو.
۵. جملات زیر را معنی کنید.  
لَمَ أَسْأَلُ، لَمَ أَوْمَرُ، لَمَ تَكْتَبُنَ، لَمَ تَكْتَبُوا، لَمَ يَقْرَأُ، لَمَ تَدْخُلِي، لَمَ نُوْخِذُ، لَمَ نُعِدُ، لَمَّا نُوْعِدُ، لَمَ يَصْبِرُ، لَمَّا تَخْرُجُ، لَمَّا نَخْرُجُ.
۶. در آیه ۱۴ سوره حجرات تأمل نمایید و آنچه فهمید بنویسید.
۷. آثار لام امر در فعل مضارع را توضیح دهید.
۸. معلوم و مجهول افعال زیر را با لام امر صرف کنید.

۱. بین **لَمَ** و **لَمَّا** سه فرق است : ۱- **لَمَّا** منفی بودن فعل را تا زمان **تَكَلَّمَ** می‌رساند بخلاف **لَمَ** ۲- در **لَمَّا** غالباً **تَوْفَعُ** و **انتظار وقوع** هست بخلاف **لَمَ** ۳- منفی به **لَمَّا** با وجود **قرینه** جایز الحذف است می‌گوییم : «ذَخَلَ زَيْدٌ فِي الدَّارِ وَ لَمَّا» یعنی **لَمَّا يَخْرُجُ** بخلاف **لَمَ** . (جامع المقدمات / ص ۳۲۱).

۲. قبلاً گذشت که فعل مضارع اگر معلوم باشد لام امر در هشت صیغه ی آن و اگر مجهول باشد در تمام صیغه های آن در می‌آید.

۳. أداة به معنی **آلت** و **ابزار** است و در اینجا مراد کلمه **ای** است که معنای شرطی داشته باشد یعنی وجود چیزی را مشروط به چیز دیگری کند.

۴. بعد از أداة شرط دو فعل واقع می‌شود اولی را **شرط** و دومی را **جزاء** گویند. هر کدام از این دو، مضارع باشد مجزوم می‌شود و همچنین است اگر هر دو مضارع باشند. البته به این نکته باید توجه داشت که جزم دادن «**لو**» محل اختلاف است و غالباً آنرا جازم نمی‌دانند.

يَحْمَدُ، يَسُرُّ، يَعِدُّ، يَدُلُّ، يَعُوذُ إِلَيْهِ، يَدْعُو.

۹. آیا بین امر به لام و امر به صیغه در معنای امری فرقی هست؟

۱۰. فرق بین اثر لام امر و لاء نهی در فعل مضارع را بیان کنید.

۱۱. افعال زیر را با لاء نهی صرف کنید.

يَكْذِبُ، يَضِلُّ، يَهِنُ، يَقِلُّ، يَغِيبُ، يَدْعُو عَلَيْهِ.

۱۲. برای جملات زیر صیغه مناسب قرار دهید.

شما مردها ننزید، آن دو زن نیابند، آن مردها نروند، ما نخواهیم، من نباید بخورم، تو مرد نباید گوش کنی، تو زن نگو، من نباید حرف بزنم، شما زنها

نباید راه بروید.

۱۳. اثر ادات شرط را در فعل مضارع بیان کنید.

۱۴. پنج جمله با «ان» و پنج جمله با «لو» آورده معنی کنید.

۱۵. فرق ادات شرط با سایر حروف جزم چیست؟

### بحث ۴ مضارع منصوب :

حروف نصب عبارتند از :

**أَنْ، لَنْ، كَيْ، اذَنْ** که در اول فعل مضارع درآمده آن را منصوب می کنند. نصب فعل مضارع چنین است که در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ لام الفعل **مفتوح** می شود و از تثنیه ها و جمعهای مذکر و مفرد مؤنث مخاطب **نون عوض** **رفعی** می افتد<sup>۱</sup>.

در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ناقص الفی - یعنی ناقصی که در آخرش الف مقلوب باشد؛ مانند : **يَرْضَى** و **يُدْعَى** - فتحه لام الفعل **مقدّر** است ولی در ناقص واوی و یائی؛ مانند : **يَدْعُو** و **يَرْمِي** ظاهر می شود؛ می گوئیم :

أَنْ يَضْرِبَ أَنْ يَضْرِبَا أَنْ يَضْرِبُوا أَنْ تَضْرِبَ أَنْ تَضْرِبَا أَنْ تَضْرِبُوا ...  
أَنْ يَدْعُو أَنْ يَدْعُوا أَنْ تَدْعُو أَنْ تَدْعُوا أَنْ يَدْعُونَ ...  
أَنْ يَرْضَى أَنْ يَرْضِيَا أَنْ يَرْضُوا أَنْ تَرْضَى أَنْ تَرْضِيَا أَنْ يَرْضَيْنَ ...

و همین طور است سایر حروف نصب و مانند مضارع معلوم است مضارع مجهول.  
حروف نصب در معنای فعل مضارع نیز مؤثر اند :

«أَنْ» فعل مضارع را **تاویل به مصدر** می برد، یعنی معنایی به آن می دهد که می توان به جای آن دو، **مصدر** آن فعل را گذاشت؛ مانند : «أَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا» یعنی **أَرَدْتُ عَيْبَهَا** (۷۹ / كهف).

«لَنْ» معنی مضارع را مختص به **مستقبل** کرده آن را **منفی** می کند؛ مانند : «لَنْ تَرِنِي» یعنی **مرا نخواهی دید** (۱۴۳ / اعراف).

«كَيْ» فعل مضارع را **علت ما قبل** قرار می دهد؛ مانند : «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا» او را به مادرش برگردانیدیم تا چشمش روشن شود (۱۳ / قصص).

۱. در دو صیغه ی جمع مؤنث **مبنی** است در حالت نصبی تغییر نمی کند و نون آن **ضمیر** است نه علامت رفع لذا در تمام حالات ثابت است.

«إِذَنْ» فعل مضارع را جزء یا جواب مطلب معهودی قرار می دهد؛ مثلاً در جواب کسی که گفته است: «أَزُورُكَ» می گوییم «إِذَنْ أَكْرِمَكَ».

حروف ناصبه مختص به مضارع اند و بر ماضی و امر داخل نمی شوند .

### پرسش و تمرین

۱. تغییر لفظی مضارع منصوب را توضیح دهید.
۲. افعال زیر را با لَنْ صرف کنید.  
يُظْلِمُ، يَهَبُ، يَجُوزُ، يُعْصِي، يُوفِي بِهِ، يَسْهُو، يُرْمِي.
۳. برای هر کدام از حروف نصب با فعل مضارع دو مثال آورده معنی نمایید.
۴. حروف جزم و نصب کدام جهت را از فعل مضارع می گیرند؟

### بحث ۵ مضارع استفهامی :

حروف استفهام عبارتند از :

**همزه و هَلْ** که بر سر فعل مضارع در آمده معنای خبری آن را به **انشائی** - که در اینجا **سؤال** [= پرسیدن] است - تبدیل می کنند، «هَلْ» علاوه بر اثر مذکور مضارع را مختص به **استقبال** نیز می کند. حروف استفهام اثر لفظی در فعل مضارع **ندارند**؛ می گوییم: **أَتَذْهَبُ؟** (= آیا می روی؟) **هَلْ تَذْهَبُ؟** (= آیا خواهی رفت؟) قال الله تعالى: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...؟» (۴۴ / بقره) «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ؟» (۲۱۰ / بقره).

### پرسش و تمرین

۱. معلوم افعال زیر را با هل و مجهول آنها را با همزه استفهام صرف کنید. يَقِيلُ، يَجْرُ، يَعِيبُ، يَهْدِي.
۲. اثر حروف استفهام در فعل مضارع چیست؟

### بحث ۶ مضارع مؤكّد :

حروف تاکید عبارتند از :

**نون تاکید ثقیله** (که مشدّد و متحرک است) و **نون تاکید خفیفه** (که یک نون ساکنه است).  
نون تاکید در آخر فعل مضارع معلوم و مجهول در آمده آن را مؤكّد و مختص به **مستقبل** می کند<sup>۱</sup> - تاکید در ثقیله بیش از خفیفه است - .  
نون ثقیله به **تمام صیغه ها** ملحق می شود ولی خفیفه در آخر **تثنیه** و **جمع مؤنث** در نمی آید؛ بنا بر این فقط به **هشت** صیغه می تواند ملحق شود. نون ثقیله در تثنیه و جمع مؤنث، **مکسور** و در بقیه صیغه ها **مفتوح** است.

۱. باید توجه داشت که فعل مضارع در صورتی مؤكّد می شود که دارای معنای طلب یعنی: **استفهام، امر، نهی، تمنی، عرض** و ... باشد و یا با حرف «لا» منفی شده باشد و یا در حالی که مثبت است بعد از **قَسَم** واقع شده باشد که تفصیل این امور در کتب نحو آمده است. بنابراین در این فصل که مضارع ساده با حروف تاکید صرف شده است، بمنظور روشن شدن صیغه و صورت فعل است.

اثر لفظی نون تاکید در فعل مضارع چنین است :

الف - نون تاکید در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ما قبل خود (= لام الفعل) را **مفتوح** می کند و اگر لام الفعل مقلوب باشد به یاء بر می گردد : **يَضْرِبُ** ← **يَضْرِبَنَّ** (= **الْبَتَّةُ الْبَتَّةُ** خواهد زد) و **يَضْرِبِنَ** (= **الْبَتَّةُ** خواهد زد)، **يَدْعُو** ← **يَدْعُونَ** (= **الْبَتَّةُ الْبَتَّةُ** خواهد خواند) و **يَدْعُونَ** (= **الْبَتَّةُ** خواهد خواند)، **يَرْضَى**<sup>۱</sup> ← **يَرْضَيْنَ** (= **الْبَتَّةُ الْبَتَّةُ** راضی خواهد شد) و **يَرْضَيْنَ** (= **الْبَتَّةُ** راضی خواهد شد) .<sup>۱</sup>

ب - در صیغه هایی که **نون عوضِ رفعی** وجود دارد آن را می اندازد : **يَضْرِبَانِ** ← **يَضْرِبَانَّ**.

ج - در جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب «واو» و «یاء» **ضمیر** را نیز می اندازد مگر اینکه ما قبل ضمیر، **مفتوح** باشد که در این صورت ضمیر **ثابت** مانده به **حرکت مناسب**، متحرک می شود - واو مضموم و یاء مکسور می شود - بنا بر این **يَضْرِبُونَ** ← **يَضْرِبُونَّ** و **يَضْرِبُونَ** ← **يَضْرِبُونَّ** و **تَضْرِبُونَ** ← **تَضْرِبُونَّ** و **تَضْرِبُونَ** ← **تَضْرِبُونَّ** و **يَخْشُونَ** ← **يَخْشُونَّ** و **يَخْشُونَ** ← **يَخْشُونَّ** و **تَخْشُونَ** ← **تَخْشُونَّ** و **تَخْشُونَ** ← **تَخْشُونَّ**.

د - در جمع مؤنث بین نون تاکید و نون جمع، **الفی** فاصله می شود : **يَضْرِبْنَ** و **يَضْرِبِنَ** ← **يَضْرِبِنَانَّ** و **يَضْرِبِنَانَّ**.

بنا بر آنچه گذشت صرف صیغه های **يَضْرِبُ** با نون تاکید ثقیله چنین است :

**يَضْرِبَنَّ يَضْرِبَانَّ يَضْرِبُونَ يَضْرِبُونَنَّ يَضْرِبِنَانَّ يَضْرِبِنَانَّ يَضْرِبِنَانَ يَضْرِبِنَانَّ يَضْرِبِنَانَ**

و با نون خفیفه چنین :

**يَضْرِبَنَّ يَضْرِبَانَّ يَضْرِبُونَ يَضْرِبُونَنَّ يَضْرِبِنَانَّ يَضْرِبِنَانَّ يَضْرِبِنَانَ يَضْرِبِنَانَّ يَضْرِبِنَانَ**

۱ ۳ ۴ ۷ ۹ ۱۰ ۱۳ ۱۴

و صرف **يَدْعُو** با ثقیله چنین است :

**يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ**

و با خفیفه چنین :

**يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ**

۱ ۳ ۴ ۷ ۹ ۱۰ ۱۳ ۱۴

و صرف **يَخْشَى**<sup>۱</sup> با نون ثقیله چنین است :

**يَخْشَيْنَ يَخْشِيَانَّ يَخْشُونَ يَخْشُونَنَّ يَخْشَيْنَانَّ يَخْشَيْنَانَّ يَخْشَيْنَانَ يَخْشَيْنَانَّ يَخْشَيْنَانَ**

**أَخْشَيْنَنَّ أَخْشَيْنَنَّ**

۱. علت قلب به الف نشدن واو و یاء در مثل **يَرْضَيْنَ** و **يَخْشُونَ**، عارضی بودن حرکت آنها است چنانکه در قاعده ی هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت.

و با خفیفه چنین :

يَخْشَيْنَ يَخْشَوْنَ تَخْشَيْنَ تَخْشَوْنَ تَخْشَيْنَ أَخْشَيْنَ نَخْشَيْنَ  
۱ ۳ ۴ ۷ ۹ ۱۰ ۱۳ ۱۴

### توجه کنید

نون تاکید به آخر فعل امر نیز ملحق شده معنای آن را تاکید می کند .  
اثر لفظی آن در فعل امر همان است که در مضارع گذشت به اضافه ی اینکه **عین الفعل** صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ امر **اجوف** و **لام الفعل** همین صیغه ها از امر **ناقص** هنگام تاکید بر می گردد و در مضاعف این صیغه ها فقط **یک** وجه جایز است؛ می گوئیم :

لِيَضْرِبَنَّ لِضَرْبَانٍ لِيَضْرِبَنَّ ... إِضْرِبَنَّ إِضْرِبَانٍ إِضْرِبَنَّ ...  
لِيَضْرِبَنَّ لِضَرْبَانٍ ... إِضْرِبَنَّ إِضْرِبَانٍ ...

لِيَقُولَنَّ لِيَقُولَانٍ لِيَقُولَنَّ ... قُولَنَّ قُولَانٍ قُولَنَّ ...  
لِيَقُولَنَّ لِيَقُولَانٍ ... قُولَنَّ قُولَانٍ ...

لِيَخْشَيْنَنَّ لِيَخْشَيَانٍ لِيَخْشَوْنَا ... إِخْشَيْنَنَّ إِخْشَيَانٍ إِخْشَوْنَا ...  
لِيَخْشَيْنَنَّ لِيَخْشَوْنَا ... إِخْشَيْنَنَّ إِخْشَوْنَا ...

لِيَمْدَنَّ ... مُدَنَّ ...

لِيَمْدَنَّ ... مُدَنَّ ...

در آخر فعل نهی (= مضارع مقرون به لاء ناهیه) نیز نون تاکید در می آید و اثر آن مانند اثر در امر است. و همچنین در چند مورد دیگر که توضیح و تفصیل آن در جای خود بیان شده است.

### پرسش و تمرین

۱. فرق حرف تاکید با سایر حروفی که در مضارع داخل می شوند چیست؟
۲. حروف تاکید چند اثر در فعل مضارع دارند؟ بیان کنید.
۳. فرق اثر لفظی حروف تاکید با حروف نصب چیست؟
۴. فرق نون تاکید ثقیله با نون تاکید خفیفه چیست؟
۵. می دانید چرا بین نون ثقیله و نون جمع مؤنث الف فاصله می شود؟
۶. بَضْرِبْ، يَمْدُ، يَقُولُ، يَهْدِي و يَفِي به را با نون ثقیله صرف کنید و صیغه ی اول مؤکد هر کدام را معنی نمایید.
۷. مجهول افعال تمرین سابق را با نون خفیفه صرف نمایید و صیغه ی اول هر کدام را معنی کنید.
۸. معلوم و مجهول امر افعال تمرین ۶ را با نون ثقیله و خفیفه صرف نمایید و صیغه ی اول هر کدام را معنی نمایید.
۹. حروف تاکید چه جهاتی از جهات فعل مضارع را زائل می کنند؟
۱۰. نهی مؤکد افعال تمرین ۶ را صرف کنید.
۱۱. فعل جحد چرا مؤکد به نون تاکید نمی شود؟

## ثلاثی مزید

**مقدمه :** فعل ثلاثی مزید از **ثلاثی مجرد** گرفته می شود بدین معنی که صیغه ی اول ماضی معلوم آن را از صیغه ی اول ماضی معلوم ثلاثی مجرد می گیریم و اما بقیه ی صیغه های ماضی معلوم آن از صیغه ی اول و سائر قسمت های آن فعل ثلاثی مزید از ماضی معلوم خودش گرفته می شود<sup>۱</sup>.

بنابر این فعل ثلاثی مزید آن است که صیغه ی اول ماضی معلوم آن دارای **سه حرف اصلی و یک یا چند حرف زائد** باشد. حروفی که برای ساختن ثلاثی مزید در ثلاثی مجرد اضافه می شود حروف مخصوصی است و در جای مخصوصی از آن در می آید و حروف کلمه جدید (= مزید فیه) ممکن است حرکات جدیدی داشته باشد، این خصوصیات را بوسیله ی اوزان ثلاثی مزید - که خواهد آمد - می توان دریافت.

ماضی ثلاثی مزید معلوم دارای **۲۵** وزن است مضارع آن نیز **۲۵** وزن دارد زیرا در غیر ثلاثی مجرد برای هر ماضی بیش از یک وزن مضارع **نیست** مصدر هر وزن نیز قیاسی و معین است. از این **۲۵** وزن، **ده** وزن مشهور است یعنی افعال زیادی طبق هر کدام از آنها مزید فیه می شود و **پانزده** وزن غیر مشهور. اوزان مشهور عبارتند از :

ماضی	مضارع	مصدر
۱- أَفْعَلٌ	يُفْعِلُ	إِفْعَالٌ
۲- فَعَلٌ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلٌ
۳- فَاعِلٌ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ
۴- إِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	إِفْتِعَالٌ
۵- اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعَالٌ
۶- تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ
۷- تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ
۸- اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلَالٌ
۹- اِسْتَفَعَلَ	يَسْتَفَعِلُ	اِسْتِفْعَالٌ
۱۰- اِفْعَالٌ	يَفْعَالُ	اِفْعِلَالٌ <sup>۲</sup>



<sup>۲</sup> . توجه کنید : (۱) در سه وزن اول **یک حرف**، در پنج وزن بعد **دو حرف**، و در دو وزن اخیر **سه حرف** زیاد شده است. (۲) حرف مضارع در مضارع معلوم ابوابی که ماضی آن چهار حرفی است **مضموم** و در غیر آن **مفتوح** است.

هر کدام از ماضی مضارع های فوق را - همانطور که در ثلاثی مجرد گذشت - «باب» می گویند و آن را بنام مصدر می خوانند، مثلاً می گویند: **باب افعال**، **باب تفعیل**، **باب مفاعله** و ... بنا بر این فعل ثلاثی مزید دارای **۲۵** باب است<sup>۱</sup>.

در ثلاثی مزید، مصدر هم مانند مضارع معلوم - همانطور که اشاره شد - از ماضی گرفته می شود و بطور کلی برای ساختن هر کدام از سه قسمت: ماضی، مضارع و مصدر هر باب باید وزن آن را در نظر گرفت و بر طبق آن، حرف زائد در آورد و حروف را متحرک و ساکن نمود. (دقت کنید).

**قاعده ی ساختن مجهول ماضی و مضارع**، و **معلوم و مجهول امر** و صیغه سازی هر کدام از اینها همان است که در ثلاثی مجرد بیان گردید و نیز کیفیت ضمائر در ثلاثی مزید همانند ثلاثی مجرد است. **قاعده ی ادغام**، **تخفیف همزه** و **قواعد عمومی اعلال و قاعده خصوصی ناقص** در تمام ابواب ثلاثی مزید جاری می گردد و نیز ماضی و مضارع آن دارای حالات مختلف سابق است<sup>۲</sup>.

علاوه بر این، **دو قاعده ی اعلال** نیز در ثلاثی مزید جاری می شود:

(۱) اگر «**واو**» و «**یاء**» بعد از الف زائد و در آخر کلمه قرار گیرند قلب به **همزه** می شوند؛ مانند: **إرْخَاو** ← **إرْخَاء**، **إجْرَای** ← **إجْرَاء**.

(۲) **یاء ما قبل مضموم** اگر لام الفعل باشد ما قبل خود را **مکسور** می کند؛ مانند: **تَرْجَى** ← **تَرْجَى** (= مصدر ناقص باب تفعّل)، **تَبَانَى** ← **تَبَانَى** (= مصدر ناقص باب تفاعل)<sup>۳</sup>.

بدین نکته باید توجه کامل داشت که هر ثلاثی مجردی را نمی توان بطور دلخواه به تمام یا بعضی از ابواب ثلاثی مزید بُرد، زیرا بعضی اصلاً مزید فیه ندارند و بعضی فقط به یک یا چند باب مخصوص بُرده می شوند. بنا بر این مزید فیه شدن ثلاثی مجرد و کیفیت آن یعنی بابی که بدان بُرده می شود **سَمَاعِی** است نه قیاسی. اینک به خصوصیات ابواب توجه نمائید.

### پرسش و تمرین

۱. اشتقاق تمام قسمتهای فعل ثلاثی مزید را بیان کنید.

۲. آیا در ثلاثی مزید با داشتن وزن ماضی یا مضارع یا مصدر می توان وزن دو قسمت دیگر را دانست؟ چرا؟

۳. مضارع ماضی های زیر چیست؟

أَفْعَلٌ، إِفْعَلٌ، إِفْتَعَلَ، إِسْتَفْعَلَ، فَاغَلَ.

۴. ماضی مضارع های زیر چیست؟

يُفْعَلُ، يَنْفَعَلُ، يَتَفَاعَلُ، يَفْعَلُ، يَفْعَالُ.

۵. مضارع مصادر زیر چیست؟

إِفْعَالٌ، إِفْعِيَالٌ، إِفْتِعَالٌ، تَفَاعُلٌ.

<sup>۱</sup> اوزان ماضی، مضارع و مصدر ابواب خصوصاً **ده باب مشهور** را باید به خاطر سپرد.

<sup>۲</sup> در مورد جریان بعضی از قواعد مزبور در ثلاثی مزید استثناهایی وجود دارد که در جای خود خواهد آمد.

<sup>۳</sup> صورت کامل این دو قاعده در **اول باب اسم** خواهد آمد.

۶. چرا به مضارع ثلاثی مجرد با اینکه دارای حرف زائد است مزید فیه گفته نمی‌شود؟
۷. مشهوریت در ابواب ثلاثی مزید به چه معنی است؟
۸. ابواب مشهور را نام ببرید.
۹. اوزان زیر را بسازید.
- إفْعَلْ، فاعِلْ، فاعِلْ، مُفَاعَلَةٌ، تَفَعَّلَ، تَفَعَّلَ، إفعالٌ، إفعالال، يَنْفَعِلُ، إنفعالٌ، إفعالال.
۱۰. اوزان زیر را صرف کنید.
- أفْعَلْ، فاعِلْ، إنفعالٌ، تَفَاعَلَ، يَنْفَعِلُ، يَفْعَلُ، يَسْتَفْعِلُ، يَفْعَلُ.
۱۱. مجهول افعال فوق را صرف کنید.
۱۲. مضارع های تمرین ۱۰ را با لاء نهی و نون تاکید ثقیله صرف نمائید.
۱۳. سماعی بودن ابواب مزید فیه را توضیح دهید.
۱۴. کیفیت ضمائر ماضی مضارع و امر را ذکر کنید.

## فصل ۱ باب افعال :

مانند: كَرَّمَ ← أكرمَ يُكرمُ إكرام .

باب افعال دارای خصوصیتی است و آن اینکه همزه ی آن - در ماضی، مصدر و امر - همزه ی قطع است یعنی چون در اثناء کلام واقع شود تلفظ می شود و ما بعد خود را از ما قبل قطع می کند<sup>۱</sup>.

همزه ی امر آن همان همزه ای است که در ماضی بوده زیرا آن را از مضارع اصلی می گیریم و مضارع اصلی باب افعال یأفعل است - أفعل ← یأفعل - که چون در صیغه ی ۱۳ مضارع دو همزه جمع می شد آن را از مضارع انداخته اند.

صرف بعضی از قسمتهای باب افعال چنین است :

ماضی معلوم : أكرمَ أكرماً أكرموا ...

مضارع معلوم : يُكرمُ يكرماً يُكرمون ...

ماضی مجهول : أكرمَ أكرماً أكرموا ...

مضارع مجهول : يكرم يكرماً يكرمون ...

امر معلوم : ليكرم ليكرماً ليكرموا ... أكرم أكرماً أكرموا ...

امر مجهول : ليكرم ليكرماً ليكرموا ...

مثال : أوعدَ يُوعِدُ إيعاد يُوعِد أوعد ...

اجوف : أقامَ يُقيمُ إقامةً لِيقيمَ أقيم ...

مهموز الفاء و ناقص : أتى يُؤتى إيتاءً لِيؤتِ أت ...

### توضیح

در مصدر اجوف باب افعال پس از اینکه عین الفعل به جهت قواعد اعلال حذف شد به جای آن یک تاء در آخر آورده می شود: إقوام ← إقامة و إخوان ← إعانة و ...

<sup>۱</sup> در مقابل همزه ی قطع، همزه ی وصل است که در بحث امر ثلاثی مجرد معلوم گذشت و در فصل ۳ خاتمه بحث مفصلی از همزه ی وصل و قطع و مواضع هر کدام



## یک مورد استثنائی

«رای» چون به باب افعال رود، عین الفعل آن پس از نقل حرکتش بما قبل حذف می شود و در مصدر به جای عین الفعل محذوف یک تاء در آخر می آورند؛ می گوئیم: أرى يُرى إراءة (إراءة ← إراء ← إراءة).

## ← تبصره

ماده‌هایی مانند: «الْحَيَاة» و «الْعَي» چون به باب افعال روند فقط حکم معتل در مورد آنها جاری می شود و نه حکم مضاعف.

**معانی باب افعال:** معانی باب افعال در ده معنای زیر بکار برده می شود:

۱ - تعدیه: یعنی متعدی کردن فعل لازم؛ مانند: **ذَهَبَ زَيْدٌ (= زید رفت)** ← **أَذْهَبَ زَيْدٌ بَكَرًا (= زید بکر را روانه کرد)**. **ضَجِكَ زَيْدٌ (= زید خندید)** ← **أَضْحَكَنِي زَيْدٌ (= زید مرا خندانند)**. تعدیه معنای **غالبی** باب افعال است.

۲ - **دخول فاعل در وقت:** و این در افعالی است که ماده ی آنها وقتی از اوقات باشد؛ مانند: **أَصْبَحَ زَيْدٌ (= زید داخل صبح شد)** و **أَمْسَى بَكَرٌ (= بکر داخل عصر شد)**، **فَسَبَّحَانَ اللَّهَ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ... وَ حِينَ تَطْهَرُونَ (۱۸ / روم)**.

۳ - **وصول وقت:** یعنی وصول وقت ماده ی فعل برای فاعل؛ مانند: **أَحْصَدَ الزَّرْعُ (= وقت حصاد زرع رسید)** حصاد؛ **درو، أَقْطَفَ الثَّمَرُ (= وقت چیدن میوه رسید)**.

۴ - **مفعول را دارای صفتی یافتن؛** مانند: **أَعْظَمْتُ اللَّهَ (= خدا را با عظمت یافتم)**، **أَبْخَلْتُ فُلَانًا (= فلانی را بخیل یافتم)**.

۵ - **واجِدِيَّت:** یعنی دارای مبدأ فعل شدن فاعل یا دارای مبدأ فعل کردن مفعول؛ مانند: **أَغَدَّ الْبَعِيرُ (= شتر دارای غده شد)**، **أَقْفَرَ الْبَلَدُ (= شهر دارای قفار یعنی ویرانی شد)**، **أَرْكَبْتُ أَبِي (= پدرم را دارای مرکب کردم)**، **ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (= سپس او را میراند و برایش قبر قرار داد)** (۲۱ / عبس).

۶ - **سلب:** یعنی سلب مبدأ فعل از فاعل یا مفعول؛ مانند: **أَشْفَى الْمَرِيضُ (= شفای مریض بر طرف یعنی ممتنع شد)**، **أَعْجَمْتُ الْكِتَابَ (= عجمه و ابهام کتاب را بر طرف نمودم)**<sup>۱</sup>.

۷ - **تعريض:** یعنی در معرض قرار دادن؛ مثل **أَبَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ (= زید کتابش را در معرض بیع قرار داد)**.

<sup>۱</sup> . **إعجام** یعنی نقطه دار کردن نوشتار.

۸ - **مطالعه** : یعنی اثر پذیری و این عکس معنای تعدیه است؛ مانند : **كَبَّ زَيْدُ الْإِنَاءَ** (=زید کاسه را واژگون کرد) ← **أَكَبَّ الْأِنَاءَ** (=کاسه واژگون شد).

۹ - **ضد معنای ثلاثی مجرد**؛ مانند : **نَشَطْتُ الْحَبْلَ** (=ریسمان را گره زدم) ← **أَنْشَطْتُ الْحَبْلَ** (=گره ریسمان را باز کردم) <sup>۱</sup>.

۱۰ - **معنای ثلاثی مجرد [با تاکید]**؛ مانند : **قالَ أو أقالَ زَيْدُ الْبَيْعِ** (=زید معامله را بهم زد).

### توجه کنید

از باب افعال و دیگر ابوابی که در بیان معانی متعدّد بکار گرفته می شوند ممکن است در یک استعمال بیش از یک معنی استفاده شود؛ مانند : «**أَعْظَمْتُ اللَّهَ**» که هم مفید تعدیه است و هم **مفعول را دارای صفتی یافتن**.

### پرسش و تمرین

۱. امر حاضر معلوم باب افعال بر چه وزنی است؟ همزه ی آن چه حرکتی دارد؟ چرا؟
۲. همزه بر چند قسم است و خاصیت هر کدام چیست؟ برای هر کدام پنج مثال از قرآن مجید بیاورید.
۳. افعال زیر را به باب افعال ببرید. (هر وقت گفته می شود فلان فعل را به فلان باب ببرید باید صیغه ی اول ماضی و صیغه ی اول مضارع و بعد مصدر آن را ذکر کنید) : **خَرَجَ، مَدَّ، وَعَدَّ، ماتَ، رَأَى، حَيَّ**.
۴. از باب افعال افعال فوق، ماضی معلوم سه فعل اول، مضارع معلوم سه فعل دوم، مضارع مجهول سه فعل اول، ماضی مجهول سه فعل دوم، امر معلوم سه فعل دوم، و امر مجهول سه فعل اول را صرف کنید.
۵. در افعال زیر کدامیک از معانی باب افعال مُراد است؟ **أَحْسَنَ** (=نیکی کرد)، **أَخْوَصَ النَّخْلُ** (=درخت خرما خوشه دار شد)، **أَضْحَى زَيْدٌ** (=زید چاشت کرد)، **أَجْمَعَ الْقَوْمُ** (=مردم جمع شدند)، **أَرْدَفَ** (=پشت سر هم درآورد)، **أَسْحَبْتُ زَيْدًا** (=زید را سخی یافتم)، **أَكْمَلَ** (=کامل کرد)، **أَفْطَرَ الصَّائِمُ** (=روزه دار افطار کرد)، **أَسْرَعَ** (=تند رفت)، **أَتَمَّرَ الشَّجَرَةَ** (=درخت، میوه دار شد)، **أَتَنَجَّتِ الْفَرَسَةُ** (=ماده اسب زائید)، **أَشْفَاكَ اللَّهُ عَسَلًا** (=خداوند عسل را برای تو شفا قرار دهد)، **أَفْرَعْتُ زَيْدًا** (=بیم زید را برطرف کردم)، **أَقْتَلْتَنِي** (=مرا در معرض قتل قرار دادی)، **أَخْفَيْتُ أُمْرِي** (=کارم را پنهان کردم با توجه به خفیت امری)، **فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ** (۳۱ / یوسف)، **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ** (۴۳ / بقره)، **آتُونِي زُبُرَ الْحَدِيدِ** ... **أَفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا** (۹۶ / کهف)، **فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ** ... **وَ حِينَ تُظْهِرُونَ** (۱۸ / روم)، **ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ** (۲۱ / عبس).
۶. **اعلال إراءة، إساءة، إحاطة** را بیان کنید.

### فصل ۲ باب تفعیل :

مانند : **صَرَفَ** ← **صَرَفَ يُصَرِّفُ تَصْرِيفًا**.

مصدر **سالم** این باب علاوه بر وزن تفعیل گاهی بر وزن **فَعَال** و گاهی بر وزن **فِعَال** و گاهی بر وزن **فِعَال** و گاهی بر وزن **تَفَعَّلَ** می آید؛ مانند : **سَلَّمَ يُسَلِّمُ تَسْلِيمًا** و **سَلَام**، **كَذَّبَ يُكْذِبُ تَكْذِيبًا** و **كِذَاب** و **كِذَاب**، **كَرَّرَ يُكْرِرُ تَكْرِيرًا** و **تَكَرَّر**، **كَرَّمَ يُكْرِمُ تَكْرِيمًا** و **تَكَرَّمَة**.

مصدر **مهموز اللام** و **ناقص** این باب غالباً فقط بر وزن **تَفَعَّلَ** می آید؛ مانند : **هَنَّأَ يُهِنُّ تَهْنِئَةً**، **رَبَّى يُرَبِّي تَرْبِيَةً**.

<sup>۱</sup> . بعضی گفته اند «انفاق» نیز در همین معنی بکار رفته است.

صرف بعضی قسمتهای باب تفعیل چنین است :

ماضی معلوم : صَرَّفَ صَرَّفَا صَرَّفُوا ...

مضارع معلوم : يُصَرِّفُ يُصَرِّفَانِ يُصَرِّفُونَ ...

امر معلوم : لِیُصَرِّفْ لِیُصَرِّفَا لِیُصَرِّفُوا ...

ماضی مجهول : صُرِّفَ صُرِّفَا صُرِّفُوا ...

مضارع مجهول : یُصَرِّفُ یُصَرِّفَانِ یُصَرِّفُونَ ...

امر مجهول : لِیُصَرِّفْ لِیُصَرِّفَا لِیُصَرِّفُوا ...

مضاعف : مَدَّدَ یُمَدِّدُ تَمَدِّدٌ لیمَدِّد ... مَدَّد ...

اجوف : حَوَّلَ یُحَوِّلُ تَحْوِيلٌ لِحَوَّلٍ ... حَوَّل ...

لغیف : وَصَّى یُوصِّی تَوْصِیَّةٌ لِّیُوصَّ ... وَصَّ ...

**معانی باب تفعیل** : باب تفعیل در هفت معنی بکار برده می شود :

۱ - تعدیه؛ مانند : فَرَّحَ زَیْدٌ (= زید خوشحال شد) ← فَرَّحَ بَکْرٌ زَیْدًا (= بکر زید را خوشحال کرد). تعدیه معنی

غالبی باب تفعیل است.

۲ - تکثیر : یعنی دلالت بر کثرت و زیادی یا در خود فعل؛ مانند : طَوَّفَ زَیْدٌ (= زید بسیار طواف کرد)، یا در فاعل؛

مانند : مَوَّتَ المَالُ (= چار پایان زیاد مُردند)، و یا در مفعول؛ مانند : غَلَّقْتُ الأبوابَ (= همه ی درها را بستم).

۳ - سلب : یعنی سلب مبدأ فعل از مفعول؛ مانند : فَشَّرْتُ البَیْضَةَ (= تخم مرغ را پوست کردم)، جَلَّدْتُ الجَزُورَ (=

پوست شتر یا گوسفند را کندم).

۴ - نسبت : یعنی نسبت دادن مبدأ اشتقاق فعل به مفعول؛ مانند : وَحَدَّ اللهُ (= خدا را یگانه دانست)،

عَدَّلْتُ زَیْدًا (= به زید نسبت عدالت دادم)، كَفَّرْتُ بَکْرًا (= بکر را کافر شمردم، به او نسبت کفر دادم).

۵ . تدریج؛ مانند : نَزَلَ (= بتدریج فرو فرستاد).

۶ . ضدّ معنای باب افعال؛ مانند : فَرَطَ (= کوتاهی کرد)، که ضدّ اَفْرَطَ (= زیاده روی کرد) می باشد .

۷ . معنای ثلاثی مجرد [با تاکید]؛ مانند : زَالَ زَیْدٌ بَیْنَ القَوْمِ یا زَيْلَ بَیْنَهُمْ (= زید میان جمعیت تفرقه انداخت).

### پرسش و تمرین

۱ . ماضی و مضارع مصادر زیر را ذکر کنید.

تَقْدِیْمَةٌ، تَجِیَّةٌ، تَهْمِیَّةٌ، کَلَامٌ، تَمَثَّالٌ .

۲ . افعال زیر را به باب تفعیل ببرید .

صَغُرَ، وَسِیْعٌ، جَازَ، حَدَّ، یَسَّرَ، سَمَا، وَفَى، حَوَى، أَدَبَ .

۳. ماضی معلوم فعل اول، ماضی مجهول فعل دوم، مضارع معلوم فعل سوم، مضارع مجهول فعل چهارم، امر معلوم فعل پنجم، امر مجهول فعل ششم، نهی معلوم فعل هفتم، مضارع معلوم مقرون به «ان» فعل هشتم و مضارع مجهول موكَّد به نون ثقیله فعل نهم از افعال تمرین سابق را صرف کنید.
۴. در افعال زیر کدامیک از معانی باب تفعیل منظور است؟ عدَّلَ (= تعدیل کرد)، عَرَّفَ (= شناساند)، جَلَّدَ الشَّاةَ (= پوست گوسفند را کند)، صَدَّقَ (= تصدیق کرد)، يُسَوِّى (= برابر می‌کند)، قَسَمَ (= تقسیم کرد)، قَدَّمَ (= جلو انداخت)، قَدَّمَ (= جلو افتاد)، كَثَّرَ (= زیاد کرد)، نَزَّمَ (= دسته کرد)، اُدَّبَ (= ادب کرد)، قَرَدَ البَعِيرَ (= قَراد - کنه - را از شتر جدا کرد)، يُدَبِّحُونَ اَبْنَاءَ كُمُ (۴۹ / بقره)، قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ (۳۱ / يوسف).
۵. سه فعل لازم را با باب تفعیل متعدی کنید.

### فصل ۳ باب مفاعله :

- مانند : ضَرَبَ ← ضَارِبٌ يُضَارِبُ مُضَارَبَةً و ضِرَابٌ .  
 مصدرِ مثالِ یائی این باب فقط بر وزن مُفَاعَلَه می‌آید؛ مانند : یَاسِرٌ یُیَاسِرُ مِیَاسِرَةً ولی مصدر سایر اقسام غالباً علاوه بر مُفَاعَلَه بر وزن فِعَال نیز می‌آید؛ اینک صرف بعضی از قسمتهای آن :
- ماضی معلوم : ضَارِبٌ ضَارِبًا ضَارِبُوا ...  
 مضارع معلوم : يُضَارِبُ يُضَارِبَانِ يُضَارِبُونَ ...  
 امر معلوم : لِیُضَارِبِ لِیُضَارِبَا لِیُضَارِبُوا ... ضَارِبِ ضَارِبَا ضَارِبُوا ...  
 ماضی مجهول : ضُورِبَ ضُورِبَا ضُورِبُوا ...  
 مضارع مجهول : يُضَارَبُ يُضَارَبَانِ يُضَارَبُونَ ...  
 امر مجهول : لِیُضَارَبِ لِیُضَارَبَا لِیُضَارَبُوا ...  
 مضاعف : ضَارٌّ یُضَارُّ مُضَارَّةً و ضِرَارٌ (لِیُضَارِرِ لِیُضَارِرَ لِیُضَارِرَ) ... ضَارِرٍ ضَارٌّ ضَارٌّ ...  
 مهموز : اَمْرٌ یُؤَامِرُ مِؤَامِرَةً لِیُؤَامِرَ اَمْرٌ ...  
 اجوف : قَاوِمٌ یُقَاوِمُ مِقَاوِمَةً لِیُقَاوِمَ قَاوِمٌ ...  
 لفیف : سَاوِیٌ یُسَاوِیُ مِساوَاةً لِیُسَاوِیَ سَاوِیٌ ...
- معانی باب مفاعله : معانی معروف این باب چهار معنی است :

۱- مشارکت : یعنی بیان شرکت دو شخص یا دو چیز در فعل - یعنی هر دو هم فاعلند و هم مفعول - مانند : ضَارِبٌ زَیْدٌ بَکْرًا (= زید با بکر زد و خورد کردند)، شَاعِرَتُ زَیْدًا (= زید شاعره کردم). مشارکت معنی غالبی این باب است.

۲- تعدیه؛ مانند : بَعَدَ (= دور شد) ← بَاعَدْتُهُ (= او را دور کردم).

۳- تکثیر؛ مانند : نَاعَمَهُ اللهُ (= خدا زیاد به او نعمت داد).

۴- معنای ثلاثی مجرد [با تاکید]؛ مانند : سَفَرَ زَیْدٌ یا سَافَرَ (= زید مسافرت کرد).

غالباً چون فعلی از این باب به خداوند نسبت داده شود به همین معناست؛ مانند : قَاتَلَهُمُ اللهُ، عَافَاكَ اللهُ، یُخَادِعُونَ اللهَ، وَ هُوَ خَادِعُهُمْ.

## پرسش و تمرین

۱. افعال زیر را به باب مفاعله ببرید. عَمِلَ، وَضَعَ، عَادَ، عَانَ، عَدَا، سَوَى.
۲. معلوم و مجهول ماضی فعل اول، مضارع فعل دوم و امر فعل سوم را صرف کنید و نیز مضارع معلوم عَدَا را با لاء ناهیه و مضارع مجهول سَوَى را با نون تاکید ثقیله صرف کنید (در تمام این افعال صرف باب مفاعله ی آنها منظور است).
۳. در افعال زیر کدامیک از معانی باب مفاعله منظور است؟  
بارک الله (= خدا زیاد کند)، صَافِحَ زَيْدٌ بَكَرًا (= زید با بکر مصافحه کرد)، شَاهَدْتُ الْحَرْبَ (= در جنگ حاضر شدم)، عَايَنَ زَيْدٌ (= زید دید)، صَالِحٌ سَعِيدٌ زَيْدًا (= سعید با زید مصالحه کرد)، فَاسْتَبَشَرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ (التوبه / ۱۱۱)، «إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ (الفتح / ۱۰)، سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ (آل عمران / ۱۳۳).

## فصل ۴ باب افتعال :

مانند : كَسَبَ ← اِكْتَسَبَ يَكْتَسِبُ اِكْتِسَابًا .

باب افتعال دارای هفت قاعده ی خصوصی است :

۱. هر گاه فاء الفعل این باب **صاد** یا **ضاد** یا **طاء** یا **ظاء** باشد؛ تاءِ باب به **طاء** تبدیل می گردد؛ مانند : صَبَرَ ← اِصْطَبَرَ، ضَرَبَ ← اِضْطَرَبَ، طَرَدَ ← اِطْرَدَ، ظَلَمَ ← اِظْلَمَ. در مورد اخیر، اِظْلَمَ و اِطْلَمَ نیز طبق قاعده ی ادغام، جایز است.

۲. هر گاه فاء الفعل **دال** یا **ذال** یا **زاء** باشد، تاءِ باب به **دال** تبدیل می شود؛ مانند : دَرَكَ ← اِدْرَكَ، ذَكَرَ ← اِذْكَرَ، زَجَرَ ← اِذْجَرَ. در دو مورد اخیر نیز ادغام جایز است؛ یعنی می توان گفت : اِدْكَرَ و اِذْكَرَ و اِزْجَرَ (= اِدْجَرَ استعمال نشده است).

۳. هر گاه فاء الفعل **حرف عله** باشد به **تاء** تبدیل شده سپس در تاءِ باب **ادغام** می شود؛ مانند : وَحَدَّ ← اِتَّحَدَّ، يَسَّرَ ← اِتَّسَّرَ (در مورد اخیر اِيتَّسَّرَ نیز جائز است).

۴. قاعده ی تخفیف همزه **غالباً** در مهموز الفاء این باب جاری نمی شود؛ مانند : اِتَّمَنَ، اِئْتَمَنَ و اِئْتَمَّ و ... بخلاف اُخَذَ ← اِئْتَخَذَ ← اِئْتَخَذَ.

۵. چنانچه فاء الفعل **ثاء** باشد، تاءِ باب به **ثاء** تبدیل، سپس قاعده ادغام جاری می شود؛ مانند : ثَارَ ← اِثَّارَ (= انتقام خون کشته را گرفت).

۶. هر گاه عین الفعل این باب یکی از **۱۲** حرف : «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» باشد، جائز است تاءِ باب را از **جنس عین الفعل** نموده و در آن ادغام نماییم، سپس فاء الفعل را **مفتوح** یا **مکسور** کنیم (مفتوح، بنا بر قاعده ی ادغام و مکسور بنا بر قاعده ی التقاء ساکنین)، و چون از همزه ی باب مستغنی می شویم آن را بیاندازیم مانند : اِخْتَصَمَ ← اِخْصَمَ (بفتح خاء و کسر آن) ← اِخْصَمَ (بفتح خاء و کسر آن)، يَهْتَدِي ← يَهْدِي<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> . گفته اند همزه ای که در اول باب های مزید فیہ - باستانی باب افعال - وجود دارد برای دفع ابتدا به ساکن است. و لذا همزه ی وصل است و در درج کلام ساقط می

۷. در اجوف باب افتعال اگر به معنی مشارکت باشد، قاعده ی هشتم **إعلال جاری نمی شود**؛ مانند : «إِذْ دَوَّجَ عَلَيُّ وَ فَاطِمَةٌ وَ اعْتَوْنَا» به خلاف إعتادَ و اختارَ و أمثال آن.

صرف بعضی از قسمتهای آن چنین است :

**مضاعف :** إِمْتَدَّ يَمْتَدُّ إِمْتِدَادٌ «لِيَمْتَدِدَ لِيَمْتَدَّ لِيَمْتَدَّ» ... «إِمْتَدِدَ إِمْتَدَّ إِمْتَدَّ» ...

**اجوف :** إِعْتَادَ يَعْتَادُ إِعْتِيَادٌ ۱ لِيَعْتَدَ إِعْتَدَ ...

**ناقص :** إِرْتَضَى يَرْتَضِي إِرْتِضَاءٌ ۲ لِيَرْتَضِيَ إِرْتَضَى .

**معانی باب افتعال :** این باب به **شش** معنی می آید :

۱- **مطاوعه :** یعنی اثر پذیری؛ مانند : جَمَعْتُ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا (= مردم را جمع کردم پس جمع شدند). البته چنانکه از مثال معلوم است فاعل این باب - در این معنی - مفعول ثلاثی مجرد است. مطاوعه معنی **غالبی** این باب می باشد.

۲- **مشارکت :** مانند : إِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ (= زید و بکر با هم دشمنی کردند).

۳- **إِتِّخَاذٌ :** یعنی فراهم آوردن و تهیه کردن مبدأ فعل؛ مانند : إِحْتَطَبَ زَيْدٌ وَ اخْتَبَرَ وَ اشْتَوَى (= زید هیزم تهیه کرد و نان پخت و کباب درست کرد).

۴- **طلب :** یعنی خواستن مبدأ فعل از مفعول؛ مانند : إِكْتَدَّ زَيْدٌ بَكْرًا (= زید از بکر خواست که کوشش کند).

۵- **کوشش :** مانند : إِكْتَسَبْتُ الْمَالَ (= با کوشش، مال بدست آوردم).

۶- **معنای ثلاثی مجرد [یا تاکید] :** مانند : جَذَبْتُ يَا اجْتَذَبْتُ رِدَاءَ زَيْدٍ (= عبای زید را کشیدم).

## پرسش و تمرین

۱. افعال زیر را به باب افتعال ببرید.

كَسَبَ، حَوَى، وَسِعَ، غَابَ، عَادَ، رَضِيَ، وَقَى، دَرَأَ، زَوَّجَ، دَلَّقَ، مَدَّ، عَدَّ، زَحَمَ، صَكَ، ضَجَعَ، صَادَ، صَفَا، طَلَّبَ، طَارَ، دَخَرَ، دَعَا، أَفِكَ، أَلْفَ، أَكَلَ، أَوَى، أَلَى، أَمَّ، وَهَمَّ، وَصَلَ.

۲. در افعال زیر کدامیک از معانی باب افتعال منظور است؟

اجْتَمَعَ الْقَوْمُ (= مردم جمع شدند)، إِخْتَصَمَ الْجُنْدُ (= لشکر با هم نزاع کردند)، إِكْتَحَلَتِ الْفَتَاةُ (= دختر سر مه کشید)، إِصْطَادَ زَيْدٌ (= زید شکار کرد)، إِقْتَسَمَ (= تقسیم شد)، إِقْتَدَى (= طلب قرب کرد)، أَجْتَوَزَ الْإِخْوَانُ (= برادرها کنار هم جمع شدند)، إِحْتَاطًا (= احتیاط نمود)، إِكْتَرَى (= درخواست کرایه کرد)، وَ اصْطَنَعْتُ لِنَفْسِي (۴۱ / طه)، فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱ / بلد)، إِنْ تَنْتَهُوا فَبُهِوْا خَيْرٌ لَكُمْ (۱۹ / أنفال)، إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا (۳۶ / أنبياء).

۱. اَعْلَالَ اِعْتِيَادَ وَ امْتَالَ أَنْ بَر طَبِيقَ قَاعِدِهِ ۲ خُصُوصِي اجُوفِ مِي بَاشَد.

۲. اَعْلَالَ اِرْتِضَاءَ وَ امْتَالَ أَنْ بَر طَبِيقَ قَاعِدِهِ اِي اَسْتِ كِه دَر مَقْدَمِهِ يِ ثَلَاثِي مَزِيدِ گُذُشْت.

## فصل ۵ باب انفعال :

مانند : صَرَفَ ← إِنْصَرَفَ يَنْصَرِفُ إِنْصِرَافٍ .  
خصوصیت باب انفعال این است که افعال خارجی یعنی افعالی که اثر خارجی و ظاهری دارند به آن برده می شوند نه افعالی مانند عَلِمَ و ظَنَّ و امثال آن؛ این باب همیشه لازم است و متعدی ندارد.  
معنای باب انفعال : فقط مطاوعه است؛ مانند : صَرَفْتُهُ فَأَنْصَرَفَ، قَسَمْتُهُ فَأَنْقَسَمَ، كَسَرْتُهُ فَأَنْكَسَرَ و ...

### پرسش و تمرین

۱. افعال زیر را به باب انفعال برده معنی نمائید.  
عَلَقَ (= بست)، عَطَلَ (= تعطیل کرد)، عَدِمَ (= نابود کرد)، هَدَمَ (= خراب کرد)، صَرَفَ (= گردانید)، طَلَّقَ (= آزاد کرد)، عَرَفَ (= دانست)، فَكَّرَ (= فکر کرد)، يَقِنَ (= یقین کرد)، قَسَمَ (= تقسیم کرد)، شَقَّ (= شکافت)، سَمِعَ (= شنید)، سَدَّ (= بست).

## فصل ۶ باب تَفَعُّل :

مانند : صَرَفَ ← تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا .  
در باب تَفَعُّل چهار قاعده ی خصوصی جاری می شود :

۱. در مضارع معلوم از صیغه های ۴ و ۵ غائب و شش صیغه ی مخاطب که دو تاء در اول صیغه جمع می شود، جائز است تاء دوّم<sup>۱</sup> را که تاءِ باب است بیاندازیم؛ مثلاً تَتَصَرَّفُ ← تَصَرَّفُ، تَتَصَرَّفَانِ ← تَصَرَّفَانِ و همینطور ...

۲. هر گاه فاء الفعل این باب یکی از دوازده حرف «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» باشد، جائز است که تاء باب را هم جنس فاء الفعل نموده در آن ادغام نماییم، و در مواردی که لازمه ی این عمل، سکون اول کلمه است چون ابتداء به ساکن مُحال یا مشکل است، همزه ی وصل مکسوری در اول کلمه در می آوریم بنا بر این تَثَبَّتَ ... ← اِثْبَتَ يَثْبُتُ اِثْبَتَ لِیَثْبُتَ اِثْبَتَ، تَتَبَعَ ... ← اِتَّبَعَ يَتَّبِعُ اِتَّبَعَ لِیَتَّبِعُ اِتَّبَعَ، تَدَثَّرَ ... ← اِدْثَرَ يَدْثُرُ اِدْثَرَ لِیَدْثُرُ اِدْثَرَ .  
و از این قبیل است : اُفْلِمَ يَدْبُرُوا، مَا يَدْكُرُ، وَ اَزَيْتَ، لَا يَسْمَعُونَ، يَشَقُّقُ، فَأَصْدَقَ، يَصْرَعُونَ، فَاطْهَرُوا (قرآن مجید).

۳. در بعضی موارد چون فعل مضاعف به باب تَفَعُّل رود لام الفعل آن به یاء تبدیل می شود؛ مانند : ظَنَّ ← تَظَنَّ ← تَظَنَّنَ (تَظَنَّنَ) و از همین قبیل است : تَسَرَّى و تَصَدَّى.

۴. در مصدر ناقص واوی باب تَفَعُّل، واو لام الفعل قلب به یاء می شود؛ و یاء، ما قبل خود را مکسور می کند؛ همچنان که در مصدر ناقص یائی آن نیز یاء، ما قبل خود را مکسور می نماید؛ مانند : تَرَجُّوْ ← تَرَجُّجِي ← تَرَجُّجِي و تَوَلَّى ← تَوَلَّى.

۱. اینکه محذوف، تاء دوّم است قول سیبویه می باشد (شرح رضی بر شافیه ج ۳، ص ۲۹۰).

صرف بعضی از قسمتهای این باب چنین است :

**مضاعف :** تَخَلَّلَ يَتَخَلَّلُ تَخَلَّلُ لِيَتَخَلَّلَ تَخَلَّلَ ...

**مثال :** تَوَهَّمُ يَتَوَهَّمُ تَوَهَّمُ لِيَتَوَهَّمُ تَوَهَّمُ ...<sup>۱</sup>

**ناقص :** تَعَدَّى يَتَعَدَّى تَعَدَّى لِيَتَعَدَّى تَعَدَّى ...

**لفیف :** تَوَلَّى يَتَوَلَّى تَوَلَّى لِيَتَوَلَّى تَوَلَّى ...

**معانی باب تَفَعَّلُ :** باب تفعّل در نه معنی زیر به کار برده می شود:

۱ - **مطاوعه**؛ مانند : أَدْبَتُهُ فَتَأَدَّبَ. همانطور که از مثال معلوم است فاعل این باب در این معنی مفعول باب تفعیل است، از این رو گفته می شود : «باب تَفَعَّلُ برای مطاوعه ی باب تفعیل می باشد». مطاوعه معنای غالبی باب تَفَعَّلُ است.

۲ - **تَكَلَّفُ** : یعنی بزحمت و مشقّت کاری را بر خود تحمیل کردن؛ مانند : تَشَجَّعَ (= بزحمت از خود شجاعت نشان داد)، تَحَلَّمَ (= بزحمت جِلم را بر خود تحمیل کرد).

۳ - **إِتْحَادُ** : به همان معنی که در باب إفتعال گذشت؛ مانند **تَوَسَّدَ** (= مُتَّكًا تهیه کرد)، **تَوَسَّدَ الحَجَرَ** (= سنگ را برای خود بالمش قرار داد)، **تَبَنَّى زَيْدًا** (= زید را بفرزندی گرفت).

۴ - **طَلَبُ** : یعنی خواستن معنای فعل؛ مانند : **تَعَجَّلْتُ الأَمْرَ** (= خواستم کار زود انجام گیرد)، **تَنَجَّزْتُ الوَعْدَ** (= وفای به وعده را خواستار شدم).

۵ - **تَدْرِيجُ**؛ مانند : **تَجَرَّعَ الماءَ** (= آب را جُرعه جُرعه نوشید)، **تَفَهَّمَتِ المسأَلَةَ** (= مساله را اندک اندک فهمید).

۶ - **تَجَنَّبُ** : یعنی اجتناب کردن فاعل از معنای فعل؛ مانند : **تَأَثَّمُ** (= از گناه دوری کرد)، **تَذَمَّمُ** (= از مذمّت کناره گرفت).

۷ - **صيرورث** : یعنی به حالتی در آمدن؛ مانند : **تَأَيَّمَتِ المرأَةُ** (= زن **أَيَّم** - بی شوهر - شد).

۸ - **شكایت**؛ مانند : **تَظَلَّمَ** (= از ظلم شكایت کرد).

۹ - **معنای ثلاثی مجرد [با تاکید]**؛ مانند : **بَسَمَ** یا **تَبَسَّمَ** (= لبخند زد).

### پرسش و تمرین

۱ . افعال زیر را به باب تَفَعَّلُ ببرید.

دَرَجَ، سَطَّحَ، شَرَّفَ، صَدَّرَ، صَرَّ، ذَلَّ، لَطَّ، لَعَّ، ثَبَطَ، تَرَحَّ.

۲ . افعال زیر را نیز به باب تَفَعَّلُ ببرید.

يَسَّرَ، طَاعَ، حَالَ، صَبَا، وَفَى، رَوَى، جَزَأَ، وَوَلَى.

<sup>۱</sup> . در مثال این باب چنانکه در تبصره ی قاعده ی هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت، فاء الفعل قلب به الف نمی شود.



۳. ماضی معلوم فعل اول، مضارع معلوم فعل دوم و سوم، امر معلوم فعل چهارم و پنجم، ماضی مجهول فعل ششم و هفتم و مضارع و امر مجهول فعل هشتم از افعال تمرین سابق را صرف کنید.

۴. کلمات زیر چه صیغه ای هستند؟ از چه فعلی؟

إِدْرَجُ، يَصْدُرُ، إِطْوَعُ، إِزْكِي، لِيَزُكَّ، تَصَدَّرَانِ، تَصَرَّفَيْنِ، إِصْرَرْنَا، إِتْرَحْنَ، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى، تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ، أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.

۵. صَرْفَ و نَظَرَ را به باب تَفَعَّلُ برده و مضارع آنها را به دو وجه ممکن صرف کنید.

۶. معنی باب تَفَعَّلُ را در افعال زیر بیان کنید.

تَصَدَّقَ (= صدقه داد)، تَعَلَّمَ (= یاد گرفت، طلب علم کرد)، تَكَسَّرَ (= شکست)، تَصَرَّفَ (= گردید)، تَلَخَّفَ (= لحاف بسر کشید)، تَجَسَّمَ (= مجسم شد)، تَغَيَّرَ (= تغییر یافت)، تَخَلَّفُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ (حدیث)، تَجَهَّزُوا رَجْمَكُمُ اللَّهُ (نهج البلاغه)، تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السُّحُورِ بَرَكَةً (نهج الفصاحه)، أَلْتَدُلُّ لِلْحَقِّ أَقْرَبُ إِلَى الْعِزِّ مِنَ التَّعَزُّزِ بِالْبَاطِلِ (نهج الفصاحه)، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (ع/ ۶)، تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ (ع/ ۶)، قَدْرًا، فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا (۱۳ / اعراف)، إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِيٍّ فَتَبَيَّنُوا (ع/ ۶) حُجْرَاتٍ، الَّذِي يُؤْتِي مَا لَهُ يَنْزِكِي (۱۸ / لیل)، أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳ / یونس).

## فصل ۷ باب تفاعل :

مانند : ضَرَبَ ← تَضَارَبَ يَتَضَارَبُ تَضَارِبُ.

قواعد ۱ و ۲ و ۴ باب تَفَعَّلُ عیناً در باب تفاعل نیز جاری می شود. بنا بر این :

الف) تَتَضَارَبُ ← تَضَارَبُ، تَتَضَارَبَانِ ← تَضَارَبَانِ و ...

ب) تَتَابَعُ ... ← إِتَابَعُ يَتَابَعُ إِيْتَابَعُ إِيْتَابَعُ، تَتَأَقَّلَ ... ← إِيْتَأَقَّلُ يَتَأَقَّلُ إِيْتَأَقَّلُ إِيْتَأَقَّلُ و همینطور تَدَارِكُ،

تَدَابَحُ، تَرَاوَرَ، تَسَارَعُ، تَشَاعَرَ، تَصَاعَدَ، تَضَارَعَ، تَطَابَقَ، تَطَاهَرَ.

ج) تَدَاعَوْا ← تَدَاعَى ← تَدَاعَى، تَوَالَى ← تَوَالَى.

صرف بعضی از قسمتهای این باب چنین است :

مثال : تَوَاعَدَ يَتَوَاعَدُ تَوَاعَدُ تَوَاعَدُ تَوَاعَدُ تَوَاعَدُ ...<sup>۱</sup>

اجوف : تَعَاوَنَ يَتَعَاوَنُ تَعَاوَنُ تَعَاوَنُ يَتَعَاوَنُ تَعَاوَنُ ...

ناقص : تَرَاضَى يَتَرَاضَى تَرَاضَى تَرَاضَى يَتَرَاضَى تَرَاضَى ...

لغيف : تَسَاوَى يَتَسَاوَى تَسَاوَى يَتَسَاوَى تَسَاوَى ...

مجهول : تُعَاوَنُ يَتُعَاوَنُ يُتَعَاوَنُ يُتَعَاوَنُ ...<sup>۲</sup>

معانی باب تفاعل : این باب در پنج معنی بکار برده می شود :

۱ - مشارکت : که معنای غالبی این باب است ؛ مانند : تَضَارَبَ زَيْدٌ و عَمْرُو.

تبصره : سه باب مفاعله، افتعال و تفاعل همانطور که گذشت می توانند در بیان مشارکت بکار روند با این فرق که

بعد از باب مفاعله لازم است دو اسم ذکر شود یکی بصورت فاعل (= مرفوع) و دیگری بصورت مفعول (= منصوب). ولی در

<sup>۱</sup> در مثال [= معتل الفاء] این باب چنانکه در تبصره ی قاعده ی هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت فاء الفعل قلب به الف نمی شود.

<sup>۲</sup> در ماضی مجهول اجوف باب تفاعل، قاعده ی ادغام جاری نمی شود؛ چنانکه در بحث مضاعف گذشت.

دو باب دیگر [=افعال و تفاعل] می توانیم یک اسم که دارای افرادی است بیاوریم؛ مثلاً بگوییم: «إِخْتَصَمَ الْقَوْمُ» و «تَضَارَبَ الرَّجُلَانِ» و یا دو اسم که در این صورت هر دو بصورت فاعل خواهند بود؛ مانند: «إِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ»، «تَضَارَبَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ».

۲ - **مطاوعه**؛ مانند: **بَاعَدْتُهُ فَبَاعَدَ (= او را دور کردم پس دور شد)**. باب تفاعل برای مطاوعه ی باب مفاعله است.

۳ - **تظاهر و تشبیه**؛ یعنی خود را به حالتی زدن؛ مانند: **تَمَارَضَ (= خود را به مریضی زد)**، **تَجَاهَلَ (= خود را به نادانی زد)**.

۴ - **تدریج**؛ مانند: **تَوَارَدَ الْقَوْمُ (= جمعیت به تدریج وارد شدند)**.

۵ - **معنای ثلاثی مجرد [با تاکید]**؛ مانند: **تَعَالَى اللهُ** که به معنی **علا** است یعنی خدا بلند مرتبه است.

### پرسش و تمرین

۱. در باب تفاعل چه قواعدی جاری است؟ بیان کنید.
۲. افعال زیر را به باب تفاعل برده مضارع آنها را به دو وجه ممکن صرف کنید: عَهَدَ، وَلِيَ، عَانَ.
۳. افعال تمرین سابق را به باب تفاعل ببرید. از فعل اول مجهول ماضی و مضارع، از فعل دوم معلوم و مجهول امر و از فعل سوم مضارع معلوم را مؤکد به نون خفیفه صرف کنید.
۴. افعال زیر را به باب تفاعل ببرید.  
تَرَكَ، تَقَفَ، دَرَسَ، ذَكَرَ، سَدَّ، شَرَطَ، صَدَفَ، صَحِكَ، طَالَسَ، ظَرَفَ، زَاغَ، يَسَرَ، وَلِيَ، سَوَى، عَلَا.
۵. در افعال زیر کدامیک از معانی باب تفاعل مراد است؟  
تَعَاذَنَا (= همدستی کردیم)، تَبَاكَى (= خود را به گریه زد)، تَسَاوَى (= آندو با هم برابر شدند)، تَجَاهَرَ (= اظهار کرد)، تَهَاجَمُوا (= هجوم کردند)، تَعَاهَدُوا (= با هم عهد بستند)، تَسَاقَطَ (= بتدریج ساقط شد)، تَغَاوَلَ (= خود را به غفلت زد)، تَغَايَرَ (= تغییر کرد)، لا تَتَابَرُوا بِالْألقاب (۱۱ / حُجرات)، تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى (۲ / مائده)، تَوَاضَعَ لِلْمُحْسِنِ إِلَيْكَ (نهج الفصاحه)، عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱ / نباء).

### فصل ۸ باب افعال :

مانند: حُمْرَةٌ ← **إِحْمَرَّ يَحْمَرُّ إِحْمَارًا**.

**خصوصیت** این باب این است که غالباً در **ألوان** و **عُيُوب** بکار می رود و همیشه **لازم** است. در بیان **دو** منظور، از باب افعال استفاده می شود:

۱ - **دخول فاعل در مبدأ فعل**: که معنای غالبی آن است؛ مانند: **إِسْوَدَّ اللَّيْلُ (= شب وارد سیاهی شد)**، **إِحْمَرَّ البُسْرُ (= خرماى نارس، وارد قرمزى شد)**.

۲ - **مبالغه**؛ مانند: **إِحْمَرَّ الحَدِيدُ (= آهن بسیار سرخ شد)**.

صرف بعضی از قسمتهای آن چنین است :

- ماضی معلوم :** إِحْمَرَ إِحْمَرًا إِحْمَرُوا إِحْمَرْت إِحْمَرْتَا إِحْمَرْتَنَ إِحْمَرْتَنَ ...  
**مضارع معلوم :** يَحْمَرُ يَحْمَرَانِ يَحْمَرُونَ تَحْمَرُ تَحْمَرَانِ يَحْمَرْنَ ...  
**امر معلوم :** «لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ» لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرُوا ... «إِحْمَرِ إِحْمَرَ» إِحْمَرَا ...  
**ماضی مجهول :** أَحْمَرُ بِهِ أَحْمَرُ بِهِمَا أَحْمَرُ بِهِمْ ...  
**مضارع مجهول :** يُحْمَرُ بِهِ يُحْمَرُ بِهِمَا يُحْمَرُ بِهِمْ ...

### پرسش و تمرین

۱. حُمْرَة، بِيَاض و سَوَاد را به باب افعال بُرده معلوم و مجهول ماضی فعل اوّل و مضارع فعل دوّم و امر فعل سوّم را صرف کنید.
۲. معنای باب افعال را در افعال زیر معین نمایید.

إِقْطَرُ النَّبْتُ (= گیاه شروع به خشکیدن کرد)، إِعْوَرَ (= یک چشمی شد)، تَخَضَّرُ الْحَقْلَةُ فِي الرَّبِيعِ (= در بهار باغچه سبز می شود)، إِحْوَلُ (= لوچ شد)، يَصْفَرُ لَوْنُ زَيْدٍ (= رنگ زید دارد زرد می شود)، يَوْمٌ تَبَيَّضُ وُجُوهُهُ وَ تَسْوَدُ وُجُوهُهُ (۱۰۶ / آل عمران)، مَا قَامَ لِلَّذِينَ عَمَدُوا وَ لَا اخْضَرَ لِلْإِيمَانِ عُدَدٌ (نهج البلاغه - ۵۶).

### فصل ۹ باب استفعال :

- مانند : خَرَجَ ← إِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ إِسْتِخْرَاجَ .  
باب استفعال قاعده ی خصوصی ندارد و صرف اجمالی آن چنین است :
- ماضی معلوم :** إِسْتَخْرَجَ إِسْتَخْرَجًا إِسْتَخْرَجُوا ...  
**مضارع معلوم :** يَسْتَخْرِجُ يَسْتَخْرِجَانِ يَسْتَخْرِجُونَ ...  
**امر معلوم :** لِيَسْتَخْرِجْ لِيَسْتَخْرِجَا لِيَسْتَخْرِجُوا ... إِسْتَخْرِجْ إِسْتَخْرِجَا إِسْتَخْرِجُوا ...  
**ماضی مجهول :** أُسْتَخْرَجَ أُسْتَخْرَجَا أُسْتَخْرَجُوا ...  
**مضارع مجهول :** يُسْتَخْرَجُ يُسْتَخْرَجَانِ يُسْتَخْرَجُونَ ...  
**مضاعف :** إِسْتَمَدَّ يَسْتَمِدُّ إِسْتِمَادًا «لِيَسْتَمِدَّ لِيَسْتَمِدَّ» لِيَسْتَمِدَّ لِيَسْتَمِدُّوا ... «إِسْتَمَدَّ إِسْتَمَدَّ» ...  
**مثال :** إِسْتَوْضَحَ يَسْتَوْضِحُ إِسْتِضَاحًا لِيَسْتَوْضِحَ إِسْتَوْضِاحًا ...  
**اجوف :** إِسْتَقَامَ يَسْتَقِيمُ إِسْتِقَامَةً لِيَسْتَقِيمَ إِسْتَقِيمًا ...  
**ناقص :** إِسْتَفْتَى يَسْتَفْتِي إِسْتِفْتَاءً ...

### توضیح

در مصدر اجوفِ باب استفعال - مانند باب افعال - پس از این که عین الفعل به جهت اجراء قواعد اعلال حذف شد به جای آن یک «تاء» در آخر آورده می شود؛ مانند : إِسْتِقْوَام ← إِسْتِقَامَةٌ . و از همین قبیل است استعاذَة، استفادة، استحالة

... و



- ماضی مجهول : اُحْمُورٌ بِهِ ...  
 مضارع مجهول : يُحْمَارُ بِهِ ...  
 امر معلوم : «لِيَحْمَارِرَ لِيَحْمَارَ لِيَحْمَارًا» ...  
 نهی : «لَا يَحْمَارِرْ لَا يَحْمَارَ لَا يَحْمَارًا» ...

### تمرین

شَهَبٌ، دَهِيمٌ، صَفْرٌ، سَوَدٌ را به باب افعیال برده ماضی معلوم و مجهول فعل اول، مضارع معلوم و مجهول فعل دوم و امر معلوم و مجهول فعل سوم و چهارم را صرف کنید.

## فصل ۱۱ ابواب غیر مشهور :

ابواب غیر مشهور که ۱۵ باب اند قاعده ی خصوصی ندارند؛ و غالباً با تاکید و مبالغه معنای خود را بیان می کنند و همانطور که گذشت کمتر مورد استفاده قرار می گیرند؛ لذا به ذکر اجمالی آنها اکتفا می شود :

- ۱- باب فَوَعَلَةٌ (فَوَعَلَ يُفَوِّعِلُ فَوَعَلَةً) مانند : حقل ← حَوَقَلَ يُحَوِّقِلُ حَوَقَلَةً (= پیر شدن).
- ۲- باب فَيَعَلَةٌ (فَيَعَلَ يُفَيَعِلُ فَيَعَلَةٌ) مانند : شطن ← شَيْطَانٌ يُشَيِّطُنُ شَيْطَانَةً (= شیطنت کردن).
- ۳- باب فَعَنْلَةٌ (فَعَنْلٌ يُفَعَنْلُ فَعَنْلَةٌ) مانند : قلس ← قَلْنَسٌ يُقَلْنِسُ قَلْنَسَةً (= کلاه پوشاندن).
- ۴- باب فَعَوَلَةٌ (فَعَوَلَ يُفَعَوِلُ فَعَوَلَةٌ) مانند : چهر ← جَهْوَرٌ يُجَهْوِرُ جَهْوَرَةً (= صدا بلند کردن).
- ۵- باب فَعَلَلَةٌ (فَعَلَّلٌ يُفَعَلِّلُ فَعَلَلَةٌ) مانند : شمل ← شَمَلٌ يُشَمِّلُ شَمَلَةً (= تند رفتن).
- ۶- باب فَعَالَةٌ (فَعَالٌ يُفَعَالُ فَعَالَةٌ) مانند : قلس ← قَلْسَى يُقَلْسَى قَلْسَاءً (= کلاه پوشاندن).
- ۷- باب تَمَفْعَلٌ (تَمَفَعَلَ يُتَمَفَعَلُ تَمَفْعَلٌ) مانند : رکز ← تَمَرَكُزٌ يُتَمَرَكُزُ تَمَرَكُزٌ (= ثابت شدن).
- ۸- باب تَفَوُّعَلٌ (تَفَوُّعَلَ يُتَفَوُّعَلُ تَفَوُّعَلٌ) مانند : جرب ← تَجْوَرِبٌ يُتَجْوَرِبُ تَجْوَرِبٌ (= جوراب پوشیدن).
- ۹- باب تَفَيَعَلٌ (تَفَيَعَلَ يُتَفَيَعَلُ تَفَيَعَلٌ) مانند : شطن ← تَشْيِطُنٌ يُتَشْيِطُنُ تَشْيِطُنٌ (= بد جنسی کردن).
- ۱۰- باب تَفَعْلَلٌ (تَفَعْلَلٌ يُتَفَعْلَلُ تَفَعْلَلٌ) مانند : جلب ← تَجَلْبَبٌ يُتَجَلْبَبُ تَجَلْبَبٌ (= لباس گشاد پوشیدن یا پوشاندن).
- ۱۱- باب تَفَعْوَلٌ (تَفَعْوَلَ يُتَفَعْوَلُ تَفَعْوَلٌ) مانند : رهک ← تَرَهْوَكٌ يُتَرَهْوَكُ تَرَهْوَكٌ (= لرزان راه رفتن).
- ۱۲- باب اِفْعِنَالٌ (اِفْعِنَلٌ يُفْعِنَلُ اِفْعِنَالٌ) مانند : قعس ← اِقْعِنَسَسٌ يُقْعِنَسِسُ اِقْعِنَسَاسٌ (= امتناع کردن و به عقب برگشتن).

- ۱۳- باب اِفْعِنَاءٌ (اِفْعِنَلٌ يُفْعِنَلُ اِفْعِنَاءٌ) مانند : سلق ← اِسْلَنْقَى يُسْلَنْقَى اِسْلَنْقَاءً (= به پشت خواباندن).
- ۱۴- باب اِفْعَوَالٌ (اِفْعَوَلَ يُفْعَوَلُ اِفْعَوَالٌ) مانند : جلد ← اِجْلَوْدٌ يُجْلَوْدُ اِجْلَوَادٌ (= بهم چسباندن).
- ۱۵- باب اِفْعِيْعَالٌ (اِفْعَوَعَلَ يُفْعَوَعَلُ اِفْعِيْعَالٌ) مانند : حلا ← اِحْلَوَلِيٌّ يُحْلَوَلِي اِحْلِيْلَاءً (= شیرین شدن).

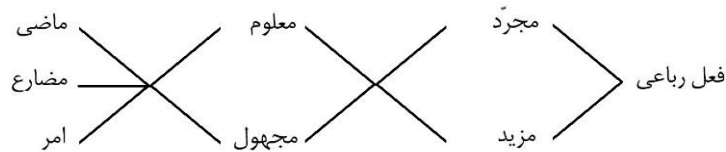
**تبصره :** در پنج باب ۷، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ قاعده ی اول باب تَفَعْلٌ جاری می شود (مراجعه نمایید).

### پرسش و تمرین

۱. از ابواب مشهور چه ابوابی برای تعدیّه و چه ابوابی برای طلب و چه ابوابی برای تدریج به کار می روند؟
۲. حرف مضارع (= حروف مضارعه) در چه ابوابی از مشهور و غیر مشهور مضموم است؟ چرا؟ و در کدام مفتوح است؟ چرا؟

## رباعی

**مقدمه :** تقسیمات فعل رباعی همانند ثلاثی است :



قاعده ی ساختن هر قسمت و صیغه های هر کدام نیز همانطور است که گذشت (به مقدمه ی کتاب و اوائل مبحث ثلاثی مجرد و مقدمه ی مبحث ثلاثی مزید مراجعه نمایید) و نیز ماضی و مضارع رباعی، مانند ماضی و مضارع ثلاثی است در حالات مختلف. رباعی مجرد دارای **یک باب** و رباعی مزید دارای **سه باب** است :

### فصل ۱ رباعی مجرد :

ماضی رباعی مجرد بر وزن **فَعَلَّ**، مضارع آن بر وزن **يُفَعِّلُ** و مصدر آن بر وزن **فَعَّلَلَة** است و گاهی (در بعضی افعال) بر وزن **فِعَالَل** نیز می آید؛ مانند : دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ دَحْرَجَةٌ و دِحْرَاج (= غلطاندن).

ماضی مجهول : دُحِرَجَ ...

مضارع مجهول : يُدَحْرِجُ ...

امر معلوم : لِيُدَحْرِجْ ... دَحْرِجْ ...

امر مجهول : لِيُدَحْرِجْ ...

نهی : لَا يُدَحْرِجْ ...

نهی : لَا يُدَحْرِجُ ...

تاکید : يُدَحْرِجَنَّ يُدَحْرِجَانَّ يُدَحْرِجُنَّ ... يُدَحْرِجِنَّ يُدَحْرِجِنَّ ...

### پرسش و تمرین

۱. اشتقاق قسمتهای مختلف فعل رباعی را بیان کنید.
۲. کلمات زیر یک قسمت از باب رباعی مجردند دو قسمت دیگر هر کدام را ذکر کنید.  
زَمَمَةٌ، يُزَخِرْفُ، صَحَّحَ، يُشَقِّقُ، شَرَّشَرَةٌ، زَحَلَفَةٌ، دَأَأُ.
۳. باب زَلَزَلَ و زَحَزَحَ را ذکر نموده معلوم و مجهول ماضی فعل اول، مضارع و امر معلوم فعل دوم را صرف کنید.

## فصل ۲ رباعی مزید :

ابواب رباعی مزید از این قرار است :

۱- **باب تَفَعَّلُ** : تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعَّلٌ ؛ مانند : دَحَرَجَ ← تَدَحَرَجَ يَتَدَحَرَجُ تَدَحَرَجٌ لِيَتَدَحَرَجَ تَدَحَرَجٌ. در این باب نیز قاعده ی **اَوَّلُ باب تَفَعَّلُ** جاری می شود و نمونه قسمت های مختلف آن از این قرار است :

- ماضی مجهول : تَدَحَرَجَ بِهِ ...
- مضارع مجهول : يُتَدَحَرَجُ بِهِ ...
- امر مجهول : لِيَتَدَحَرَجَ بِهِ ...
- نهی : لَا يَتَدَحَرَجُ ...
- استفهام : هَلْ يَتَدَحَرَجُ ...
- تاکید : يَتَدَحَرَجَنَّ ... يَتَدَحَرَجَنَّ ...

معنی این باب **مطاوعه** ی فَعَّلَ (رباعی مجرد) است.

۲- **باب اِفْعَلَال** : اِفْعَلَلَ يَفْعَلِلُ اِفْعَلَالٌ ؛ مانند : حَرَجَمَ ← اِحْرَنْجِمَ يَحْرَنْجِمُ اِحْرَنْجَامٌ لِيَحْرَنْجِمَ اِحْرَنْجِمَ.

- ماضی مجهول : اِحْرَنْجِمَ بِهِ ...
- مضارع مجهول : يُحْرَنْجِمُ بِهِ ...
- امر مجهول : لِيُحْرَنْجِمَ بِهِ ...

معنی این باب نیز **مطاوعه** است، حَرَجَمَ (= جمع کرد) ← اِحْرَنْجِمَ (= جمع شد).

۳- **باب اِفْعَال** : اِفْعَلَّ يَفْعِلُ اِفْعَالٌ ؛ مانند : قُشَعِرِيَّةٌ ← اِقْشَعِرُ يَقْشَعِرُ اِقْشِعْرَارٌ.

- امر معلوم : «لِيُقْشَعِرَ لِيُقْشَعِرَ لِيُقْشَعِرَ» لِيُقْشَعِرَا ... «اِقْشَعِرْ اِقْشَعِرْ اِقْشَعِرْ» اِقْشَعِرَا ...
- ماضی مجهول : اُقْشَعِرَ بِهِ ...
- مضارع مجهول : يُقْشَعِرُ بِهِ ...
- امر مجهول : «لِيُقْشَعِرَ بِهِ لِيُقْشَعِرَ بِهِ لِيُقْشَعِرَ بِهِ» ...

این باب مفید **تاکید** و **مبالغه** است.

### پرسش و تمرین

معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر تَزَلَزَلَ، اِحْرَنْجِمَ و اِقْشَعِرَ را صرف کنید.

## فعل صناعی - غیر مُتَصَرِّف

### اسمِ فعل

#### فصل ۱ فعل صناعی :

فعل صناعی یا منحوت فعلی است که از اسم جامد غیر مصدر و یا از جمله ی اسمیه یا فعلیه بر وزن یکی از افعال ساخته می شود.

در قسم اول که از اسم جامد غیر مصدر ساخته می شود شرط است که حاوی **جميع حروف اصلی اسم** باشد و غالباً بر وزن یکی از ابواب مزید **فیه** (ثلاثی یا رباعی) می آید؛ مانند : **أَصْبَحَ** (= صبح کرد)، **أَمْسَى** (= داخل شب شد)، **قَشَّرَهُ** (= پوستش را کند)، **تَبَّنَى** زیداً (= زید را به فرزندی گرفت)، **أَعَدَّ** البعير (= شتر غده در آورد)، **أَقْفَرَ** البلد (= شهر ویران شد)، **دَرَّعَهُ** (= به او زره پوشانید)، **أَدْرَعَ** و **إِدْرَعَ** (= زره پوشید)، **دَرَعَ** الفرس (= اسب سرش سیاه و سایر اعضایش سفید شد) <sup>۱</sup>، **سَافَهُ** و **تَسَيَّفَهُ** (= او را با شمشیر زد)، **سَافَعُوا** و **تَسَافَعُوا** (= با شمشیر زد و خورد کردند)، **إِخْتَبَرَ** الخبز (= نان پخت)، **إِحْتَطَبَ** (= هیزم فراهم کرد)، **بَيَّأ** الیاء (= یاء را نوشت)، **إِحْمَرَ** (= سرخ شد) و همینطور است : **إِبْيَضَ** و **إِسْوَدَّ** و **إِصْفَرَ**، **إِحْمَارًا** (= بتدریج سرخی اش شدید شد)، **إِسْتَنَوَقَ** الجمَل (= شتر نر، ماده شد)، **فَلَقَلَ** الطعام (= در غذا فلفل ریخت)، **عَصَفَرَ** الثوب (= لباس را به عصفُر رنگ آمیزی کرد)، **إِقْشَعَرَ** (= او را لرزه گرفت) و ...

و از همین قبیل است : آیه ی شریفه ی : «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ...» (۱۷ / روم) و حدیث شریف : «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودًا نِيَةً وَ يَنْصَرَانِيَةً وَ يُمَجَّسَانِيَةً (بحار ج ۲، ص ۸۸) <sup>۲</sup>.

و در **قسم دوم** که از **جمله ی اسمیه یا فعلیه** ساخته می شود شرط است که **یک یا چند حرف** از تمام یا اکثر کلمات آن جمله گرفته شود و حروف جمع آوری شده بصورت فعلی در آورده شود تا مضمون جمله را بیان نماید و غالباً بر وزن **باب رباعی مجرّد** آورده می شود؛ مانند : **بَسْمَلٍ** و **حَمْدَلٍ** و **حَوْقَلٍ** و **حَسْبَلٍ** و **سَبْحَلٍ** (=گفت : **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، حَسْبِيَ اللَّهُ، سُبْحَانَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ**)، **طَلَبَقٍ** (=گفت : **أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ**)، **مَسَاهُ** (=به او گفت : **مَسَاكَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ**) یعنی دعا کرد شبش به خیر باشد و ... <sup>۳</sup>.

۱. این فعل از «دَرَعَاء» به معنی شبی که ماهش نزدیک صبح طلوع می کند - شبهای ۱۶، ۱۷، ۱۸ هر ماه - گرفته شده است.

۲. بسیاری از افعال ثلاثی مزید - مشهور و غیر مشهور - از این قبیل است.

۳. زمخشری کلمه ی «بُعِثَرَت» در آیه ی شریفه ی «وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعِثِرَت» (۴ / انفطار) را منحوت از «بُعِثَ وَ أُثِرَ تَرَاهُمَا» دانسته است.



## فصل ۲ فعل غیر متصرف :

آنچه تاکنون گذشت درباره فعل **متصرف** بود؛ و فعل متصرف فعلی است که **ماضی**، **مضارع** و **امر** و **تمام چهارده صیغه ی** هر کدام از اینها را داشته باشد و فعلی را که چنین نباشد **غیر متصرف** گویند .

افعال غیر متصرف چهار دسته اند :

آنهایی که **امر** ندارند.

آنهایی که **مضارع** و **امر** ندارند.

آنهایی که **مضارع** ندارند.

آنهایی که **ماضی** و **مضارع** ندارند.

افعال دسته **اَوَّل** عبارتند از :

زَالٌ يَزَالُ، بَرِحَ يَبْرَحُ، فَتِيءٌ يَفْتِيءُ، اِنْفَكَ يَنْفَكُ، كَادَ يَكَادُ، اَوْشَكَ يُوْشِكُ، طَفِقَ يَطْفِقُ.

چهار فعل **اَوَّل** بمعنی «**قطع شد**» می باشند و دائماً با أداة نفی بکار برده می شوند و در نتیجه دوام و اتصال را می رسانند و دو فعل بعد، بمعنی «**نزدیک شد**» است و فعل اخیر بمعنی «**شروع کرد**» می باشد.

افعال دسته **دَوِّم** عبارتند از :

**تَبَارَكَ** (= **مقدّس و منزّه است**) و این فعل فقط به خداوند متعال نسبت داده می شود) <sup>۱</sup>، **خَلَا**، **عَدَا**، **حَاشَا** (این سه فعل در **استثناء** بکار برده می شوند)، **شَدَّ** (= **سخت است**)، **طَالَ** (= **دیر زمانی است**)، **كَثُرَ** (= **زیاد است**)، **قَلَّ** (= **نیست، کم است**) <sup>۲</sup>، **لَيْسَ** (= **نیست**)، **دَامَ** (= **دوام یافت**)، این فعل همیشه بعد از «**ما**» ی وقتیّه مصدریّه قرار می گیرد)، **عَسَى**، **حَرَى**، **اِخْلَوْلَقَ** (این سه فعل به معنی «**امید است**» می باشند)، **اَنْشَأَ**، **جَعَلَ**، **اَخَذَ**، **عَلِقَ** (این چهار فعل به معنی «**شروع کرد**» می باشند)، **كَرَبَ** (= **نزدیک شد**) <sup>۳</sup>، **بَسَّسَ**، **سَاءَ** (این دو فعل به معنی «**ناپسند است**» می باشند) و به آنها «**فعل دَمَّ**» می گویند)، **نِعِمَّ** <sup>۴</sup>، **حَبَّ** (این دو فعل به معنی «**پسندیده است**» می باشند و به آنها «**فعل مَدَح**» می گویند) <sup>۵</sup> و صیغه های **عقود**؛ مانند : **بِعْتُ** و **اِشْتَرَيْتُ** و ...

افعال دسته **سَوِّم** : افعال دسته **سَوِّم** عبارتند از :

«**أَفْعَلَّ**» و «**أَفْعَلَّ**» بعنوان دو وزن **تعجّب**. وزن **اَوَّل** همیشه بعد از «**مای استفهامیه**» و قبل از اسم منصوب قرار می گیرد و **دوّمی** قبل از **باء** **جارّه** و اسم مجرور به آن. دو وزن فوق را در ترکیبی که گذشت دو صیغه ی **تعجّب** می گویند؛ مثلاً : «**ما أَحْسَنَ زَيْدًا**» یا «**أَحْسِنَ بَزَيْدٍ**» یعنی **چقدر زید نیکو است!** (از **حُسْن** زید **تعجّب** می کنم) <sup>۶</sup>.

۱. از این فعل صیغه ی **اَوَّل** و **هفتم ماضی** بکار برده می شود.

۲. از هفت فعل اخیر صیغه ی **اَوَّل ماضی** بکار برده می شود، و بعد از چهار فعل اخیر «**ما**» زائده بکار می برند.

۳. از ده فعل اخیر تمام صیغه های **ماضی** بکار برده می شود.

۴. از سه فعل اخیر دو صیغه ی **۱** و **۴ ماضی** بکار برده می شود.

۵. از این فعل همین یک صیغه استعمال شده است و همیشه با کلمه ی «**دَا**» که بعد از آن می آید ترکیب می شود : «**حَدَّيْنَا**» (= **چه خوب است**).

۶. از این دو وزن فقط صیغه ای که ذکر شد بکار برده می شود.

**تذکر:** عین الفعل صیغه ی اُولِ تعَجَّب، اعلال و عین الفعل صیغه ی دوّم، اعلال و ادغام نمی شود؛ می گوییم :  
 ما اَقْوَمَ زَيْدًا، اَقْوَمَ بَزِيدٍ وَاَعَزَّ بِهِ.

افعال دسته چهارم عبارتند از :

تَعَالَى (= بیا)، هَاتِ (= بیاور)، هَاءِ (= بیاور)، هَاءَ (= بگیر)، هَيَّ (= بشتاب) ۲، هَبَّ (= فرض کن) ۳.

**تبصره:** فعل غیر متصرف مبدأ اشتقاق (= مصدر) ندارد .

### فصل ۳ اسم فعل :

اسم فعل کلمه ای است که دارای اثر و معنی فعل باشد ولی وزن یکی از افعال را نداشته باشد و یا اگر دارد بعضی از خواص اسم مثلاً تنوین را می پذیرد مانند : هَيَّهَاتَ و صَهَّ .

اسماء افعال بر سه دسته اند :

**دسته اول :** آنهایی که به معنی فعل ماضی هستند؛ مانند : هَيَّهَاتَ (= دور شد).

**دسته دوّم :** آنهایی که بمعنی فعل مضارع اند؛ مانند : أَفِي (= بیزارم).

**دسته سوّم :** آنهایی که بمعنی فعل امراند؛ مانند : صَهِّ (= ساکت شو).

اسم فعل با مبالغه معنای فعل مرادف خود را می فهماند. توضیح بیشتر اسم فعل در بخش اسم خواهد آمد.

### پرسش و تمرین

۱. فعل صناعی یا منحوت چه فعلی است؟
۲. برای قسم اول از دو قسم فعل صناعی بیست مثال از ابواب ثلاثی مزید ذکر کنید.
۳. برای قسم دوّم فعل صناعی پنج مثال ذکر کنید و بیان نمایید از چه و چگونه گرفته شده است.
۴. چه فعلی را متصرف و چه فعلی را غیر متصرف گویند و اقسام فعل غیر متصرف چیست؟
۵. اسم فعل چیست و بر چند قسم است؟ برای هر کدام از اقسام آن سه مثال ذکر نموده معنی کنید.
۶. می گویند : «در فعل، تصرف بیش از اسم است» این جمله را توضیح دهید.
۷. برای مباحث بخش اول نمودار گویایی رسم کنید.

۱. از این چهار فعل فقط شش صیغه ی امر مخاطب بکار برده می شود. صرف هاء چنین است : هَاءِ هَائِيَا هَائُوَا - هَائِيَا هَائِيَا هَائِيَا. و صرف هاء چنین : هَاءَ هَاوَمَا هَاوَمَ - هَاءِ هَاوَمَا هَاوَمَ.

۲. از «هَيَّ» سه صیغه ی امر مخاطب مذکر بکار رفته است.

۳. از «هَبَّ» همین یک صیغه بکار برده شده است.



القسم الثاني



## ابنيه الاسم

### مقدمة :

#### ١ - تعريفُ الاسمِ :

الاسمُ - كما مرَّ - ما دلَّ على معنىٍ مُستقلٍّ غيرِ مُقتَرِنٍ وَضِعاً بِزَمَانٍ<sup>١</sup>. فَإِنَّ دَلَّ عَلَى ذَاتِ أَى مَعْنَى قَائِمٍ بِنَفْسِهِ سُمِّيَ «اسمَ ذَاتٍ» أَوْ «اسمَ عَيْنٍ» كَزَيْدٍ وَكِتَابٍ وَضَارِبٍ وَإِنْ دَلَّ عَلَى حَدَثٍ أَى مَعْنَى قَائِمٍ بِغَيْرِهِ سُمِّيَ «اسمَ مَعْنَى» كَضَرْبٍ وَعَشْرَةٍ وَبَيَاضٍ.

#### ٢ - أبنيَّةُ الاسمِ :

قَدْ مَرَّ أَنَّ لِلْاسْمِ ابْنِيَّةً ثَلَاثَةً: الثَّلَاثِيَّ وَالرُّبَاعِيَّ وَالخُمَاسِيَّ وَكُلٌّ مِنْهَا مُجَرَّدٌ أَوْ مَزِيدٌ فِيهِ فَأَلْقِيسُ سِتَّةٌ :

#### ( ١ ) الثَّلَاثِيُّ الْمُجَرَّدُ وَ لَهُ عَشْرَةٌ أَوْزَانٍ :

فُعْلٌ، فَعْلٌ، فَعْلٌ، فَعْلٌ، فَعْلٌ، فَعْلٌ، فَعْلٌ، فَعْلٌ، فَعْلٌ، فَعْلٌ، نَحْوُ: فَلَسٌ، فَرَسٌ، كَيْفٌ، عَضُدٌ، جِبْرٌ، عِنَبٌ، إِبِلٌ، قُفْلٌ، صُرْدٌ، عُنُقٌ. وَ أَمَّا فُعِلٌ نَحْوُ: دُئِلَ فُقَيْلٌ.

#### ( ٢ ) الرُّبَاعِيُّ الْمُجَرَّدُ وَ لَهُ سِتَّةٌ أَوْزَانٍ :

فَعَّلٌ، فَعَّلٌ، فَعَّلِلٌ، فَعَّلِلٌ، فَعَّلَلٌ، فَعَّلَلٌ، نَحْوُ: جَعَفَرٌ، بُرْثُنٌ، زَبْرَجٌ، دِرْهَمٌ، قِمَطَرٌ، جُنْدَبٌ (= الْجَمَلُ الضَّخِيمُ).

#### ( ٣ ) الخُمَاسِيُّ الْمُجَرَّدُ وَ لَهُ أَرْبَعَةٌ أَوْزَانٍ :

فَعَّلَّلٌ، فَعَّلَّلِلٌ، فَعَّلَّلِلٌ، فَعَّلَّلَلٌ، نَحْوُ: سَفَرَجَلٌ، قُدَّعِمِلٌ، جَحْمَرِشٌ، قِرْطَعِبٌ.

#### ( ٤ ) الثَّلَاثِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ نَحْوُ: رِجَالٌ.

#### ( ٥ ) الرُّبَاعِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ نَحْوُ: عَصْفُورٌ.

#### ( ٦ ) الخُمَاسِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ نَحْوُ: سَلْسَبِيلٌ.

<sup>١</sup> . قَدْ يَقْتَرِنُ مَعْنَى الْاسْمِ بِزَمَانٍ وَ لَا يَكُونُ الْاسْمُ مَوْضِعاً لَهُ وَ ذَلِكَ نَحْوُ اسْمَى الْفَاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ (رَاجِعِ سَيِّدِ عَلَى خَانَ الْكَبِيرِ عَلَى الصَّمَدِيَّةِ ص ٢٣)

**تَنْبِيهُ:** أوزانُ الاسمِ المَزِيدِ فِيهِ كَثِيرَةٌ جِدًّا وَ لِتَمْيِيزِ الحَرْفِ الزَّائِدِ عَنِ الأَصْلِيِّ طُرُقٌ تَأْتِي فِي الخَاتِمَةِ إِنْ شاءَ اللهُ تعالى .

**تَنْمِيمٌ :** قَدْ يُحذفُ مِنَ الثَّلَاثِيَّ بَعْضُ أَحرفِهِ الأَصْلِيَّةِ وَ حِينَئِذٍ قَدْ يُعَوِّضُ فِيهِ عَنِ المَحذُوفِ شَيْءٌ وَ قَدْ لا يُعَوِّضُ .

**الأوَّلُ نَحْوُ :** وَعِد ← عِدَّة، سَمَو ← إِسْم، بَنَو ← إِبْن، لَعَو ← لُغَة، شَفَّه ← شَفَّة، سَنَو ← سَنَة، كُرَو ← كُرَّة، أَمَو ← أَمَة، (فَوَه ← فَو) ← فَم .  
**وَالثَّانِي نَحْوُ :** أَبُو ← أَب، أَخَو ← أَخ، حَمَو ← حَم، هَنَو ← هَن، دَمَو ← دَم، غَدَو ← غَد، يَدَى ← يَد، فَوَه ← (فَو) ← فَم، شَوَهَة ← شَاة .  
 وَ ما وَضِعَ فِي الأَصْلِ عَلى حَرْفٍ أَوْ حَرْفَيْنِ كَالنَّاءِ وَ الكافِ فِي «نَصَرْتُكَ» وَ كَ «مَنْ» وَ «ما» قَلِيل .

### ٣ - تقسيماتُ الاسمِ :

لِلإِسْمِ سِتَّةُ تَقْسِيماتٍ إِذْ هُوَ إِما :

( ١ ) مَصْدَرٌ أَوْ غَيْرُ مَصْدَرٍ

( ٢ ) جَامِدٌ أَوْ مُشْتَقٌّ

( ٣ ) مُذَكَّرٌ أَوْ مُؤَنَّثٌ

( ٤ ) مُتَصَرِّفٌ أَوْ غَيْرُ مُتَصَرِّفٍ

( ٥ ) مَعْرِفَةٌ أَوْ نَكِرَةٌ

( ٦ ) مُعَرَّبٌ أَوْ مَبْنِيٌّ .

وَ البَحْثُ عَنِ كُلِّ فِي مَبْحَثٍ فَمَباحِثُ الإِسْمِ سِتَّةٌ <sup>١</sup> .

وَ لَهُ - بَلْ لِخُصُوصِ الإِسْمِ المُعَرَّبِ - تَقْسِيمٌ آخَرٌ بِاعْتِبَارِ حَرْفِهِ الأَخِيرِ إِلى المَقْصُورِ وَ المَمْدُودِ وَ المَنْقُوصِ وَ الصَّحِيحِ

وَ شَبِهُ الصَّحِيحِ نُورِدُهُ هُنَا لِقَلَّةِ البَحْثِ فِيهِ :

**فَالْمَقْصُورُ** ما خْتِمَ بِأَلِفٍ ثابِتَةٍ <sup>٢</sup> سِوَأُ كَانَتْ مُنْقَلِبَةً كَ «عَصَا» وَ «فَتَى» أَوْ مَزِيدَةً لِلتَّائِيثِ كَ «عَطَشِي» أَوْ لِلإِلْحاقِ كَ «أرطى» <sup>٣</sup> أَوْ لِغَيْرِهِمَا كَ «مُوسَى» .

**وَ المَمْدُودُ** ما خْتِمَ بِهَمْزَةٍ قَبْلَها أَلِفٌ زائِدَةٌ <sup>٤</sup> سِوَأُ كَانَتْ الهَمْزَةُ أَصْلِيَّةً كَ «قَرَأ» أَوْ مُنْقَلِبَةً كَ «سَمَاء» وَ «بِنا» أَوْ مَزِيدَةً

لِلتَّائِيثِ كَ «حَمراء» أَوْ لِلإِلْحاقِ كَ «جِرباء» (= اسْمٌ دَابَّةٍ) أَوْ لِغَيْرِهِمَا كَ «زَكَرِيَّاء» .

**وَ المَنْقُوصُ** ما خْتِمَ بِبِاءٍ ثابِتَةٍ مَكْسُورٍ ما قَبْلَها <sup>٥</sup> كَ «القاضى» وَ «المُنادى» .

**وَ الصَّحِيحُ** ما خْتِمَ بِحَرْفٍ صَحِيحٍ غَيْرِ الهَمْزَةِ الَّتِي قَبْلَها أَلِفٌ زائِدَةٌ نَحْوُ «رَجُل»، «مَرء»، وَ «مَرَأة» .

<sup>١</sup> . نَبَحْتُ عَنِ الأَقسامِ كالمُعَرَّبِ وَ العَبْنِي قَدْرَ ما يَرْتَبِطُ بِالصَّرْفِ إِذْ لا يَبْغِي تَرَكَ التَّعَرُّضَ لِهذا المَقْدارِ كَمَا سَيَظْهَرُ وَ مَوْضِعُ اسْتِيفاءِ البَحْثِ عَنِ مِثْلِهِما، عِلْمُ النُّحُو .

<sup>٢</sup> . لا غَيْرَ التَّائِيثِ كَ «رَأَيْتُ زَيْدًا» فِي الوَقْفِ [= رَأَيْتُ زَيْدًا] .

<sup>٣</sup> . لِلإِلْحاقِ بَحْثٌ يَأْتِي فِي الخَاتِمَةِ إِنْ شاءَ اللهُ تعالى .

<sup>٤</sup> . بِخِلافِ ما خْتِمَ بِهَمْزَةٍ قَبْلَها أَلِفٌ أَصْلِيَّةٌ كَالْماءِ وَ الدَّاءِ .

<sup>٥</sup> . بِخِلافِ غَيْرِ التَّائِيثِ نَحْوُ «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ» مَثَلًا وَ بِخِلافِ ما لَمْ يُكسَرْ ما قَبْلَها نَحْوُ ظَبْنِي وَ سَعْنِي .

وَشِبْهُ الصَّحِيحِ مَا خْتِمَ بِوَاوٍ أَوْ يَاءٍ سَاكِنٍ مَا قَبْلَهُمَا نَحْوُ «ذَلُو» وَ «ظَبْنِي» .  
ثُمَّ الصَّحِيحُ وَ الْمُنْقُوصُ هُنَا إِصْطِلَاحُ خَاصٌ غَيْرٌ مَا سَبَقَ فِي الْمُقَدِّمَةِ مِنْ تَقْسِيمِ الْكَلِمَةِ إِلَى الصَّحِيحِ وَ النَّاقِصِ وَ

...

#### ٤- قواعدُ الإعلالِ الخاصَّةُ بِالاسْمِ :

هُنَاكَ قَوَاعِدُ لِالإِعْلَالِ تَجْرِي فِي الإِسْمِ خَاصَّةً، مِنْهَا :

( ١ ) تُقَلِّبُ الْوَاوُ وَ الْيَاءُ هَمْزَةً فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ :

**الْأَوَّلُ :** فِيمَا إِذَا تَطَرَّقَتْ بَعْدَ الْفِ زَائِدَةٌ نَحْوُ : رِضَاو ← رِضَاءٌ، إِجْرَاي ← إِجْرَاءٌ<sup>١</sup> .  
**الثَّانِي :** فِيمَا إِذَا وَقَعَتْ بَعْدَ أَلْفٍ «فَاعِلٌ» وَ فُرُوعِهِ نَحْوُ قَاوَلٍ ← قَائِلٌ، بَايِعَ ← بَائِعٌ .  
**الثَّلَاثُ :** فِي كُلِّ جَمْعٍ عَلَى «فَعَائِلٍ» وَ شِبْهِهِ<sup>٢</sup> بِأَحَدِ شَرْطَيْنِ : ( ١ ) فِيمَا إِذَا كَانَ الثَّلَاثُ مِنْ حُرُوفِ مُفْرَدِهِ مَدًّا زَائِدًا نَحْوُ : عَجَاوِزُ (جَمْعُ عَجُوزٍ) ← عَجَائِزُ، فَرَايِدُ (جَمْعُ فَرِيدَةٍ) ← فَرَايِدُ<sup>٣</sup> بِخِلَافِ «جَدَاوِلُ» (جَمْعُ جَدُولٍ) لِتَحْرِيكِ الْوَاوِ فِي الْمُفْرَدِ وَ «مَعَايِشُ» (جَمْعُ مَعِيشَةٍ) لِعَدَمِ زِيَادَةِ الْمَدِّ فِي الْمُفْرَدِ . ( ٢ ) فِيمَا إِذَا وَقَعَ أَلْفُهُ (أَيُّ أَلْفِ الْجَمْعِ) بَيْنَ حَرْفَيْ عِلَّةٍ نَحْوُ : «أَوَاوِلُ» (جَمْعُ أَوَّلٍ) ← أَوَائِلُ، نِيَايِفٍ (جَمْعُ نَيْفٍ) ← نِيَائِفٌ .  
وَ كَذَلِكَ تُقَلِّبُ أَوْلَى الْوَاوَيْنِ هَمْزَةً إِذَا اجْتَمَعَتَا فِي أَوَّلِ الْجَمْعِ نَحْوُ : وَوَاوِلُ (جَمْعُ وَاصِلَةٍ) ← أَوَاوِلُ، وَوَاوِي (جَمْعُ وَاقِيَةٍ) ← أَوَاوِي .

( ٢ ) تُقَلِّبُ الْوَاوُ يَاءً فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ :

**الْأَوَّلُ :** فِيمَا إِذَا اتَّصَلَتْ يِيَاءٍ فِي كَلِمَةٍ أَوْ مَا يُشْبِهُ الْكَلِمَةَ وَ كَانَ السَّابِقُ مِنْهُمَا سَاكِنًا غَيْرَ مُنْقَلِبٍ نَحْوُ : الطَّوِيُّ ← الطَّيُّ، سَيِّوِدٌ ← سَيِّدٌ، مَرْمُؤِي ← مَرْمُؤِيَّ (← مَرْمُؤِيَّ)، ضَارِبُؤِيَّ ← ضَارِبُؤِيَّ (← ضَارِبُؤِيَّ) بِخِلَافِ نَحْوِ «زَيْتُونٌ» لِعَدَمِ الإِتِّصَالِ وَ نَحْوِ «أَبُو يَاسِرٍ» لِكُونِهِمَا فِي كَلِمَتَيْنِ وَ نَحْوِ «طَوِيلٌ» وَ «غَيُورٌ» لِكُونِ السَّابِقِ مِنْهُمَا مُتَحَرِّكًا وَ نَحْوِ «دِيَوَانٌ» لِكُونِ السَّابِقِ مُنْقَلِبًا<sup>٤</sup> .

**وَ الثَّانِي :** مَا إِذَا وَقَعَتْ بَعْدَ كَسْرَةٍ وَ قَبْلَ أَلْفٍ فِي مَوْضِعَيْنِ :

أ : فِي مَصْدَرِ الْأَجُوفِ بِشَرَطِ أَنْ يَكُونَ الْوَاوُ مُعْلَلًا فِي الْمَاضِي نَحْوُ : قِيَامٌ ← قِيَامٌ بِخِلَافِ لِيُوَاذُ<sup>٥</sup> .  
ب : فِي جَمْعِ الْأَسْمَاءِ مِنَ الْأَجُوفِ بِشَرَطِ أَنْ يَكُونَ الْوَاوُ سَاكِنًا فِي الْمُفْرَدِ نَحْوُ دِيَوَانٍ (جَمْعُ دَارٍ) ← دِيَارٍ، ثِيَابٍ (جَمْعُ ثَوْبٍ) ← ثِيَابٍ، رِيَاضٍ (جَمْعُ رَوْضَةٍ) ← رِيَاضٍ بِخِلَافِ نَحْوِ طَوَالٍ جَمْعُ طَوِيلٍ .

<sup>١</sup> . وَ لَا يُعْبَوُ بَالْفِ التَّيْبِيُّ نَحْوُ : كِسَاءَانٍ وَ رِدَاءَانٍ وَ لَا بَالْتَاءِ - تَاءِ التَّانِيثِ - فِيمَا إِذَا كَانَتْ لِلتَّانِيثِ الْحَقِيقِي نَحْوُ : سَفَاءَةٌ وَ غَزَاءَةٌ بِخِلَافِ نَحْوُ : سَخَاوَةٌ وَ نِهَائَةٌ وَ لَا يِيَاءِ النَّسَبِ

نَحْوُ رَوَائِي وَ نِهَائِي .

<sup>٢</sup> . أَلْمُرَادُ بِشِبْهِهِ فَعَائِلٌ كُلُّ جَمْعٍ بَعْدَ أَلْفٍ جَمِيعِهِ حُرُوفَانِ مُتَحَرِّكَيْنِ نَحْوُ : مَكَائِدُ (وَزْنُهُ مَفَاعِلُ) .

<sup>٣</sup> . وَ هَكَذَا يُعَامَلُ مَعَ أَلْفٍ نَحْوُ رِسَالَةٌ ← رِسَائِلُ .

<sup>٤</sup> . دِيَوَانٌ أَسْلُهُ دِيَوَانٌ قَلِبَتْ الْوَاوُ الْأُولَى يَاءً عَلَى غَيْرِ الْقِيَاسِ .

<sup>٥</sup> . وَ مِنْ ذَلِكَ قِيَامٌ مَصْدَرٌ قَاوِمٌ . وَ أَمَّا «قِيَامٌ» فَهُوَ مَصْدَرٌ قَامٌ وَ قَدْ سَبَقَ ذِكْرُهُ هَذَا الْقِسْمِ فِي الْقِسْمِ الْأَوَّلِ .



**وَ الثَّالِثُ :** ما إذا تَطَرَّفَتْ فِي الاسمِ الْمُعْرَبِ وَ سَبَقَتْهَا ضَمَّةٌ نَحْوُ : تَرَجُّوْ ← تَرَجُّيْ ( ← تَرَجِّيْ )، تَدَاعُوْ ← تَدَاعِيْ ( ← تَدَاعِيْ )، أَدَلُّوْ (جَمْعُ دَلُوْ) ← أَدَلِّيْ ( ← أَدَلِّيْ )، بِخِلَافِ غَيْرِ الْمُتَطَرَّفِ نَحْوُ غَيُّوْرٍ أَوِ الْمُتَطَرَّفِ فِي الْفِعْلِ نَحْوُ يَدْعُوْ أَوْ فِي الْاسْمِ الْمَبْنِيِّ نَحْوُ هُوَ أَوْ الْمَسْبُوقِ بِغَيْرِ الضَّمَّةِ نَحْوُ الْقَفَا ( ← الْقَفَا ) .  
**وَ الرَّابِعُ :** ما إذا وَقَعَتْ لَاماً لِصِفَةٍ عَلَى وَزْنِ فُعْلَى نَحْوُ : دُنُوْ' ← دُنِيْ' ( ← دُنِيَا )، عَلُوْ' ← عَلِيْ' ( ← عَلِيَا ) وَ شَدَّ نَحْوُ : قُصُوْ' .

٣ ( تَقَلَّبَ الْيَاءُ **وَأَوْ** إِذَا وَقَعَتْ لَاماً لِمَوْصُوفٍ عَلَى وَزْنِ فُعْلَى نَحْوُ : فَتِيْ' ← فَتَوِيْ'، تَقِيْ' ← تَقْوِيْ' وَ شَدَّ نَحْوُ : رِيَا (الرَّايِحَةُ) .

٤ ( تُبَدِّلُ الضَّمَّةُ قَبْلَ الْيَاءِ **كَسْرَةً** فِيمَا كَانَتْ الْيَاءُ غَيْرَ فَاءٍ (أَيِ فَاءِ الْفِعْلِ) نَحْوُ مَبِيْع ← مَبِيْع، مَرْمِيْ ← مَرْمِيْ، تَرَجِّيْ ← تَرَجِّيْ .

## الْمَصْدَرُ وَ غَيْرُ الْمَصْدَرِ

**مُقَدِّمَةٌ :** الْمَصْدَرُ اسْمٌ يَدُلُّ عَلَى حَدَثٍ - أَى فِعْلٍ - أَوْ حَالَةٍ نَحْوُ : «قَتَلَ» وَ «حُسْنَ» وَ غَيْرُ الْمَصْدَرِ بِخِلَافِهِ نَحْوُ : «قَلَمٌ» وَ «رَجُلٌ»، ثُمَّ الْمَصْدَرُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ : أَصْلِيٌّ وَ مَبْنِيٌّ وَ صِنَاعِيٌّ هَاكَ الْبَحْثُ عَنْهَا فِي الْفُصُولِ الْآتِيَةِ.

### الفصل ١ المصدر الاصلى :

وَ هُوَ عَلَى نَوْعَيْنِ : مَصْدَرُ الْفِعْلِ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ وَ مَصْدَرٌ غَيْرِهِ مِنَ الْأَفْعَالِ.

الف ( مَصْدَرُ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ : لَا قِيَاسَ فِي وَزْنِ هَذَا الْمَصْدَرِ بَلْ هُوَ مَوْقُوفٌ عَلَى السَّمَاعِ نَعْمَ هُنَاكَ ضَوَابِطُ غَالِبِيَّةٍ أَهْمُهَا :

- ١ - فَعَلَ إِذَا كَانَ لِأَزْمًا فَمَصْدَرُهُ عَلَى فُعُولٍ نَحْوُ : جَلَسَ ← جُلُوسٌ .
  - ٢ - فَعَلَ إِذَا كَانَ لِأَزْمًا فَمَصْدَرُهُ عَلَى فَعَلٍ نَحْوُ : فَرِحَ ← فَرَحٌ .
  - ٣ - فَعَلَ وَ يَكُونُ لِأَزْمًا دَائِمًا مَصْدَرُهُ عَلَى فُعُولَةٍ أَوْ فَعَالَةٍ أَوْ فَعَلٍ نَحْوُ : سَهَّلَ ← سُهُولَةٌ، فَصَحَّ ← فَصَاحَةٌ، كَرَّمَ ← كَرَمٌ .
  - ٤ - فَعَلَ وَ فَعَلَ إِذَا كَانَ مُتَعَدِّيَيْنِ فَمَصْدَرُهُمَا عَلَى فَعَلٍ نَحْوُ : كَسَبَ ← كَسْبٌ، فَهَمَ ← فَهْمٌ<sup>١</sup> .
  - ٥ - الثَّلَاثِيُّ الْمُجَرَّدُ مُطْلَقًا إِذَا دَلَّ عَلَى دَاءٍ أَوْ مَرَضٍ فَمَصْدَرُهُ عَلَى فُعَالٍ نَحْوُ : زَكَمَ ← زُكَامٌ، سَعَلَ ← سُعَالٌ .
  - ٦ - وَ إِذَا دَلَّ عَلَى صَوْتٍ فَمَصْدَرُهُ عَلَى فُعَالٍ أَوْ فَعِيلٍ نَحْوُ : صَرَخَ ← صُرَاخٌ، صَهَلَّ ← صَهِيلٌ .
  - ٧ - وَ إِذَا دَلَّ عَلَى امْتِنَاعٍ وَ مُخَالَفَةٍ فَمَصْدَرُهُ عَلَى فِعَالٍ نَحْوُ : أَبَى ← إِبَاءٌ، نَفَرَ ← نِفَارٌ .
  - ٨ - وَ إِذَا دَلَّ عَلَى حِرْفَةٍ وَ صِنْعَةٍ أَوْ إِمَارَةٍ وَ حُكُومَةٍ فَمَصْدَرُهُ عَلَى فِعَالَةٍ نَحْوُ : تَجَرَ تِجَارَةً، حَاكَ ← حِيَآكَةٌ، أَمَرَ ← إِمَارَةٌ، وَلى ← وَلايَةٌ .
  - ٩ - وَ إِذَا دَلَّ عَلَى لَوْنٍ فَمَصْدَرُهُ عَلَى فُعَلَةٍ نَحْوُ : حَمَرَ ← حُمْرَةٌ .
  - ١٠ - وَ إِذَا دَلَّ عَلَى سَيْرٍ وَ انْتِقَالٍ فَمَصْدَرُهُ عَلَى فَعِيلٍ نَحْوُ : رَحَلَ ← رَحِيلٌ .
  - ١١ - وَ إِذَا دَلَّ عَلَى اضْطِرَابٍ وَ انْقِلَابٍ فَمَصْدَرُهُ عَلَى فَعْلَانٍ نَحْوُ : جَالَ ← جَوْلَانٌ عَلَى ← غَلِيَانٌ .
- وَ لَهُ أَوْزَانٌ لَا ضَابِطَ لَهَا وَ دُونَكَ بَعْضُهَا : شُرْبٌ، حِفْظٌ، كَذِبٌ، صِغَرٌ، هُدَى، رَحْمَةٌ، نِشْدَةٌ، نُدْرَةٌ، غَلْبَةٌ، سِرْقَةٌ، ذَهَابٌ، صِرَافٌ، سُؤَالٌ، قَبُولٌ، سُؤْدُدٌ، زَهَادَةٌ، دِرَآيَةٌ، بُعَايَةٌ، كِرَاهِيَّةٌ، بَيْنُونَةٌ، جِرْمَانٌ، غُفْرَانٌ، تِلْقَاءٌ، جُبُورٌ، وَ ...

<sup>١</sup> . تَنَجَّهَ هَذِهِ الضَّوَابِطُ الْأَرْبَعُ عِنْدَ مَا لَمْ تَنْطَبِقْ عَلَى الْمَوْرَدِ الضَّوَابِطِ التَّالِيَةِ .

ب) **مصدر غير الثلاثي المجرد** : هو قياسي كما مر في باب الفعل، فقد سبق أن له من الثلاثي المزيد فيه خمسة وعشرين وزناً هي: **إفعال، تفعيل، مفاعلة** إلى آخرها ومن الرباعي أربعة أوزان هي: **فعللة، تفعّل، إفعلال، إفعلال**، وأن لبعض الأبواب مصادر أخرى غير معروفة أو مختصة ببعض الموارد كباب التفعيل والمفاعلة والفعللة فراجع إن شئت.

## الفصل ٢ المصدر الميمي :

لكل فعل - ثلاثي أو رباعي مجرد أو مزيد فيه - **مصدر قياسي** غير ما سبق؛ يُقال له: «**المصدر الميمي**» لزيادة ميم في أوله مطلقاً وهو في المعنى كالأصل بلا فرق. فالمصدر الميمي مصدر في أوله ميم زائدة زيادة قياسية نحو: **منظر = نظر، محمّدة = حمد**.

و أما وزنه فمن الفعل الثلاثي المجرد على «**مفعل**» - غالباً - إلا إذا كان مثلاً واولياً محدوفاً فاؤه في المضارع فيكون على «**مفعل**» نحو: **ضرب** ← **مضرب**، **مر** ← **ممر**، **أخذ** ← **مأخذ**، **قال** ← **مقال**، **جرى** ← **مجرى**، **حيى** ← **محيى**، **وجل** ← **موجل**، **وعد** ← **مؤعد**، **مؤعد** ← **مؤعد**. والمخالف لذلك نادر لا يُقاس عليه نحو: **زاد** ← **مزید**، **بات** ← **مبيت**، **صار** ← **مصير**، **جاء** ← **مجيء**، **حاض** ← **محيض**. وقد تزاؤت **تاء** في آخره نحو: **سأل** ← **مسألة**، **حمد** ← **محمّدة**، ومن ذلك **محبّة**، **مودّة**، **مغفّرة**، **معرفة**، **معدّرة**، **معصية**، **معيشة** و...  
ومن غير الثلاثي المجرد على وزن **مضارعه المجهول** يجعل ميم مضمومة مكان حرفه المضارعة نحو: **أكرم** ← **مكرم**، **صرف** ← **مصرف**، **قاتل** ← **مقاتل**، **دحرج** ← **مدحرج**، **تدحرج** ← **متدحرج** و...

**تنبيه**: يهم شأن المصدر الميمي في الثلاثي المجرد و يكثر الانتفاع به لكونه **قياسياً** بخلاف مصدره الأصلي.

## الفصل ٣ المصدر الصناعي :

وهو كلمة لها معنى المصدر تصاغ من زيادة ياء مُشدّدة و تاء على آخر الاسم مُطلقاً نحو: **جاهل** ← **جاهليّة**، **عالم** ← **عالميّة**، **محصول** ← **محصوليّة**، **حيوان** ← **حيوانيّة**، **تبع** ← **تبعيّة** و تُحدّف عند بنائه ياء النسب من الاسم إن اشتمل عليها نحو: **إيراني** ← **إيرانيّة** و **يجرى** في الاسم عند صوغ المصدر منه ما **يجرى** فيه لياء النسب و - سيأتي - فتحو: **شيه** (بمعنى العلامة) ← **وشويّة**، **صغرى** ← **صغرويّة**، **بردى** ← **برديّة** وهكذا...

## الفصل ٤ المصدر المجهول :

المصدر - مطلقاً - قد يكون مصدرًا لفعليه المعلوم فينسب إلى الفاعل و يُقال له: «**المصدر المعلوم**» نحو: «**ضرب** زيد بكرة **ضرباً**» و «**قتل** اللصّ الدار فليقتل **لقتله**» و قد يكون مصدرًا لفعليه المجهول فيُنصب إلى النائب عن الفاعل و يُقال له: «**المصدر المجهول**» نحو: **ضرب** بكر **ضرباً**» و قوله عليه السلام: «و **قتلاً** في سبيلك فوفّق لنا» و من ذلك قوله:

إن يقتلوك فإن قتلك لم يكن عاراً عليك و رب قتل عار

هذا وقد ظهر أن المعلوم والمجهول من المصدر يتشابهان لفظاً ويختلفان في المعنى والإستعمال .  
 وقد يكون المصدر بمعنى اسم المفعول كـ «كتاب» بمعنى مكتوب ومن ذلك قوله عليه السلام في الدعاء : «و  
 الخلق كلهم عيالك».

### الفصل ٥ اسم المصدر :

وهو كلمة تدل على الحاصل من معنى المصدر وتبيحته نحو : الحب، البغض، الغسل، المشى، الهدنة و... ولا  
 قياس في وزنه بل قد يكون موازناً للمصدر نحو : الحب و المشى وقد يكون مغايراً له نحو : البغض والغسل فإن مصدريهما  
 البغاضة والغسل وليس لكل فعل اسم المصدر بل صوغه أيضاً سماعي .

### الفصل ٦ المرة والنوع :

قد يذكر مصدر بعد فعل لبيان أن الفعل لم يقع إلا مرة واحدة أو لبيان نوع الفعل وكيفية وقوعه .  
 فالأول يُبنى من الثلاثي المجرد على «فعلته» نحو ضربته ضربته - أي مرة - ومن غيره على المصدر الأصلي بزيادة  
 تاء في آخره نحو : أكرمته إكرامةً .

والثاني يأتي من الثلاثي المجرد على «فعلته» ومن غيره على المصدر الأصلي بزيادة تاء في آخره ويلزمه الإضافة  
 نحو : جلست جلسة الأمير و تعاضدنا تعاضدة الإخوان . فلو كان المصدر الأصلي من الثلاثي المجرد على «فعلته» ومن غيره  
 مختوماً بتاء، أحتيج في بيان المرة بقيد يفيد ذلك نحو : رحمته رحمة واحدة و أفادني أفادة واحدة و أمّا في بيان النوع،  
 فالإضافة هي المبينة في كل حال . هذا تمام الكلام في المصدر و أمّا غير المصدر فلما يبحث عنه بعنوانه إذ ليس له حكم من  
 حيث هو غير المصدر .

## الْجَامِدُ وَالْمُشْتَقُّ

**مُقَدِّمَةٌ :** الْجَامِدُ مَا لَمْ يُؤْخَذْ مِنْ غَيْرِهِ نَحْوُ : «رَجُلٌ» وَ «دِرْهَمٌ» وَ الْمُشْتَقُّ مَا أُخِذَ مِنْ كَلِمَةٍ أُخْرَى نَحْوُ «عَالِمٌ» وَ «مَعْلُومٌ» وَ «عَلِيمٌ» أَلْمَأْخُودَةُ مِنَ الْعِلْمِ .

ثُمَّ الْجَامِدُ لَا يَخْتَصُّ بِحُكْمٍ وَأَمَّا الْمُشْتَقُّ فَهُوَ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَقْسَامٍ هِيَ : ١ - اسْمُ الْفَاعِلِ ٢ - اسْمُ الْمَفْعُولِ ٣ - الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةٌ ٤ - اسْمُ التَّفْضِيلِ ٥ - اسْمُ الْمُبَالَغَةِ ٦ - اسْمُ الْمَكَانِ ٧ - اسْمُ الزَّمَانِ ٨ - اسْمُ الْأَلَّةِ .  
كُلُّ هَذِهِ الْمُشْتَقَّاتُ تُبْنَى مِنَ الْمُضَارِعِ وَالْمُضَارِعُ مِنَ الْمَاضِي وَالْمَاضِي مِنَ الْمَصْدَرِ فَفِي صَوْغِ كُلِّ مِنْهَا مِنَ الْمُضَارِعِ يُلَاحَظُ وَزْنُهُ - أَى وَزْنُ ذَاكَ الْمُشْتَقِّ - وَيَعْمَلُ عَلَى حَسَبِهِ ١ .

### الفصل ١ اسم الفاعل :

إِسْمُ الْفَاعِلِ مَا دَلَّ عَلَى مَا صَدَرَ عَنْهُ فِعْلٌ أَوْ قَامَ بِهِ خَالَةً خُدُونًا - لَا دَوَامًا - وَيُنْبِئُ مِنَ الْمُضَارِعِ الْمَعْلُومِ وَوَزْنُهُ مِنَ الثَّلَاثِيَّ الْمُجَرَّدِ عَلَى «فَاعِلٍ» نَحْوُ : ضَرَبَ يَضْرِبُ ← ضَارِبٌ ، عِلِمٌ يَعْلَمُ ← عَالِمٌ . وَ مِنْ غَيْرِهِ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُضَارِعِ الْمَعْلُومِ بِجَعْلِ مِيمٍ زَائِدَةٍ مَضْمُومَةٍ مَكَانَ حَرْفِهِ الْمُضَارِعَةِ وَكَسْرِ مَا قَبْلَ الْآخِرِ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَكْسُورًا نَحْوَ أَكْرَمَ يُكْرِمُ ← مُكْرِمٌ ، دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ ← مَدْحَرِجٌ ، إِحْرَنْجِمَ يَحْرَنْجِمُ ← مُحْرَنْجِمٌ وَ هَكَذَا ...

وَلِاسْمِ الْفَاعِلِ سِتُّ صِيَغٍ :

**الأولى** لِلْمُفْرَدِ الْمَذَكَّرِ ، وَ هِيَ مَا ذَكَرَ ، نَحْوُ : ضَارِبٌ وَ مُكْرِمٌ وَ ...  
**الثانية** لِلْمُثَنَّى الْمَذَكَّرِ ، تُؤْخَذُ مِنَ الْأُولَى بِفَتْحِ اللَّامِ وَ زِيَادَةِ الْآلِفِ وَ نُونِ مَكْسُورَةٍ فِي آخِرِهَا نَحْوُ ضَارِبَانِ .  
**الثالثة** لِلجَمْعِ الْمَذَكَّرِ ، تُؤْخَذُ مِنَ الْأُولَى بِضَمِّ اللَّامِ وَ إِحْقَاقِ وَاوٍ سَاكِنَةٍ وَ نُونِ مَفْتُوحَةٍ بِآخِرِهَا نَحْوُ : ضَارِبُونَ

**الرابعة** لِلْمُفْرَدِ الْمَوْثَقِ ، تُؤْخَذُ مِنَ الْأُولَى بِفَتْحِ اللَّامِ وَ إِحْقَاقِ تَاءٍ مَرْبُوطَةٍ بِآخِرِهَا نَحْوُ : ضَارِبَةٌ .  
**الخامسة** لِلْمُثَنَّى الْمَوْثَقِ ، تُؤْخَذُ مِنَ الرَّابِعَةِ بِفَتْحِ التَّاءِ وَ إِحْقَاقِ الْآلِفِ وَ نُونِ مَكْسُورَةٍ بِآخِرِهَا نَحْوُ : ضَارِبَتَانِ .  
**السادسة** لِلجَمْعِ الْمَوْثَقِ ، تُؤْخَذُ مِنَ الرَّابِعَةِ بِاسْقَاطِ التَّاءِ الْمَرْبُوطَةِ وَ إِحْقَاقِ الْآلِفِ وَ تَاءٍ مَبْسُوطَةٍ بِآخِرِهَا نَحْوُ : ضَارِبَةٌ

← ضَارِبَاتٌ .

فَتَصْرِيفُهُ مِنْ ضَرَبَ يَضْرِبُ كَذَا : ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ وَ مِنْ أَكْرَمَ يُكْرِمُ كَذَا : مُكْرِمٌ مُكْرِمَانِ مُكْرِمُونَ مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَتَانِ مُكْرِمَاتٌ وَ هَكَذَا ...

١ . المراد من المصدر هنا مصدر الفعل المجرد و أما مصدر الفعل المزيد فيه فهو مشتق من فعله الماضي على المشهور كما سبق .

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ النُّونَ فِي التَّنْبِيَةِ وَالْجَمْعِ، عِيُوضٌ عَنِ التَّنْوِينِ فِي الْمُفْرَدِ، وَالْأَلْفَ وَالْوَاوَ فِيهِمَا عَلَامَتَانِ لِلتَّنْبِيَةِ وَالْجَمْعِ  
وَلَيْسَا بِضَمِيرَيْنِ لِأَنَّهُ يُبَدَلُ عَنْهُمَا بِالْيَاءِ فِي حَالَتِي النِّصْبِ وَالْجَرِّ عَلَى مَا سَوْفَ يَأْتِي .

**تَنْبِيَهُ فِي ضَمَائِرِ اسْمِ الْفَاعِلِ :** اسْمُ الْفَاعِلِ كَفِعْلِهِ الْمُشْتَقُّ مِنْهُ يَسْتَبْدِلُ إِلَى الْفَاعِلِ فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ فَاعِلٍ وَهُوَ إِمَّا ظَاهِرٌ  
نَحْوُ : «أَضْرَابُ زَيْدٍ» أَوْ ضَمِيرٌ نَحْوُ : «زَيْدٌ ضَارِبٌ (هُوَ)» وَفِي جَمِيعِ الصِّيغِ يَسْتَبْدِلُ الضَّمِيرُ جَوَازاً . فَالْمُسْتَبَدَّلُ فِي الصِّيغَةِ الْأُولَى :  
هُوَ أَوْ أَنْتَ أَوْ أَنَا عَلَى اخْتِلَافِ الْمَوَارِدِ وَفِي الثَّانِيَةِ : هُمَا أَوْ أَنْتُمَا أَوْ نَحْنُ وَفِي الثَّلَاثَةِ : هُمْ أَوْ أَنْتُمْ أَوْ نَحْنُ وَفِي الرَّابِعَةِ : هِيَ أَوْ  
أَنْتِ أَوْ أَنَا وَفِي الْخَامِسَةِ : هُمَا أَوْ أَنْتُمَا أَوْ نَحْنُ وَفِي السَّادِسَةِ : هُنَّ أَوْ أَنْتُنَّ أَوْ نَحْنُ .

## الفصل ٢ اسم المفعول :

اسْمُ الْمَفْعُولِ مَا دَلَّ عَلَى مَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْفِعْلُ **حُدُوثاً** وَيُسْتَقَى مِنَ الْمُضَارِعِ الْمَجْهُولِ وَوَزْنُهُ مِنَ الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ عَلَى  
«مَفْعُولٍ» نَحْوَ ضُرِبَ يُضْرَبُ ← **مَضْرُوبٌ** . وَ مِنْ غَيْرِهِ يُؤْخَذُ مِنَ الْمُضَارِعِ الْمَجْهُولِ بِجَعْلِ **مِيمٍ مَضْمُومَةٍ** مَكَانَ حَرْفِهِ  
الْمُضَارِعَةِ نَحْوُ يُكْرَمُ ← **مُكْرَمٌ**، يُدْحَرَجُ ← **مُدْحَرَجٌ**، يُحْرَجُ بِه ← **مُحْرَجٌ بِه** وَ هَكَذَا ...  
وَ حَيْثُ إِنَّ اسْمَ الْمَفْعُولِ يُبْنَى مِنَ الْفِعْلِ الْمَجْهُولِ فَلَا مَحَالَةَ يُبْنَى مِنْ الْمُتَعَدَّى إِمَّا بِنَفْسِهِ أَوْ بِحَرْفِ الْجَرِّ فَإِنْ بُنِيَ  
مِنَ الْمُتَعَدَّى بِنَفْسِهِ كَ : «ضَرَبَ» وَ «أَكْرَمَ» فَلَهُ **سِتُّ صِيَغٍ** بَعَيْنِ مَا مَرَّ فِي اسْمِ الْفَاعِلِ فِي صَوَغِ الصِّيغِ وَالْمَعْنَى وَالضَّمَائِرِ . وَ  
هَكَذَا يُصْرَفُ : **مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُونَ مَضْرُوبَةٌ مَضْرُوبَتَانِ مَضْرُوبَاتٌ** وَ مِثْلُهُ مُكْرَمٌ وَ غَيْرُهُ .

وَ إِنْ بُنِيَ مِنَ الْمُتَعَدَّى بِحَرْفِ الْجَرِّ فَلَهُ **أَرْبَعٌ عَشْرَةَ صِيَغَةً** بَعَيْنِ مَا مَرَّ فِي مَجْهُولِ الْمُتَعَدَّى بِحَرْفِ الْجَرِّ فَتَصْرِفُهُ  
اسْمِ الْمَفْعُولِ مِنْ «**ذَهَبَ بِهِ يَذْهَبُ بِهِ**» هَكَذَا .  
**مَذْهُوبٌ بِهِ مَذْهُوبٌ بِهِمَا مَذْهُوبٌ بِهِمْ** إِلَى آخِرِهِ .  
وَ كَذَلِكَ : **مُنْكَسَرٌ بِهِ مُنْكَسَرٌ بِهِمَا مُنْكَسَرٌ بِهِمْ** إِلَى الْآخِرِ .

**تَنْبِيَهُ :** تَبَيَّنَ مِمَّا سَبَقَ أَنَّ فِي غَيْرِ الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ يَتَّجِدُ وَزْنُ اسْمِ الْمَفْعُولِ مَعَ الْمَصْدَرِ الْمِيمِيَّ فَيَفْرَقُ بَيْنَهُمَا بِالْقَرِينَةِ .

**تَبْصُرَةٌ :** وَرَدَتْ صِيَغٌ سَمَاعِيَّةٌ تُؤَدِّي مَا يُؤَدِّيهِ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَ مِنْ ذَلِكَ «**فَعُولٌ**» وَ «**فَعِيلٌ**» وَ «**فَعَالٌ**» نَحْوُ : رَسُولٌ وَ  
قَتِيلٌ وَ إِلَهٌ .

## الفصل ٣ الصفة المشبهة :

وَ هِيَ مَا دَلَّ عَلَى صِفَةٍ وَ صَاحِبِهَا وَ ثُبُوتِ تِلْكَ الصِّفَةِ لَهُ وَ الْغَالِبُ فِيهَا أَنْ تَكُونَ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ نَحْوُ : **كَرِيمٌ**، **شَجَاعٌ**  
وَ ... وَ كَوْنِهَا بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ نَحْوُ : «**عَلِيلٌ**» قَلِيلٌ . وَ الصِّفَةُ الْمَشْبَهَةُ تُصَاغُ مِنَ الْفِعْلِ اللَّازِمِ **فَقَطاً** . فَمِنْ الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ تَأْتِي  
عَلَى «**أَفْعَلٌ**» بِشَرْطِ أَنْ يَكُونَ الْفِعْلُ دَالاً عَلَى **لَوْنٍ** أَوْ **عَيْبٍ** أَوْ **جَلِيَّةٍ** نَحْوُ : **حَمْرٌ** ← **أَحْمَرٌ**، **عَرَجٌ** ← **أَعْرَجٌ**، **بَلِجٌ** ← **أَبْلَجٌ**<sup>١</sup>

١ . «أَفْعَلٌ» مُدْكَرٌ وَ مُؤَنَّثُهُ «فَعَلَا» نَحْوُ : **حَمْرَاءٌ** وَ ... كَمَا سَبَقَتْ .

وَفِي غَيْرِ ذَلِكَ لَا يُقَاسُ فِي وَزْنِهَا بَلْ تَأْتِي عَلَى أَوْزَانِ شَتَّى **سَمَاعِيَّةٌ نَحْوُ** : شَرِيفٌ ، شُجَاعٌ ، جَبَانٌ ، سَيِّدٌ ، صَعْبٌ ، صُلْبٌ ، ذَلُولٌ ، بَطْلٌ ، صِيفٌ ، نَجِسٌ ، غَضْبَانٌ ، عُرْيَانٌ وَ ...  
 وَ مِنْ غَيْرِهِ - غَيْرِ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ - تُصَاغُ عَلَى وَزْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ مِنْ ذَلِكَ الْفِعْلِ وَ يُرَادُ بِهِ الثَّبُوتُ نَحْوُ : **مُنْقَطِعٌ** ، **مُعْتَدِلٌ** ، **مُسْتَقِيمٌ** وَ ...

**تَنْبِيهُ** : قَدْ تَأْتِي الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ أَيْضاً عَلَى وَزْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ أَوْ اسْمِ الْمَفْعُولِ نَحْوُ : **طَاهِرِ الْقَلْبِ** وَ **مَحْمُودِ الْمَقَاصِدِ** وَ ...

**تَيَمُّة** : لِلصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ سِتُّ صِيغٍ **غَالِباً** لِأَنَّهَا تُؤَنَّثُ بِالتَّاءِ وَ تَنَى بِ «ان» أَوْ «ين» وَ تَجْمَعُ جَمَعَ الْمُكْسَرِ عَلَى مَا سَيَأْتِي . فَعَلَيْكَ فِي كُلِّ صِفَةٍ بِمُلاحَظَةِ السَّمَاعِ وَ يُلاحَظُ فِيهَا مَا تَلَاخَظُ فِي اسْمِ الْفَاعِلِ مِنَ الصَّمَائِرِ .

### الفصل ٤ إسم التفضيل :

وَ هُوَ كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى مَوْصُوفٍ وَ زِيَادَةٍ وَ صِفِهِ عَلَى غَيْرِهِ <sup>١</sup> نَحْوُ : «زَيْدٌ **أَعْلَمُ** مِنْ أَخِيهِ وَ أَخُوهُ **أَتَقَى** مِنْهُ» وَ وَزْنُهُ «أَفْعَلٌ» فِي الْمُدَّكَّرِ وَ الْمُؤَنَّثِ وَ قَدْ يُؤَنَّثُ فِي الْمُؤَنَّثِ وَ يُقَالُ «**فَعْلَى**» عَلَى مَا سَيَأْتِي .  
 وَ لَا يُبْنَى اسْمُ التَّفْضِيلِ إِلَّا مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ الْمَعْلُومِ التَّامِّ الْمُتَصَرِّفِ الْقَابِلِ لِلتَّفْضِيلِ غَيْرِ الدَّالِّ عَلَى اللَّوْنِ أَوْ الْعَيْبِ أَوْ الْحَلِيَّةِ . فَيُصَاغُ مِنْ نَحْوِ : **يَعْلَمُ** ، **يَكْبُرُ** ، **يَحْسُنُ** ، **يَفْضَلُ** وَ نَحْوِ ذَلِكَ وَ يُقَالُ : **أَعْلَمُ** ، **أَكْبَرُ** وَ ... وَ لَا يُصَاغُ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمَزِيدِ وَ الرَّبَاعِيِّ <sup>٢</sup> وَ لَا مِنَ الْمَجْهُولِ <sup>٣</sup> وَ لَا مِنَ النَّاقِصِ كَ : «**كَانَ**» وَ «**صَارَ**» <sup>٤</sup> وَ لَا مِنْ غَيْرِ الْمُتَصَرِّفِ كَ : «**عَسَى**» وَ «**لَيْسَ**» وَ لَا مِنْ غَيْرِ الْقَابِلِ لِلتَّفْضِيلِ كَ «**مَاتَ**» وَ لَا مِنْ مَا يَدُلُّ عَلَى لَوْنٍ أَوْ عَيْبٍ أَوْ حَلِيَّةٍ مِنْ نَحْوِ : **حُمْرٌ** ، **عَرَجٌ** وَ **يَلِجٌ** .  
 وَ إِذَا أُرِيدَ بَيَانُ التَّفْضِيلِ مِنَ الْفَائِدِ لِلشَّرْطِ يُؤْتَى بِمَصْدَرِهِ الْأَصْلِيِّ مَنْصُوباً بَعْدَ «أَفْعَلٌ» الْمَصْنُوعِ مِنْ فِعْلِ آخَرَ مُنَاسِبٍ لَهُ - أَى لِهَذَا الْفَائِدِ - نَحْوُ «الْفِعْلُ أَكْثَرَ **تَصْرِيفاً** مِنَ الْاسْمِ» ، «هَذَا أَشَدُّ **حُمْرَةً** مِنْ ذَاكَ» وَ هَكَذَا ... إِلَّا أَنْ يَكُونَ الشَّرْطُ الْمَفْقُودُ هُوَ التَّصَرُّفُ أَوْ الْقَبُولُ لِلْمُقَابَلَةِ فَلَا يَجُوزُ حِينَئِذٍ بَيَانُ التَّفْضِيلِ مُطْلَقاً لِمَا لَا يَخْفَى .

**تَيَمُّة** : لِأَبَدٍ لاسم التفضيل من أن يستعمل على أحد وجوه أربعة :

- ١ - أَنْ يُذْكَرَ بَعْدَهُ «**مِنْ**» مَعَ مَجْرُورِهِ نَحْوُ : «عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ مِنْ غَيْرِهِ» .
- ٢ - أَنْ يُضَافَ إِلَى نَكْرَةٍ نَحْوُ : أَبُو ذَرٍّ أَصْدَقُ **رَجُلٍ** .
- ٣ - أَنْ يَكُونَ مَدْخُولاً لِأَلِ التَّعْرِيفِ نَحْوُ : «فُلَانُ **الْأَعْلَمُ**» .
- ٤ - أَنْ يُضَافَ إِلَى مَعْرِفَةٍ نَحْوُ «عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ **النَّاسِ**» . فَإِذَا اسْتُعْمِلَ عَلَى الْوَجْهِ الْأَوَّلِ أَوْ الثَّانِي فَوَزْنُهُ سَوَاءٌ فِي الْمُدَّكَّرِ وَ الْمُؤَنَّثِ وَ الْمُفْرَدِ وَ الْمُثْنِيِّ وَ الْجَمْعِ يُقَالُ :

١ . وَ بَعِيَارَةٌ أُخْرَى إِنَّهُ يَدُلُّ فِي شَيْئَيْنِ إِشْتِرَاكَ فِي وَصْفٍ عَلَى أَنْ لَأَحَدِهِمَا زِيَادَةٌ عَلَى الْآخَرِ .

٢ . إِلَّا نَادِراً نَحْوُ : «هُوَ **أَعْطَاهُمْ** لِلذَّنْبَارِ» مِنْ يُعْطَى .

٣ . إِلَّا قَلِيلاً نَحْوُ : **أَحْمَدُ** وَ **أَحَبٌ** .

٤ . الْفِعْلُ النَّاقِصُ هُوَ «مَا لَا **يَتِمُّ** بِالْمَرْفُوعِ بِهِ كَلَامٌ» عَلَى مَا بَيَّنَّ فِي النَّحْوِ

زَيْدٌ أَفْضَلُ مِنْ ... هِنْدٌ أَفْضَلُ مِنْ ... الزَّيْدَانِ أَفْضَلُ مِنْ ... وَكَذَلِكَ يُقَالُ : زَيْدٌ أَفْضَلُ رَجُلٌ ، هِنْدٌ أَفْضَلُ امْرَأَةٌ ، الزَّيْدَانِ أَفْضَلُ رَجُلَيْنِ وَ ... وَإِذَا اسْتُعْمِلَ عَلَى الْوَجْهِ الثَّلَاثِ وَجَبَ فِيهِ الْمُطَابَقَةُ مَعَ الْمَعْنَى يُقَالُ : «زَيْدٌ الْأَفْضَلُ» ، «هِنْدٌ الْفُضْلَى» ، «الزَّيْدَانِ الْأَفْضَلَانِ» وَ هَكَذَا ... وَإِذَا اسْتُعْمِلَ عَلَى الْوَجْهِ الرَّابِعِ جَازَ فِيهِ الْأَمْرَانِ : الْمُطَابَقَةُ وَ عَدَمِهَا ، وَ الْأَمْتَلَةُ ظَاهِرَةٌ .

## تَنْبِيهَانِ :

١ - كَلِمَتَا «خَيْرٍ» وَ «شَرٍّ» تُسْتَعْمَلَانِ لِلتَّفْضِيلِ تَخْفِيفًا لِأَخِيرٍ وَ أَشْرَّ وَ تَوْنُثٌ «خَيْرٍ» عَلَى «خَيْرَةٍ» وَ «شَرٍّ» عَلَى «شَرَّةٍ» وَ «شَرِيٌّ» .

٢ - قَدْ يُجَرَّدُ وَزْنُ التَّفْضِيلِ مِنْ مَعْنَى الْمُفَاذَلَةِ وَ يُسْتَعْمَلُ بِمَعْنَى الصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ أَوْ اسْمِ الْفَاعِلِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى : «وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» (٢٧ / الرُّوم) أَيْ : هَيْئٌ وَ قَوْلِهِ تَعَالَى : «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (١٢٤ / الْأَنْعَام) أَيْ : عَالِمٌ .

## الفصل ٥ إسمُ المُبالغةِ :

هُوَ مَا دَلَّ عَلَى مَا يَكْثُرُ صُدُورِ فِعْلٍ عَنْهُ أَوْ قِيَامِ وَصْفٍ بِهِ نَحْوُ : «عَلَّامٌ» (= مَنْ يَكْثُرُ عِلْمُهُ) وَ «حَمَّالٌ» (= مَنْ يَكْثُرُ حَمَلُهُ لِلْإِتْقَالِ) وَ نَحْوِ ذَلِكَ ، وَ يُبْنَى مِنَ الثَّلَاثِ الْمَجْرَدِ كَثِيرًا وَ مِنْ غَيْرِهِ عَلَى قَلَّةٍ .  
وَ وَزْنُهُ سَمَاعِيٌّ مُطْلَقًا فَمِنْ الثَّلَاثِ الْمَجْرَدِ نَحْوُ : كَذَبَ ← كَذُوبٌ ، رَحِمَ ← رَحِيمٌ ، قَامَ ← قِيَوْمٌ ، جَلَدَ ← جَلَادٌ ، شَرَّ ← شَرِيرٌ ، قُدُسَ ← قُدُوسٌ ، دَرَّ ← مِدْرَارٌ ، نَطَقَ ← مِنْطِيقٌ وَ ... وَ مِنْ غَيْرِهِ نَحْوُ : أَعْطَى ← مِعْطَاءٌ ، أَنْذَرَ ← نَذِيرٌ ، أَدْرَكَ ← دَرَاكٌ ، أَتْلَفَ ← مِتْلَافٌ ١ .

**تَبَيَّنَتْ** : لِاسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ بَاقِيَ الْأَسْمَاءِ الْمُشْتَقَّةِ يَعْنِي أَسْمَاءَ الْمَكَانِ وَ الزَّمَانِ وَ الْآلَةِ سِتُّ صَبِيغٍ فِي الْغَالِبِ عَلَى حَدِّ مَا سَبَقَ فِي الصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ تَمَامًا فَرَاغِ فِي صَبِيغٍ كُلِّ اسْمٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَسْمَاءِ ، الْمَعَاجِمِ اللَّغَوِيَّةِ .

## الفصل ٦ إسمُ المكانِ :

هُوَ اسْمٌ مُشْتَقٌّ يَدُلُّ عَلَى مَحَلِّ وَقُوعِ الْفِعْلِ وَ مَكَانِهِ نَحْوُ : «مَجْلِسُ زَيْدٍ» أَيْ : مَجْلِسٌ جُلُوسِيهِ . يُصَاغُ اسْمُ الْمَكَانِ مِنَ الْأَفْعَالِ كُلِّهَا - الثَّلَاثِيَّ وَ غَيْرِهِ - فِي الثَّلَاثِ الْمَجْرَدِ يَكُونُ عَلَى زِنَةِ «مَفْعِلٍ» بِكَسْرِ الْعَيْنِ وَ «مَفْعَلٍ» بِفَتْحِهَا .  
فَمَفْعِلٌ فِي مَوْرَدَيْنِ :

**الْأَوَّلُ** : الصَّحِيحُ إِذَا كَانَ مُضَارِعُهُ مَكْسُورَ الْعَيْنِ نَحْوُ : ضَرَبَ يَضْرِبُ ← مَضْرِبٌ .

**الثَّانِي** : الْمِثَالُ إِذَا كَانَ مُضَارِعُهُ مَحذُوفَ الْفَاءِ نَحْوُ : وَعَدَ يَعِدُّ ← مَوْعِدٌ .

١ . وَ مِنَ الْأَوْزَانِ غَيْرِ الْمَشْهُورَةِ : «فَعَالٌ» كَ : كُبَّارٌ ، «فَاعُولٌ» كَ : فَارُوقٌ ، «فَاعِلَةٌ» كَ : رَاوِيَةٌ ، وَ قَدْ تَلَحَّقَ بَعْضُ أَوْزَانِ الْمُبَالَغَةِ تَاءً لِلتَّأْيِيدِ نَحْوُ : «عَلَامَةٌ» وَ «فَهَامَةٌ» .



وَمَفْعَلٌ يَفْتَحُ الْعَيْنَ فِي غَيْرِ ذَلِكَ مُطْلَقًا نَحْوُ: جَرَى ← مَجْرَى، وَجَلَّ يُوَجِّلُ ← مَوْجَلٌ، طَبَخَ ← مَطْبَخٌ وَ...  
وَفِي غَيْرِهِ - أَى غَيْرِ الثَّلَاثِيَّ الْمُجَرَّدِ - يَكُونُ عَلَى وَزْنِ اسْمِ الْمَفْعُولِ مُطْلَقًا وَ يُفْرَقُ بَيْنَهُمَا بِالْقَرِينَةِ نَحْوُ: مُجْتَمَعٌ، مُسْتَقَرٌّ وَ

...

**تَنْبِيهُ:** مَا يُرَى مِنْ نَحْوِ: جَزَرَ يَجْزُرُ ← مُجْزِرٌ، غَرَبَ يَغْرُبُ ← مَغْرِبٌ، نَبَتَ يَنْبِتُ ← مَنبِتٌ، سَجَدَ يَسْجُدُ ← مَسْجِدٌ، طَلَعَ يَطْلُعُ ← مَطْلَعٌ، شَرَقَ يَشْرُقُ ← مَشْرِقٌ وَ مَشْرِقٌ شَادُّ لَا يُقَاسُ عَلَيْهِ. نَعَمْ وَرَدَ نَحْوُ: مَسْجِدٌ وَ مَطْلَعٌ وَ مَشْرِقٌ أَيْضًا وَ هُوَ عَلَى الْقِيَاسِ .

**تَنْبِيهُ:** قَدْ يَلْحَقُ اسْمُ الْمَكَانِ تَاءً مَرْبُوطَةً نَحْوُ: مَقْبَرَةٌ، مَأْدَنَةٌ، مَحْكَمَةٌ وَ... وَ قَدْ يُصَاحُ مِنْ الْإِسْمِ الْجَامِدِ اسْمُ الْمَكَانِ عَلَى «مَفْعَلَةٍ» وَ يَدُلُّ عَلَى كَثْرَةِ مَعْنَى ذَلِكَ الْإِسْمِ فِي الْمَكَانِ نَحْوُ: مَأْسَدَةٌ، مَكَلَبَةٌ، مَسْبَعَةٌ، مَبْطَخَةٌ وَ... أَى: أَرْضٌ يَكْثُرُ فِيهَا الْأَسَدُ، الْكَلْبُ، السِّنْعُ، الْبَطِيخُ وَ...

### الفصل ٧ إسم الزمان :

وَ هُوَ اسْمٌ يَدُلُّ عَلَى وَقْتٍ وَفُوعِ الْفِعْلِ نَحْوُ قَوْلِنَا: «مَغْرِبُ الشَّمْسِ سَاعَةٌ كَذَا»، أَى: زَمَانٌ غُرُوبُهَا، وَ يَشْتَرِكُ اسْمُ الزَّمَانِ مَعَ اسْمِ الْمَكَانِ فِي الصَّوْغِ وَ الْوَزْنِ فَيَجْرَى فِيهِ كُلُّ مَا مَرَّ هُنَاكَ، وَ الْفَارِقُ بَيْنَهُمَا بَلْ بَيْنَ كُلِّ مِنْهُمَا وَ بَيْنَ الْمَصْدَرِ الِيمِيَّ هُوَ الْقَرِينَةُ. وَ قَدْ تَلَحُّقَهُ تَاءً مَرْبُوطَةً كَقَوْلِهِ تَعَالَى «وَإِنْ كَانَ دُوْ عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ (٢٨٠ / الْبَقَرَةُ) أَى: إِلَى زَمَانِ الْيُسْرِ وَ أَمَّا الصَّوْغُ مِنَ الْجَامِدِ فَيَخْتَصُّ بِاسْمِ الْمَكَانِ وَ لَا يُصَاحُ اسْمُ الزَّمَانِ إِلَّا مِنَ الْفِعْلِ.

### الفصل ٨ إسم الآلة :

إِسْمُ الْآلَةِ كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى آلَةٍ إِجَادِ الْفِعْلِ وَ يُصَاحُ مِنَ الْفِعْلِ الثَّلَاثِيَّ الْمُجَرَّدِ قِيَاسًا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْزَانٍ هِيَ: مَفْعَلٌ، مَفْعَلَةٌ وَ مِفْعَالٌ نَحْوُ: نَشَرَ الخَشَبَ ← مِشْرٌ، مِشَارٌ، مِشْرَةٌ، فَتَحَ الْبَابَ ← مِفْتَحٌ، مِفْتَاحٌ، مِفْتَحَةٌ، عَرَجَ ← مِعْرَجٌ، مِعْرَاجٌ وَ هَكَذَا... وَ مَا وَرَدَ مِنْ نَحْوِ: «مُنْخَلَةٌ»، «مُكْحَلَةٌ»، وَ «مُدْقٌ» قَلِيلٌ لَا يُقَاسُ عَلَيْهِ.

**تَنْبِيهُ:** تَدُلُّ عَلَى بَعْضِ الْآلَاتِ أَسْمَاءُ جَوَامِدٍ نَحْوُ: قَلَمٌ، جَرَسٌ، سِكِّينٌ وَ... وَ لَا يُطْلَقُ عَلَيْهَا إِسْمُ الْآلَةِ فِي اصْطِلَاحِهِمْ.

### الفصل ٩ فى تقسيم الجامد و المشتق إلى الموصوف و الصفة :

**الْمَوْصُوفُ:** مَا وَضِعَ اسْمًا لِذَاتٍ أَوْ حَدَثٍ فَقَطْ نَحْوُ: «زَيْدٌ»، «أَسَدٌ»، «قَتَلٌ».  
**وَالصِّفَةُ:** مَا وَضِعَ اسْمًا لِذَاتٍ أَوْ حَدَثٍ لِاقْتِرَانِهِمَا بِحَدَثٍ نَحْوُ: «فَاضِلٌ»، «مَفْضُولٌ»، «أَفْضَلُ»، وَ نَحْوُ: «الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ» .

ثُمَّ الْجَوَامِدُ مَوْصُوفَاتٌ كُلُّهَا - إِلَّا مَا يُلْحَقُ مِنْهَا بِالْمُشْتَقِّ وَ سَيَأْتِي - نَحْوُ: زَيْدٌ، جَعْفَرٌ، شَجَرٌ وَ... وَ يَلْحَقُ بِالْجَامِدِ هُنَا مَا تَرَكَ فِيهِ مَعْنَى الْوَصْفِيَّةِ مِنَ الْمُشْتَقَاتِ نَحْوُ: السَّيَّارَةُ بِمَعْنَى الْأَوْتُمبِيلِ وَ الصَّحِيفَةُ بِمَعْنَى الْجَرِيدَةِ وَ كَذَا الْجَرِيدَةُ وَ مِنْ ذَلِكَ مَا اسْتُعْمِلَ عَلَمًا مِنْهَا نَحْوُ: مُحَمَّدٌ، أَحْمَدٌ، قَاسِمٌ، مَنْصُورٌ وَ...

وَالْمُشْتَقَّاتُ صِفَاتٌ - إِلَّا مَا أُلْحِقَ بِالْجَامِدِ مِنْهَا - وَ يَلْحَقُ بِالمُشْتَقِّ هُنَا ثَلَاثَةُ جَوَامِدَ :

١ - المَنْسُوبِ نَحْوُ : «إِيرَانِيَّ»

٢ - المَصْغَرِ نَحْوُ : «رُجَيْلٍ»

٣ - مَا قُصِدَ مِنْهُ مَعْنَى المُشْتَقِّ نَحْوُ : «أَسَدٌ» فِي قَوْلِنَا : «زَيْدٌ أَسَدٌ» أَيْ : شُجَاعٌ وَ مِنْ ذَلِكَ المَصْدَرُ عِنْدَ قَصْدِ المَبَالِغَةِ

نَحْوُ : «زَيْدٌ عَدْلٌ أَوْ تَقَّةٌ» .

**تَنْبِيهُ :** مَا جَاءَ هُنَا مِنَ المَوْصُوفِ وَ الصِّفَةِ غَيْرُ مَا يُبْحَثُ عَنْهُ فِي عِلْمِ النُّحُوِّ فَإِنَّ الوُصْفَ وَ المَوْصُوفَ هُنَاكَ - وَ قَدْ يُعْبَرُ عَنْهُمَا بِالنَّعْتِ وَ المَنْعُوتِ - يُبَيِّنَانِ رَابِطَةً خَاصَّةً بَيْنَ جُزْأَيْنِ مِنْ أَجْزَاءِ الكَلَامِ فَلا تُعْنَوْنَ كَلِمَةً وَحَدَهَا بِأَنَّهَا مَوْصُوفٌ أَوْ صِفَةٌ (أَوْ فَقُلْ نَعْتُ أَوْ مَنْعُوتٌ) أَمَّا هُنَا فَالْوَصْفِيَّةُ وَ المَوْصُوفِيَّةُ عُنْوَانَانِ لِلْكَلِمَاتِ بِالنَّظَرِ إِلَى أَنْفُسِهَا مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنْ نَسَبَةِ كَلِمَةٍ إِلَى شَيْءٍ آخَرَ فِي الكَلَامِ .

## الْمُذَكَّرُ وَالْمُؤَنَّثُ

### الفصل ١ في أقسام المُذَكَّرِ وَالْمُؤَنَّثِ :

الإسْمُ عَلَى نَوْعَيْنِ مُذَكَّرٌ وَ مُؤَنَّثٌ وَ كُلُّ مِنْهُمَا عَلَى قِسْمَيْنِ «حَقِيقِيٌّ» وَ «مَجَازِيٌّ» فَالْحَقِيقِيُّ مَا دَلَّ عَلَى ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى مِنْ الْإِنْسَانِ وَ الْحَيَوَانَاتِ وَ الْمَجَازِيُّ مَا ذَكَرَ أَوْ أُنْثَى مَجَازاً وَ اعْتِبَاراً، فَالْمُذَكَّرُ الْحَقِيقِيُّ نَحْوُ : «رَجُلٌ» وَ «جَمَلٌ» وَ نَحْوِ هِمَا وَ الْمُؤَنَّثُ الْحَقِيقِيُّ نَحْوُ : «إِمْرَأَةٌ» وَ «نَاقَةٌ» وَ نَحْوِ هِمَا، وَ الْمُذَكَّرُ الْمَجَازِيُّ نَحْوُ : «قَلَمٌ» وَ «جِدَارٌ» وَ الْمُؤَنَّثُ الْمَجَازِيُّ نَحْوُ : «دَارٌ» وَ «غُرْفَةٌ» .

← **ثُمَّ الْمُذَكَّرُ عَلَى قِسْمَيْنِ خَاصِّينِ بِهِ :** ١ - مَا يُمَكِّنُ تَأْنِيثَهُ ٢ - مَا لَا يُمَكِّنُ تَأْنِيثَهُ .  
**فَالأَوَّلُ :** [= مَا يُمَكِّنُ تَأْنِيثَهُ ] مِنْهُ : مَا يُؤَنَّثُ بِالتَّاءِ وَ مِنْهُ مَا يُؤَنَّثُ بِالأَلْفِ الْمَقْصُورَةِ وَ مِنْهُ مَا يُؤَنَّثُ بِالأَلْفِ الْمَمْدُودَةِ كَمَا سَيَأْتِي . وَ **الثَّانِي :** (= مَا لَا يُمَكِّنُ تَأْنِيثَهُ ) عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ :

- ١ - مَا لَا مُؤَنَّثَ لَهُ أَصْلاً نَحْوُ : كِتَابٌ، قَلَمٌ وَ ...
- ٢ - مَا لِمُؤَنَّثِهِ لَفْظٌ خَاصٌّ نَحْوُ : أَبٌ، إِبْنٌ، أَخٌ، بَعْلٌ، صِهْرٌ، دِيكٌ، ثَوْرٌ وَ ... فَإِنَّ يَأْزِئُهَا : أُمٌّ، بِنْتُ، أُخْتُ، زَوْجَةٌ، كَنَّةٌ، دَجَاجٌ، بَقْرَةٌ، وَ ...
- ٣ - مَا يُسْتَعْمَلُ لِلْمُذَكَّرِ وَ الْمُؤَنَّثِ عَلَى السَّوَاءِ وَ ذَلِكَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَارِدٍ :

أ) (أَلْفٌ) الْمَصْدَرُ الْمُذَكَّرُ نَحْوُ : «زَيْدٌ عَدْلٌ» وَ «هَيْدٌ عَدْلٌ» .  
 ب) أَكْثَرُ أَوْزَانِ الْمُبَالَغَةِ نَحْوُ : «رَجُلٌ مَنْطِيقٌ» وَ «إِمْرَأَةٌ مَنْطِيقٌ»  
 ج) «فَعُولٌ» بِمَعْنَى الْفَاعِلِ وَ «فَعِيلٌ» بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ نَحْوُ : رَجُلٌ صَبُورٌ وَ إِمْرَأَةٌ صَبُورٌ، رَجُلٌ جَرِيحٌ وَ إِمْرَأَةٌ جَرِيحٌ بِخِلَافِهِمَا إِذَا كَانَ بِالْعَكْسِ مِنْ ذَلِكَ نَحْوُ : رَسُولٌ وَ رَحِيمٌ فَإِنَّهُ يُقَالُ : إِمْرَأَةٌ رَسُولَةٌ وَ أُمٌّ رَحِيمَةٌ<sup>١</sup> .

**تَنْبِيهُ :** الصِّفَاتُ الْخَاصَّةُ بِالأُنْثَى نَحْوُ : «حَائِضٌ» «حَامِلٌ» وَ «مُرْضِعٌ» لَا تُؤَنَّثُ غَالِباً وَ إِنْ جَازَ تَأْنِيثُهَا .

← **وَ الْمُؤَنَّثُ أَيْضاً عَلَى قِسْمَيْنِ - يَخْتَصَّانِ بِهِ - لَفْظِيٌّ وَ مَعْنَوِيٌّ .**  
**اللفظيُّ :** مَا كَانَ فِي آخِرِهِ إِحْدَى عِلَامَاتِ التَّأْنِيثِ وَ هِيَ التَّاءُ الْمَرْبُوطَةُ وَ الأَلْفُ الْمَقْصُورَةُ وَ الأَلْفُ الْمَمْدُودَةُ نَحْوُ :  
 إِمْرَأَةٌ وَ حَبْلِيٌّ وَ حَمْرَاءٌ (= لَفْظِيٌّ حَقِيقِيٌّ) وَ نَحْوُ : تَمْرَةٌ وَ رُجْعِيٌّ وَ صَحْرَاءٌ (= لَفْظِيٌّ مَجَازِيٌّ) .  
**وَ الْمَعْنَوِيُّ :** مَا كَانَ خَالِياً مِنْهَا نَحْوُ : مَرْيَمٌ (= مَعْنَوِيٌّ حَقِيقِيٌّ) وَ نَحْوُ : بَيْتٌ (= مَعْنَوِيٌّ مَجَازِيٌّ) .

<sup>١</sup> . وَ بِخِلَافِ فَعِيلٍ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ أَيْضاً إِذَا جُرِّدَ مِنْ مَعْنَى الْوَصْفِيَّةِ وَ نَزَلَ مَنْزِلَةَ الْإِسْمِ نَحْوُ : وَجْهَةٌ وَ ذَبِيحَةٌ، وَجْهٌ وَ ذَبِيحٌ .

**تَيْمَّةٌ** : الْمُؤَنَّثُ الْمَعْنَوِيُّ قِيَاسِيٌّ فِي مَوَارِدَ وَ سَمَاعِيٌّ فِي أُخْرَى .

← **فَالْقِيَاسِيُّ** فِي أَرْبَعَةِ مَوَارِدَ :

- ١ - الْمُؤَنَّثُ الْحَقِيقِيُّ نَحْوُ : مَرِيَمَ ، زَيْنَبَ ، هِنْدَ ، أُخْتِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ .
- ٢ - أَسْمَاءُ الْبِلَادِ نَحْوُ : قُمْ ، نَجَفَ ، تِهْرَانَ ، إِيْرَانَ وَ ...
- ٣ - أَسْمَاءُ الْأَعْضَاءِ الْمَزْدَوِجَةِ مِنَ الْبُذُنِ نَحْوُ : عَيْنَ ، أُذُنَ ، يَدَ ، رِجْلَ إِلَّا بَعْضَهَا نَحْوُ : خَدَّ وَ مِرْفَقَ وَ حَاجِبَ .
- ٤ - أَسْمَاءُ الرِّيَاحِ نَحْوُ : صَبَا ، شَمَالَ ، جَنُوبَ ، قَبُولَ ، دَبُورَ ، حَاصِبَ وَ ...

← **وَ أَمَّا السَّمَاعِيُّ** فَفِي كَلِمَاتٍ لَا ضَابِطَ لَهَا مِنْهَا : أَرْضُ ، إصْبَعُ ، أَرْنَبُ ، أَفْعَى ، بَثْرُ ، جَحِيمُ ، سَقَرُ ، حَرْبُ ، دَلُو ، دَارُ ، رَحِمُ ، رَحَى ، رِيحُ ، سَبِيلُ ، شَمْسُ ، ضَبْعُ ، عَصَا ، عَيْنُ ، فُلْكَ ، قَوْسُ ، كَأْسُ ، نَارُ ، نَعْلُ ، وَ ...

وَ يُعْرَفُ هَذَا الْقِسْمُ (= الْقِسْمُ السَّمَاعِيُّ) بِجَرَيَانِ أَحْكَامِ الْمُؤَنَّثِ فِيهِ بِأَنْ يُسْنَدَ إِلَيْهِ الْفِعْلُ الْمُؤَنَّثُ أَوْ يُشَارُ إِلَيْهِ بِاسْمِ الْإِشَارَةِ الْمُؤَنَّثِ أَوْ يُوصَفَ بِالْمُؤَنَّثِ أَوْ يُرْجَعَ إِلَيْهِ ضَمِيرُ الْمُؤَنَّثِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ نَحْوُ : «وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» ، «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» ، «فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ» ، «وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَيْيْهَا» وَ ...

**تَنْبِيْهُ** : هُنَاكَ أُمُورٌ يَجُوزُ فِيهَا التَّذْكِيرُ وَ التَّنْأِيثُ كِلَاهُمَا .

← وَ ذَلِكَ قِيَاسِيٌّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَارِدَ :

( ١ ) **عَامَّةُ الْكَلِمَاتِ إِذَا قُصِدَتْ الْفَاطْهُمَا** . فَالتَّذْكِيرُ بِاعْتِبَارِ «الْلَفْظِ» وَ التَّنْأِيثُ بِاعْتِبَارِ «الْكَلِمَةِ» ، تَقُولُ مِثْلًا : «الْلَامُ» أَحَدُ الْحُرُوفِ الْهَجَاءِ أَوْ إِحْدِيْهَا ، «مِنْ» يَأْتِي لِمَعَانٍ أَوْ تَأْتِي ، يَدْخُلُ «كَانَ» عَلَى الْمُبْتَدَأِ وَ الْخَبَرِ أَوْ تَدْخُلُ ، «زَيْدٌ» يَلْحَقُهُ التَّنْوِينُ أَوْ يَلْحَقُهَا .

( ٢ ) **أَسْمَاءُ الْقَبَائِلِ** نَحْوُ : عَادَ وَ ثَمُودَ وَ أَوْسَ وَ خَزْرَجَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ» (٢٣ / الْقَمَرِ) ، وَ قَالَ تَعَالَى : «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» (١٧ / فَصَّلَتْ) فَالتَّذْكِيرُ بِاعْتِبَارِ «الْقَوْمِ» وَ التَّنْأِيثُ بِاعْتِبَارِ «الْقَبِيلَةِ» .

( ٣ ) **أَسْمَاءُ الْأَجْنَاسِ الْجَمْعِيَّةِ** (وَ هِيَ مَا يُفْرَقُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُفْرَدِهِ بِنَاءٍ أَوْ يَاءِ النَّسَبِ فِي مُفْرَدِهِ) نَحْوُ : نَخْلٌ وَ إِفْرَنْجٌ قَالَ تَعَالَى : «كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَّةٍ» (٧ / الْحَاقَّةِ) وَ قَالَ تَعَالَى : «كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْفَعِرٍ» (٢٠ / الْقَمَرِ) . فَالتَّذْكِيرُ بِاعْتِبَارِ الْلَفْظِ وَ التَّنْأِيثُ بِاعْتِبَارِ الْمَعْنَى .

← **وَ سَمَاعِيٌّ** فِي أَسْمَاءِ لَا ضَابِطَ لَهَا ، مِنْهَا : حَالَ ، حَانُوتُ ، خَمْرُ ، دِرْعُ ، ذَهَبُ ، سِكِّينُ ، سَلْمُ ، ضُحَى ، طَرِيقُ ، عَضُدُ ، عِقَابُ ، عَقْرَبُ ، عُنُقُ ، عَنَكَبُوتُ ، فَرَسُ ، قِدْرُ ، كَبِدُ ، لِسَانُ ، مِسْكُ ، مِلْحُ ، مَنَجْنِيقُ ، مَاءُ وَ ...

## الفصل ٢ إسنادُ الفعلِ إلى المؤنثِ :

من أحكامِ المؤنثِ تأنيثُ الفعلِ المُسنَدِ إليه - كما أُشيرَ إليه في الفصلِ السابقِ - وَ ذَلِكَ قَدْ يَجِبُ وَ قَدْ يَجُوزُ، بَيَانُ ذَلِكَ :

يَجِبُ تَأْنِيثُ الْفِعْلِ إِذَا أُسْنِدَ إِلَى الْمُؤنَّثِ الْحَقِيقِيِّ سِوَاءَ كَانَ لَفْظِيًّا نَحْوُ : «إِمْرَأَةً» أَمْ مَعْنَوِيًّا نَحْوُ : «هِنْدٌ» وَ سِوَاءَ أُسْنِدِ الْفِعْلِ إِلَى نَفْسِهِ أَوْ إِلَى ضَمِيرِهِ نَحْوُ «جَاءَتْ إِمْرَأَةٌ وَ ذَهَبَتْ»، «سَأَلَتْ هِنْدٌ وَ أُجِيبَتْ». وَ كَذَا إِذَا أُسْنِدَ إِلَى ضَمِيرِ الْمُؤنَّثِ الْمَجَازِيِّ نَحْوُ «الشَّمْسُ طَلَعَتْ» وَ «الْبَيْتُ امْتَلَأَتْ» وَ نَحْوِ ذَلِكَ. وَ أَمَّا إِذَا أُسْنِدَ إِلَى نَفْسِ الْمُؤنَّثِ الْمَجَازِيِّ - لَا إِلَى ضَمِيرِهِ - فَيَجُوزُ تَأْنِيثُهُ نَحْوُ : «طَلَعَتِ الشَّمْسُ» أَوْ «طَلَعَ الشَّمْسُ».

## تَنْبِيْهَانِ :

١ - إِذَا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَى ظَاهِرِ الْمُؤنَّثِ وَ فَصَلَ بَيْنَهُمَا فَاصِلٌ فَفِي الْمَجَازِيِّ يَحْسُنُ تَدْكِيرُ الْفِعْلِ وَ فِي الْحَقِيقِيِّ يَجُوزُ ذَلِكَ نَحْوُ : طَلَعَ الْيَوْمَ الشَّمْسُ فِي سَاعَةِ كَذَا، وَ «جَاءَ أَوْ جَاءَتْ الْيَوْمَ هِنْدٌ».

٢ - فِي الْجَمْعِ الْمُكْسَرِ وَ الْمُؤنَّثِ السَّالِمِ إِذَا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَى ضَمِيرِ هِمَا جَازَ أَمْرَانِ :

أَلِف) رِعَايَةُ الْمَعْنَى وَ إِرْجَاعُ ضَمِيرِ الْجَمْعِ (الْمُذَكَّرِ أَوْ الْمُؤنَّثِ) إِلَيْهِ. نَحْوُ : الرَّجَالُ جَاءُوا وَ الْمُسْلِمَاتُ جِئْنَ وَ الدُّورُ هَدِمْنَ، «وَ الْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ (٢٢٨ / الْبَقَرَةِ)، «وَ الْعَادِيَاتُ ضَبْحًا... فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا (٤ - ١ / الْعَادِيَاتِ).

ب) رِعَايَةُ اللَّفْظِ وَ إِرْجَاعُ الضَّمِيرِ الْمُفْرَدِ الْمُؤنَّثِ إِلَيْهِ وَ ذَلِكَ بِإِعْتِبَارِ تَأْوِيلِهِ إِلَى الْجَمَاعَةِ تَقُولُ : الرَّجَالُ جَاءَتْ، وَ الْمُؤْمِنَاتُ ذَهَبَتْ، وَ الْفَتَيَاتُ أَمَنْتُ.

وَ إِذَا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَى ظَاهِرِهِمَا وَ جَبَّ فِيهِ الْإِفْرَادُ مَعَ جَوَازِ التَّدْكِيرِ وَ التَّنَائِيثِ تَقُولُ : جَاءَ الرَّجَالُ وَ جَاءَتْ الرَّجَالُ، جَاءَ الْمُسْلِمَاتُ وَ جَاءَتْ الْمُسْلِمَاتُ، مَضَى الْآيَامُ وَ مَضَتْ الْآيَامُ قَالَ تَعَالَى : «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ» (١٢ / الْمُمتَحِنَةِ)، وَ قَالَ تَعَالَى : قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا (١٤ / الْحُجْرَاتِ) <sup>١</sup>.

١. همعُ الهوامع ج ٢، ص ١٧ و جامعُ المُقدّمات ص ٢٦٠.

### الفصل ٣ فى علامات التأنيث و آثارها و مواضعها :

أَلَلَائِمُ الثَّلَاثُ للتأنيث - وَ هِيَ النَّاءُ الْمَرْبُوطَةُ وَ الْأَلْفُ الْمَقْصُورَةُ وَ الْأَلْفُ الْمَمْدُودَةُ كَمَا سَبَقَ - قَدْ تُفِيدُ التَّأْنِيثُ الْحَقِيقِيَّ وَ قَدْ لَا تُفِيدُ بَيَانُ ذَلِكَ :

← النَّاءُ الْمَرْبُوطَةُ تُفِيدُ التَّأْنِيثَ الْحَقِيقِيَّ غَالِبًا فِى خَمْسَةِ مَوَارِدَ :

- ١- إِسْمُ الْفَاعِلِ نَحْوُ : ضَارِبٍ ← ضَارِبَةٍ، مُحْسِنٍ ← مُحْسِنَةٍ .
- ٢- إِسْمُ الْمَفْعُولِ نَحْوُ : مَظْلُومٍ ← مَظْلُومَةٍ، مُؤَدَّبٍ ← مُؤَدَّبَةٍ.
- ٣- الْأَوْزَانُ السَّمَاعِيَّةُ لِلصَّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ نَحْوُ : شَرِيفٍ ← شَرِيفَةٍ، سَيِّدٍ ← سَيِّدَةٍ وَ كَذَا الْقِيَاسِيَّةُ مِنْهَا فِى غَيْرِ الثَّلَاثِيَّ الْمَجْرَدِ نَحْوُ : مُنْقَطِعٍ ← مُنْقَطِعَةٍ.
- ٤- الْمَنْسُوبِ نَحْوُ : إِيرَانِيٍّ ← إِيرَانِيَّةٍ، قُرَشِيٍّ ← قُرَشِيَّةٍ.
- ٥- بَعْضُ الْجَوَامِيدِ نَحْوُ : إِمْرَأَةٍ ← إِمْرَأَةٍ، نَمْرَةٍ ← نَمْرَةٍ وَ لَا ضَابِطَ لِهَذَا الْأَخِيرِ إِلَّا السَّمَاعُ<sup>١</sup>.

← الْأَلْفُ الْمَقْصُورَةُ تُفِيدُ التَّأْنِيثَ الْحَقِيقِيَّ فِى مَوْرِدَيْنِ :

- ١ - أَلْصَفَةُ الَّتِي عَلَى «فَعْلَانٍ» فَإِنَّهَا تُؤْنِثُ عَلَى «فَعْلَى» نَحْوُ : سَكَرَانَ ← سَكَرَى، غَضَبَانَ ← غَضَبَى إِلَّا سِتَّ عَشْرَةَ صِفَةً هِيَ :

- مَنَانٌ (= كَثِيرُ الْمَنِّ وَ الْإِحْسَانِ)
- أَلْيَانٌ (= عَظِيمُ الْأَلِيَّةِ)
- حَبْلَانٌ (= كَثِيرُ الْعَيْظِ)
- خَمَصَانٌ (= دَقِيقُ الْوَسْطِ ضَامِرُ الْبَطْنِ)
- دَخْنَانٌ (= مَا يَعْشَاهُ الدُّخَانُ)
- رِيحَانٌ (= طَيِّبُ الرَّائِحَةِ)
- سَيْفَانٌ (= الرَّجُلُ الطَّوِيلُ)
- سَخْنَانٌ (= أَلْحَارٌ)
- ضَحْيَانٌ (= الَّذِي يَأْكُلُ فِى الضُّحَى)
- صَوْجَانٌ (= أَلشَّدِيدُ الصُّلْبِ مِنَ الدَّوَابِّ)
- عَلَّانٌ (= أَلْجَاهِلُ)
- قَشْوَانٌ (= أَلضَّعِيفُ)
- مَصَّانٌ (= أَللَّئِيمُ)
- مَوْتَانٌ (= مَوْتَانُ الْفُؤَادِ : أَلْبَلِيدُ)
- نَدْمَانٌ (= مَنْ يَنْدَمُ)

<sup>١</sup> . إِفَادَةُ النَّاءِ التَّأْنِيثِ الْحَقِيقِيَّ فِى هَذِهِ الْمَوَارِدِ هُوَ الْغَالِبُ وَ قَدْ لَا يُفِيدُ ذَلِكَ خُصُوصًا فِى إِسْمِ الْمَفْعُولِ نَحْوُ : مَاءٌ جَارِيَةٌ، أَرْضٌ مَعْمُورَةٌ، سُرٌّ مَرْفُوعَةٌ وَ هَكَذَا ...

نَصْران (=نصرانيّ)

فَإِنَّ هَذِهِ تُؤنَّثُ بِالنَّاءِ يُقَالُ : إِمْرَأَةٌ نَدْمَانَةٌ، نَصْرَانَةٌ وَ ...

٢ - أَفْعَلُ التَّفْضِيلُ فَإِنَّهُ يُؤنَّثُ عَلَى «فُعَلِيٍّ» نَحْوُ : أَفْضَلُ ← فُضِّلِي، أَصْغَرَ ← صُغِرِي وَ ...

← وَ الْمَمْدُودَةُ تَفِيدُ التَّأْنِيثَ الْحَقِيقِيَّ فِي مَوْرِدٍ وَاحِدٍ وَ هُوَ الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ الَّتِي تَكُونُ عَلَى «أَفْعَلٍ» فَإِنَّهَا تُؤنَّثُ عَلَى «فُعَلَاءٍ» نَحْوُ : إِخْمَرٌ ← حَمْرَاءُ، أَعْمَى ← عَمِيَاءُ، أَبْلَجٌ ← بُلْجَاءُ.

وَ فِي غَيْرِ مَا مَرَّ إِذَا زِيدَتْ الْعَلَامَاتُ الثَّلَاثُ أَفَادَتْ التَّأْنِيثَ الْمَجَازِيَّ وَ لَا قِيَاسَ لِهَذَا النُّوعِ بَلْ يُعْرَفُ بِالسَّمَاعِ، مِنْهُ : تَمْرَةٌ، ضَرْبَةٌ، عِدَّةٌ، إِقَامَةٌ وَ ... دَعْوَى، بَرْدَى (= نَهْرٌ فِي دِمَشْقٍ)، رُجْعَى، أَرْبَى (= الذَّاهِيَّةُ)، حُبَارَى وَ ... سَرَاءٌ، صَخْرَاءٌ، فُقَهَاءٌ، أَرْبَعَاءٌ، كِبْرِيَاءٌ، عَاشُورَاءٌ، وَ ... نَعَمُ النَّاءِ لَا يَخْلُو مِنْ فَائِدَةٍ أُخْرَى - غَيْرِ التَّأْنِيثِ الْمَجَازِيِّ - غَالِبًا كَكُونِهِ لِبَيَانِ الْوَحْدَةِ نَحْوُ : تَمْرٌ ← تَمْرَةٌ، ضَرْبٌ ← ضَرْبَةٌ أَوْ عَوْضًا عَنِ الْفَاءِ نَحْوُ : وَعَدٌ ← عِدَّةٌ أَوْ عَوْضًا عَنِ الْعَيْنِ نَحْوُ : إِقْوَامٌ ← إِقَامَةٌ أَوْ عَوْضًا عَنِ اللَّامِ نَحْوُ : شَفَهٌ ← شَفَّةٌ أَوْ عَوْضًا عَنِ الزَّائِدِ نَحْوُ : تَبْصِيرٌ ← تَبْصِيرَةٌ أَوْ لِغَيْرِ ذَلِكَ وَ قَدْ لَا يُفِيدُ إِلَّا التَّأْنِيثَ الْمَجَازِيَّ نَحْوُ : غُرْفَةٌ وَ عِمَامَةٌ ...

**تَنْبِيهُ وَ تَيَمُّهُ :** إِنَّ النَّاءَ وَ الْأَلْفَ - بِنُوعِيهِ - لَا تَفِيدَانِ التَّأْنِيثَ إِلَّا عِنْدَ زِيَادَتِهِمَا وَ أَمَا إِنْ كَانَتَا أُصْلِيَّتَيْنِ أَوْ بِحُكْمِ الْأُصْلِيَّةِ فَلَا تُؤنَّثَانِ الْكَلِمَةَ أَى تَأْنِيثٍ فَلْيُعْلَمَ هُنَا مَوَارِدُ أُصْلِيَّةِ هَذِهِ الْحُرُوفِ وَ مَوَارِدُ مَا تَكُونُ الزَّائِدَةُ بِحُكْمِ الْأُصْلِيَّةِ :

← النَّاءُ أُصْلِيَّةٌ فِي كَلِمَاتٍ مَعْدُودَةٍ تُعْرَفُ بِالسَّمَاعِ نَحْوُ : وَفَّتْ، سَبَّتْ وَ ... وَ تَلَحَّقُ بِهَا - وَ تَكُونُ بِحُكْمِهَا فِي عَدَمِ إِفَادَةِ التَّأْنِيثِ مُطْلَقًا - النَّاءُ الزَّائِدَةُ فِي الْمُدَكَّرِ الْحَقِيقِيِّ نَحْوُ : طَلْحَةٌ، مُعَاوِيَةٌ وَ مَا زِيدَتْ لِبَيَانِ الْمُبَالَغَةِ نَحْوُ : رَاوِيَةٌ (= مَنْ كَثُرَتْ رِوَايَتُهُ) أَوْ لِتَأْكِيدِ الْمُبَالَغَةِ نَحْوُ : عَلَامَةٌ وَ فَهَامَةٌ .

← الْأَلْفُ الْمَقْصُورَةُ أُصْلِيَّةٌ فِي النَّاقِصِ نَحْوُ : رَحَى، رِضَا، مَرْمَى وَ ... وَ تَلَحَّقُ بِهَا الزَّائِدَةُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَارِدَ :

١ - أَلْزَائِدَةُ فِي الْمُدَكَّرِ الْحَقِيقِيِّ نَحْوُ : مُوسَى .

٢ - مَا زِيدَتْ سَادِسَةً نَحْوُ : قَبْعَثَرَى (بِكَسْرِ الْقَافِ وَ فَتْحِهِ : الْقَوِيُّ مِنَ الْإِبِلِ) .

٣ - الَّتِي زِيدَتْ لِلإِلْحَاقِ وَ مَعْنَى الإِلْحَاقِ يَأْتِي فِي مَحَلِّهِ نَحْوُ : أَرطَى (= شَجَرَ يَشْبَهُ ثَمْرَهُ الْعُنَابِ) .

← الْأَلْفُ الْمَمْدُودَةُ أُصْلِيَّةٌ فِي مَهْمُوزِ اللَّامِ وَ مُعْتَلِّهِ نَحْوُ : قَرَاءٌ، سَمَاءٌ، إِنْاءٌ، دُعَاءٌ، إِعْطَاءٌ وَ ... وَ تَلَحَّقُ بِهَا الزَّائِدَةُ فِي مَوْرِدَيْنِ :

١ - مَا زِيدَتْ فِي الْمُدَكَّرِ الْحَقِيقِيِّ نَحْوُ : زَكَرِيَاءُ .

٢ - مَا زِيدَتْ لِلإِلْحَاقِ نَحْوُ : جِرْبَاءُ (= دُوبِيَّةٌ تَتَلَوَّنُ فِي الشَّمْسِ أَلْوَانًا مُخْتَلِفَةً يُضْرَبُ بِهَا الْمَثَلُ فِي التَّقْلِبِ) .

١ . إِنْ عَدِمَ إِفَادَةُ الزَّائِدَةِ الْمُحَقَّقَةَ بِالْأُصْلِيَّةِ أَى تَأْنِيثَهُ هُوَ رَأَى الْمُحَقِّقُ رَضِيَ الدِّينَ الأَسْتَرَابَادِيَّ رَجَمَهُ اللهُ فَإِنَّهُ يَقُولُ : النَّاءُ وَ الْأَلْفُ فِي هَذِهِ الْمَوَارِدِ وَإِنْ يُقَالُ لِهَما تاءُ التَّأْنِيثِ وَ الْفَاءُ إِلا أَنَّهُما لَا يُفِيدَانِ أَى تَأْنِيثٍ .

وَ يُرَى بَعْضَ الْمُعَاوَرِينَ - وَ هُوَ الْمُحَقِّقُ عَبَّاسُ حَسَنٌ فِي النُّحُوِّ الْوَاوِي ج ٤، ص ٤٣٨ - أَنَّهُما فِي هَذِهِ الْمَوَارِدِ تَفِيدَانِ التَّأْنِيثَ اللَّفْظِيَّ فَيَجُوزُ فِي الْكَلِمَةِ الْمُشْتَمَلَةِ عَلَيْهَا وَجْهَانِ : رِعَايَةُ اللَّفْظِ وَ رِعَايَةُ الْمَعْنَى وَ الْأَوَّلُ عِنْدَهُ أَحْسَنُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْحَالَاتِ .

## المتصرف وغير المتصرف

الاسم على قسمين متصرف وغير متصرف.

**المتصرف** : ما يُننى ويجمع ويصغر وينسب إليه نحو : **أسد** ← أسدان، أسود، أسيد، أسدي. **وغير المتصرف** :

ما لا يعرضه هذه الحالات<sup>١</sup>. فلنبحث عن هذه الحالات الأربعة وكيفيتها وأحكامها :

### الفصل ١ المثنى :

**المثنى** : ما دل على فردين من أفراد جنسه بزيادة في آخره، وتثنية الكلمة، هي إلحاق علامة المثنى بآخرها. وعلامة المثنى هي الألف والنون المكسورة أو الياء المفتوح ما قبلها مع النون المكسورة نحو : «رجلان» و «مرأتين». فلا يكون «حسين» مثنى لأن النون فيه أصلية ولا يكون «إثنين» مثنى لأن ياءه أصلية ولا يكون «بحرين» مثنى لأنه لا يدل على فردين (بحر و بحر).

ثم كيفية صوغ المثنى في الموارد المختلفة هكذا :

← **الصحيح** و **شبهه** تلحق بآخرهما علامة المثنى نحو : أسدان و ظبيان و كذا **المنقوص** الذي لم تحذف لامه نحو : الهادي ← الهاديان.

← **و المنقوص** المحذوف اللام يرد لامه عند التثنية نحو : هادي ← هاديان، مهتدي ← مهتديان.  
← **و المقصور** إن كان ثلاثياً أو كانت ألفه منقلبة عن واوردت ألفه إلى أصلها نحو : العصا ← العصوان و العصورين، الربا ← الربوان و الربوين، و... وإلا قلبت ياء نحو : الفتى ← الفتيان، المصطفى ← المصطفيان، المستشفى ← المستشفيان.

← **و المقصور** المحذوف لامه للتقاء الساكنين يرد لامه عند التثنية نحو : عصا (بالتنوين) ← عصوان، فتى ← فتيان.

← **و الممدود** إن كانت همزته أصلية - أي كان الممدود كلمة ميموزة اللام - بقيت على حالها وإن كانت للتأنيث قلبت واو وإن كانت منقلبة أو مزيده للإلحاق جاز فيها وجهان : إبقاؤها على حالها وقلبها واواً نحو : قرأ ← قراءان، حمراء ← حمراوان، دعاء ← دعاءان و دعاوان، وإهداء ← إهداءان و إهداوان، علباء ← علباءان و علباوان<sup>٣</sup>.

<sup>١</sup> إن لم يعرضه شيء من هذه الحالات يقال له : غير المتصرف مطلقاً وإن عرّضه بعضها دون بعض يقال له المتصرف بالنسبة إلى ذلك البعض وغير المتصرف بالنسبة

إلى الآخر.

<sup>٢</sup> المراد من الثلاثي هنا وفي الأبحاث التالية ما كان له ثلاثة أحرف و من فوق الثلاثي ما كان خروفيه أكثر أصلياً كان الجميع أم لم يكن.

<sup>٣</sup> المراد من الأصلي هنا أخص مما مر في المبحث السابق.



← **وَ الثَّلَاثِيُّ المَحذُوفُ لَامُهُ**، إِنْ لَمْ يُعَوِّضْ عَنْهُ بِشَيْءٍ وَ بَقِيَ ثُنَائِيًّا رُدَّ لَامُهُ عِنْدَ التَّثْنِيَةِ نَحْوُ : أَب ← أَبَوَانِ، أَخ ← أَخَوَانِ إِلَّا «بَدَ» وَ «فَمَ» فَإِنَّ المَحذُوفَ مِنْهُمَا لَا يُرَدُّ نَحْوُ : يَد ← يَدَانِ، فَم ← فَمَانِ وَ كَذَلِكَ «دَم» عَلَى الأَصَحِّ وَ إِنْ عَوِّضَ عَنِ اللّٰمِ بِشَيْءٍ ثَنَّى كَمَا هُوَ نَحْوُ : سَنَةٌ ← سَنَتَانِ، إِسْم ← إِسْمَانِ، وَ ...  
 ← **وَ المَرْكَبُ الإِضَافِيُّ** يُثَنَّى جُزْؤُهُ الأَوَّلُ نَحْوُ : عَبْدُ اللّٰهِ ← «عَبْدَا اللّٰهِ» وَ «عَبْدَى اللّٰهِ» وَ أَمَّا المَرْجِيُّ وَ الإِسْنَادِيُّ فَيُضَافُ إِلَيْهِمَا «ذَوَا» أَوْ «ذَوَى» فِي المَذَكَّرِ وَ «ذَوَاتَا» أَوْ «ذَوَاتِي» فِي المُوْنَّثِ نَحْوُ : سَيِّبَوِيهِ ← «ذَوَا أَوْ ذَوَى سَيِّبَوِيهِ»، تَأَبَّطَ ← «شَرًّا ذَوَا أَوْ ذَوَى تَأَبَّطَ شَرًّا».

**تَنْبِيهُ :** الحِقَّتْ بِالمُثَنَّى **خَمْسُ** كَلِمَاتٍ هِيَ : **إِثْنَانِ**، **إِثْنَانِ**، **ثِنْتَانِ**، **كِلا**، **كِلا** فَإِنَّ هَذِهِ لَيْسَتْ بِمُثَنِّيَّاتٍ لِعَدَمِ انطِبَاقِ حَدِّ المُثَنَّى عَلَيْهَا وَ إِنْ وافَقَتْهُ فِي الصُّورَةِ وَ المَعْنَى .

**تَبَيُّهُ :** قَدْ يُقْصَدُ مِنَ المُثَنَّى **أَفْرَادٌ كَثِيرَةٌ** كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «ثُمَّ ارْجِعِ البَصَرَ كَرَّتَيْنِ» (٤ / المُلْكِ)، أَيْ كَرَاتٍ وَ نَحْوُ : «لَبِيكَ» وَ «سَعْدِيكَ». وَ ذَلِكَ لِأَنَّ المُثَنَّى فِي حُكْمِ المُكْرَرِ وَ المُكْرَرُ قَدْ يُفِيدُ الكَثْرَةَ نَحْوُ : «كَلَّا إِذَا دَكَتِ الأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ المُلْكُ **صَفًّا صَفًّا**» (٢١ وَ ٢٢ / الفَجْرِ).

## الفصل ٢ أَلْجَمُ :

**أَلْجَمُ :** مَا دَلَّ عَلَى أَكْثَرَ مِنْ إِثْنَيْنِ بِزِيَادَةٍ فِي آخِرِهِ أَوْ تَكَسَّرَ بِنَاءٍ مُفْرَدِهِ وَ هُوَ عَلَى **ثَلَاثَةِ** أَقْسَامٍ :

١ - **جَمْعُ المَذَكَّرِ السَّالِمِ** ٢ - **جَمْعُ المُوْنَّثِ السَّالِمِ** ٣ - **جَمْعُ المُكْسَرِ** . هَذَا وَ الكَلَامُ فِي بَيَانِ أَقْسَامِ الجَمْعِ وَ مَا يَتَعَلَّقُ بِهِ فِي أبحاث :

### أَلْبَحْثُ ١- جَمْعُ المَذَكَّرِ السَّالِمِ :

عَلَامَتُهُ وَ أَوْ مَضْمُونُ مَا قَبْلَهَا مَعَ نُونٍ مَفْتُوحَةٍ أَوْ يَاءٍ مَكْسُورٍ مَا قَبْلَهَا مَعَ نُونٍ مَفْتُوحَةٍ فِي آخِرِ المَفْرَدِ نَحْوُ : مُسْلِم ← **مُسْلِمُونَ**، مُسْلِمِينَ وَ يُشْتَرَطُ فِي المَفْرَدِ الَّذِي يُجْمَعُ هَذَا الجَمْعُ ثَلَاثَةُ شُرُوطٍ :

١ - أَنْ يَكُونَ مَذَكَّرًا خَالِيًا عَنِ التَّاءِ ٢ - أَنْ يَكُونَ اسْمًا لِذِي عَقْلِ ٣ - أَنْ يَكُونَ مِمَّا يُؤْنَثُ بِالتَّاءِ إِنْ كَانَ وَصْفًا، أَوْ يَكُونَ عِلْمًا إِنْ كَانَ مَوْصُوفًا<sup>١</sup> .

فَعَلَى هَذَا لَا يُجْمَعُ جَمْعُ المَذَكَّرِ السَّالِمِ نَحْوُ : «هِنْدٌ» وَ «ضَارِبَةٌ» لِأَنَّوَتَهُ وَ لَا نَحْوُ : «طَلْحَةٌ» وَ «عَلَامَةٌ» لِإِخْتِرَانِ بِالتَّاءِ وَ لَا نَحْوُ : «كَلْبٌ» وَ «صَاهِلٌ» لِكُونِهِمَا إِسْمَيْنِ لِغَيْرِ ذِي العَقْلِ وَ لَا نَحْوُ : «غَضَبَانِ» وَ «أَحْمَرٌ» لِكُونِهِ صِفَةً تُؤْنَثُ بِغَيْرِ التَّاءِ وَ لَا نَحْوُ : «رَجُلٌ» وَ «غَلَامٌ» إِذْ لَيْسَا بِعِلْمٍ . هَذَا وَ يُسْتثنَى مِنَ الشَّرْطِ الثَّلَاثِ أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ فَإِنَّهُ يُجْمَعُ هَذَا الجَمْعُ مَعَ تَأْنِيهِ بِالأَلْفِ .

<sup>١</sup> . **العَلْمُ** مَا وُضِعَ لِوَجْهِ بَعِيْنِهِ . فَلَا يُثَنَّى وَ لَا يُجْمَعُ إِلا إِذَا نُكِرَ وَ سَيَأْتِي لِذَلِكَ فَضْلُ تَوْضِيحِ .

ثُمَّ الْمَنْقُوصُ تُحذفُ ياءُهُ عِنْدَ الْجَمْعِ نَحْوُ : أَلْهَادِي ← أَلْهَادُونَ وَ أَلْهَادِيْنَ ، أَلْمُهْتَدِي ← أَلْمُهْتَدُونَ أَلْمُهْتَدِيْنَ وَ كَذَلِكَ أَلْفُ الْمَقْصُورِ نَحْوُ : أَلْمُصْطَفِي ← أَلْمُصْطَفُونَ وَ أَلْمُصْطَفِيْنَ ، مُوسَى ← مُوسُونَ وَ مُوسِيْنَ . وَ أَمَّا الْمَمْدُودُ فَحُكْمُهُ مَا سَبَقَ فِي التَّنْيَةِ نَحْوُ : وَضَاء ← وَضَاوُونَ وَ وَضَائِيْنَ ، فَرَاء ← فَرَاوُونَ وَ فَرَائِيْنَ ، فَرَاوُونَ وَ فَرَاوِيْنَ . وَ الْمَرْكَبُ مُطْلَقاً يُجْمَعُ بِإِضَافَةِ «دَوُو» أَوْ «دَوِي» إِلَيْهِ نَحْوُ : «دَوُو عَبْدِ اللَّهِ»، «دَوُو سَيِّبِيهِ»، «دَوُو تَأْبَطَ شَرّاً».

**تَيْمَّة :** أَلْحِقَتْ بِجَمْعِ الْمَذْكَرِ السَّالِمِ عِدَّةُ كَلِمَاتٍ مِنْهَا :

«عَلِيُونَ» (الْعَلِيُّ : أَلْعَلُو وَ عَلِيُونَ إِسْمٌ لِأَعْلَى الْجَنَّةِ مُفْرَدٌ)  
«عَالَمُونَ» (مَعْنَاهُ الْعَالَمُ كَمَا قِيلَ فَهُوَ بِمَعْنَى الْخَلْقِ كُلِّهِ ، وَ قِيلَ مَعْنَاهُ الْعُقَلَاءُ مِنَ الْخَلَائِقِ ، فَلَا مُفْرَدَ لَهُ فِي شَيْءٍ مِنْ

(الْمَعْنِيَيْنِ)

«عِشْرُونَ» إِلَى «تِسْعِينَ»

«أُولُو» (بِمَعْنَى أَصْحَابٍ وَ لَا مُفْرَدَ لَهُ)

«أَرْضُونَ» (جَمْعُ أَرْضٍ وَ هِيَ مُؤَنَّثٌ)

«سِنُونَ» (جَمْعُ سَنَةٍ وَ هِيَ أَيْضاً مُؤَنَّثٌ)

«بَابُ سِنُونَ» (وَ هِيَ كَلِمَاتٌ ثَلَاثِيَّةٌ حُذِفَتْ لَامُهَا وَ عُوْضَتْ عَنْهَا تَاءُ التَّانِيثِ وَ لَمْ يُجْمَعْ جَمْعَ التَّكْسِيرِ) نَحْوُ : «عِضَّة» بِمَعْنَى الْكِذْبِ أَوْ التَّفْرِيقِ فَعَلَى الْأَوَّلِ أَصْلُهَا «عِضَةٌ» وَ عَلَى الثَّانِي أَصْلُهَا «عِضْوٌ» وَ نَحْوُ : «عِزَّة» بِمَعْنَى الْفِرْقَةِ مِنَ النَّاسِ أَصْلُهَا «عِزِيٌّ» وَ نَحْوُ : «ثَبَّة» بِمَعْنَى الْجَمَاعَةِ أَصْلُهَا «ثَبِيٌّ» فَتَجْمَعُ هَذِهِ عَلَى : «عِضُونَ» ، «عِزُونَ» ، «ثَبُونَ» فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ نَحْوُ : «يَدٌ» وَ لَا نَحْوُ : «زِنَةٌ» وَ لَا نَحْوُ : «شَفَّةٌ» وَ «شَاةٌ» لِعَدَمِ التَّعْوِيضِ فِي الْأَوَّلِي وَ كَوْنِ التَّعْوِيضِ عَنِ الْفَاءِ فِي الثَّانِيَّةِ وَ وُجُودِ جَمْعِ التَّكْسِيرِ فِي الثَّلَاثَةِ (شَفَّةٌ ← شِفَاهُ ، شَاةٌ ← شِيَاةٌ) . وَ مِنَ الْمُحَقَّاتِ :

«أَهْلُونَ» (جَمْعُ أَهْلٍ وَ لَيْسَ عِلْمًا)

«بَنُونَ» (جَمْعُ بِنٍ وَ هُوَ أَيْضاً غَيْرُ عِلْمٍ).

وَ إِنَّمَا أَلْحِقَتْ هَذِهِ الْكَلِمَاتُ بِالْجَمْعِ لِأَنَّ فِيهَا عِلَامَةَ الْجَمْعِ دُونَ حَدِّهِ أَوْ شُرُوطِهِ.

**الْبَحْثُ ٢ - جَمْعُ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ :**

عِلَامَةُ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ أَلْفٌ وَ تَاءٌ زَائِدَتَانِ فِي آخِرِ الْمُفْرَدِ نَحْوُ : «ضَارِبَاتٌ». وَ يُجْمَعُ بِهَذَا الْجَمْعِ أَرْبَعَةُ أُمُورٍ :

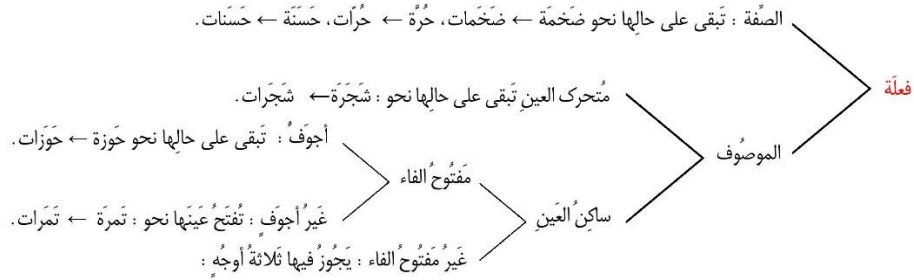
١ - عِلْمُ الْمُؤَنَّثِ نَحْوُ : هِنْدٌ ← هِنْدَاتٌ .

٢ - مَا فِيهِ تَاءُ التَّانِيثِ وَ إِنْ كَانَ مُذْكَراً وَ يُحذفُ مِنْهُ التَّاءُ عِنْدَ الْجَمْعِ نَحْوُ : ضَارِبَةٌ ← ضَارِبَاتٌ ، طَلْحَةٌ ← طَلْحَاتٌ ، ثَمَرَةٌ ← ثَمَرَاتٌ وَ يُسْتَنَى مِنْ ذَلِكَ عِدَّةُ كَلِمَاتٍ مِنْهَا : شَفَّةٌ ، شَاةٌ ، أَمَةٌ ، إِمْرَأَةٌ ، أُمَّةٌ ، مِلَّةٌ .

٣ - مَا فِي آخِرِهِ أَلْفُ التَّانِيثِ وَ حُكْمُ الْأَلْفِ هُنَا حُكْمُهَا فِي التَّنْيَةِ نَحْوُ : حُبْلِيٌّ ← حُبْلِيَّاتٌ ، صَحْرَاءٌ ← صَحْرَاوَاتٌ . وَ يُسْتَنَى مِنْ ذَلِكَ - عِنْدَ غَيْرِ الْكُوفِيِّينَ - «فَعْلِيٌّ» مُؤَنَّثٌ «فَعْلَانٌ» نَحْوُ : «سَكْرِيٌّ» مُؤَنَّثٌ «سَكْرَانٌ» وَ «فَعْلَاءٌ» مُؤَنَّثٌ «أَفْعَلٌ» نَحْوُ : حَمْرَاءٌ مُؤَنَّثٌ «أَحْمَرٌ» .

٤- **الْمُدَكَّرُ غَيْرُ الْعَاقِلِ إِذَا كَانَ وَصْفًا نَحْوُ** : راسى ← راسيبات. مَطْبُوعٌ ← مَطْبُوعَات، جَمِيلٌ ← جَمِيلَات، إلهيَّ ← إلهيَّات، ذُرَيْهِم ← ذُرَيْهِمَات. وَ كَذَا إِذَا كَانَ مَوْصُوفًا بِصُورَةِ الْمَصْدَرِ بِشَرْطِ أَنْ يَزِيدَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ نَحْوُ : سُوَالٌ ← سُوَالَات، إِمْتِحَانٌ ← إِمْتِحَانَات<sup>١</sup>.

وَمِمَّا يَجِبُ التَّنْبِيهُ لَهُ حَالُ الْأِسْمِ الثَّلَاثِيِّ الْمُخْتَوِّمِ بِالتَّاءِ عِنْدَ جَمْعِهِ جَمَعَ السَّلَامَةِ وَ نُبِّنُهُ بِالْجَدْوَلِ فَتَنَّبَهُ :



- ١- إبقاء العين على حالها نحو : حِنْطَةٌ ← حِنْطَات، جُمَلَةٌ ← جُمَلَات.
  - ٢- إتباع العين للفاء نحو : حِنْطَات وَ جُمَلَات.
  - ٣- فتح العين نحو : حِنْطَات وَ جُمَلَات.
- وَلَهُمْ كَلِمَاتٌ جُمِعَتْ عَلَى خِلَافِ الْقِيَاسِ مِنْهَا بِنْتُ ← بَنَات، وَ الْقِيَاسُ بِنْتَات، أُخْتُ ← أُخَوَات، وَ الْقِيَاسُ أُخْتَات، أُمٌ ← أُمَهَات وَ الْقِيَاسُ أُمَات وَ وَرَدَتْ أُمَاتٌ أَيْضاً .

**تنبيه :** أَلْحِقَتْ بِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّلَامِ **أُولَات** (= صاحبات) وَ **أذرعَات** (= إسمُ قَرْيَةٍ بِالشَّامِ) وَ نَحْوُهُ وَ **عَرَفَات** (= بِنَاءٌ عَلَى كَوْنِهِ مُفْرَدًا لَا جَمْعًا لِعَرَفَةٍ) فَإِنَّ الْأَوَّلَ لَا مُفْرَدَ لَهُ مِنْ لَفْظِهِ وَ مُفْرَدُهُ مِنْ مَعْنَاهُ «ذَات» بِمَعْنَى صَاحِبَةٍ وَ الثَّانِي مُفْرَدٌ رَأْسًا وَ كَذَا الثَّلَاثُ.

**تذكُّر :** يُقَالُ لِهَذَيْنِ النُّوعَيْنِ مِنَ الْجَمْعِ «السَّلَامِ» أَوْ «المُصَحَّحِ» وَ ذَلِكَ لِسَلَامَةِ بِنَاءِ الْمُفْرَدِ فِيهِمَا فِي الْغَالِبِ - بِخِلَافِ الْقِسْمِ الْآتِي - .

### البَحْثُ ٣ - الْجَمْعُ الْمُكْسَرُ :

**الْجَمْعُ الْمُكْسَرُ :** مَا دَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ فَاكْتَرَبُوزْنِهِ وَ يَتَكَسَّرُ فِيهِ بِنَاءُ الْمُفْرَدِ بِتَغْيِيرِ حَرَكَاتِ حُرُوفِهِ أَوْ نُقْصَانِ الْحُرُوفِ أَوْ زِيَادَتِهَا كَمَا سَيَأْتِي .

أَوْزَانُ جَمْعِ التَّكْسِيرِ كَثِيرَةٌ تَبْلُغُ أَرْبَعِينَ<sup>٢</sup> وَزناً مِنْهَا الْأَوْزَانُ الْمُطْرَدَةُ وَ نُبِّنُهَا هُنَا وَ مِنْهَا غَيْرُ الْمُطْرَدَةِ الَّتِي لَا سَبِيلَ إِلَى مَعْرِفَتِهَا إِلَّا الرُّجُوعُ إِلَى الْمَعَاجِمِ اللُّغَوِيَّةِ<sup>٣</sup>.

١ . أنظر النحو الوافي ج ١، ص ١٧٠ و همع الهوامع ج ١، ص ٢٢.

٢ . أنظر علوم التريية ص ٤١٩ .

٣ . الإطراد في جمع المكسر هو أغلبية جمع وزن مفرد على وزن جمع بحيث يكون المنخلف عنه كالشاذ.

وَ فِيمَا يَلِي بَيَانُ صَيِّغِ الْمُطَّرَدَةِ - أَى الْأَوْزَانِ الْمَشْهُورَةِ - فَاحْفَظْهَا :

← **الثلاثيُّ المُجرَّدُ** إن كانَ مَوْصُوفًا أَطْرَدَ جَمَعُهُ عَلَى «أَفْعَالٍ» إِلاَّ وَزَنَيْنِ هُمَا **فَعَلَ** وَ **فَعُلَ** ، يُجْمَعُ الْأَوَّلُ عَلَى «فُعُولٍ» نَحْوُ: **فَلَسَ** ← **فُلُوسٌ** وَ الثَّانِي عَلَى «فِعْلَانٍ» نَحْوُ: **صُرِدَ** ← **صِرْدَانٌ** وَ الْبَوَاقِي عَلَى الْقِيَاسِ نَحْوُ: **فَرَسَ** ← **أَفْرَاسٌ** ، كَيْفَ ← **أَكْتَفَى** ، **عَضُدٌ** ← **أَعْضَادٌ** ، **جَبْرٌ** ← **أَحْبَارٌ** ، **عَنْبٌ** ← **أَعْنَابٌ** ، **إِبِلٌ** ← **أَبَالٌ** ، **قُقُلٌ** ← **أَقْفَالٌ** ، **عُنُقٌ** ← **أَعْنَاقٌ** .  
وَ إن كانَ صِغَةً **فَفَعَلَ** وَ **فَعَلَّ** وَ **فَعَّلَ** إِطْرَدَ جَمَعُهُمَا عَلَى «فِعَالٍ» نَحْوُ: **صَعَبٌ** ← **صِعَابٌ** ، **حَسَنٌ** ← **حِسَانٌ** وَ **فَعِلَ** وَ **فَعُلَ** وَ **فَعِلَ** وَ **فَعُلَ** عَلَى «أَفْعَالٍ» كَمَا لَوْ كَانَتْ مَوْصُوفَاتٍ نَحْوُ **نَكِدٌ** ← **أُنْكَادٌ** ، **يَقْظُ** ← **أَيْقَاطٌ** ، **جِلْفٌ** ← **أَجْلَافٌ** ، **حُرٌّ** ← **أَحْرَارٌ** ، **جُنُبٌ** ← **أَجْنَابٌ** وَ لَا إِطْرَادَ فِي الْبَوَاقِي .

← وَ **أَمَّا الثَّلاثيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ** فَإِن كَانَ الزَّائِدُ فِيهِ مَدَّةً قَبْلَ اللَّامِ وَ كَانَ مَوْصُوفًا إِطْرَدَ جَمَعُهُ عَلَى «أَفْعَلَةٍ» نَحْوُ: زَمَانٌ ← **أَزْمِنَةٌ** ، **عَمُودٌ** ← **أَعْمِدَةٌ** ، **رَغِيفٌ** ← **أَرْغِفَةٌ** وَ لَا إِطْرَادَ لِجَمْعِهِ إِذْ كَانَ وَصْفًا نَحْوُ: **جَبَانٌ** ← **جُبْنَاءٌ** ، **جَوَادٌ** ← **جِيَادٌ** ، **شُجَاعٌ** ← **شَجَعَانٌ** ، **شَرِيفٌ** ← **أَشْرَافٌ** . إِلاَّ مَا كَانَ مِنْهُ عَلَى «فَعِيلٍ» أَلْدَالٌ عَلَى **بَلِيَّةٍ** فَيَطْرَدُ جَمَعُهُ عَلَى «فَعْلَى» نَحْوُ: **قَتِيلٌ** ← **قَتْلَى** ، **جَرِيحٌ** ← **جَرَحَى** ، **مَرِيضٌ** ← **مَرَضَى** . وَ مِثْلُ **فَعِيلٍ** كُلُّ وَصْفٍ دَلَّ عَلَى هَذَا الْمَعْنَى نَحْوُ: **زَمِنٌ** ← **زَمْنَى** ، **هَالِكٌ** ← **هَلَكَى** ، **مَيِّتٌ** ← **مَوْتَى** ، **أَحْمَقٌ** ← **حَمَقَى** ، **سَكْرَانٌ** ← **سَكَرَى** .  
هَذَا إِذَا تَجَرَّدَ عَنْ تَاءِ الثَّانِيَةِ فَإِنِ اشْتَمَلَ عَلَيْهَا إِطْرَدَ جَمَعُهُ عَلَى «فَعَائِلٍ» نَحْوُ: **رِسَالَةٌ** ← **رَسَائِلٌ** ، **صَحِيفَةٌ** ← **صَحَائِفٌ** .

ثُمَّ الْإِطْرَادُ فِي الْأَوْزَانِ الْأُخْرَى مِنَ الثَّلاثِيِّ الْمَزِيدِ فِيهِ هَكَذَا :

**فَعَلَةٌ** تَجْمَعُ عَلَى «فِعَالٍ» نَحْوُ: **قَصَعَةٌ** ← **قِصَاعٌ** وَ **فِعْلَةٌ** تَجْمَعُ عَلَى «فِعَلٍ» نَحْوُ: **قِطْعَةٌ** ← **قِطَعٌ** وَ **فَعْلَةٌ** تَجْمَعُ عَلَى «فَعْلٍ» نَحْوُ: **جُمْلَةٌ** ← **جُمَلٌ** وَ لَا فَرْقَ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ بَيْنَ كَوْنِ الْمُفْرَدِ وَصْفًا أَوْ مَوْصُوفًا .

**فَاعِلٌ** إِنْ كَانَ مَوْصُوفًا يُجْمَعُ عَلَى «فَوَاعِلٍ» نَحْوُ: **خَاتِمٌ** ← **خَوَاتِمٌ** ، **دَانِقٌ** ← **دَوَانِقٌ** وَ إِنْ كَانَ صِغَةً جُمِعَ عَلَى «فُعَالٍ» وَ «فُعَلٍ» وَ «فَعْلَةٍ» أَوْ بَعْضُ هَذِهِ الثَّلَاثَةِ نَحْوُ: **جَاهِلٌ** ← **جُهَالٌ** ، **جُهْلٌ** ، **جَهْلَةٌ** وَ **كَافِرٌ** ← **كُفَّارٌ** ، **كُفْرَةٌ** . هَذَا فِيمَا صَحَّ لِأَمِّهِ فَإِنِ اعْتَلَّ اللَّامُ جُمِعَ عَلَى «فُعَلَةٍ» نَحْوُ: **قَاضِيٌ** ← **قُضَاةٌ** ، **دَاعِيٌ** ← **دُعَاةٌ** .

**فَاعِلَةٌ** تَجْمَعُ عَلَى «فَوَاعِلٍ» وَصْفًا كَانَتْ أَوْ مَوْصُوفًا نَحْوُ: **كَائِبَةٌ** (= إِسْمٌ لِمَا بَيْنَ كَتِفَيْ الْفَرَسِ) ← **كَوَاتِبٌ** ، **ضَارِبَةٌ** ← **ضَوَارِبٌ** ، وَ فِي حُكْمِهَا **حَامِلٌ** ← **حَوَامِلٌ** ، **حَائِضٌ** ← **حَوَائِضٌ** .

**أَفْعَلٌ** إِنْ كَانَ صِغَةً مُشَبَّهَةً جُمِعَ عَلَى «فُعَلٍ» نَحْوُ: **أَخْضَرٌ** ← **خُضْرٌ** وَ إِنْ كَانَ لِلتَّفْضِيلِ جُمِعَ عَلَى «أَفَاعِلٍ» نَحْوُ: **أَفْضَلٌ** ← **أَفْضَالٌ** .

**فُعْلَى** إِنْ كَانَ لِلتَّفْضِيلِ جُمِعَ عَلَى «فُعَلٍ» نَحْوُ: **كُبْرَى** ← **كُبْرٌ** وَ إِلاَّ جُمِعَ عَلَى «فَعَالَى» نَحْوُ: **خُنْشَى** ← **خُنَاتَى** .

فَعَلَىٰ إِنْ كَانَ مُؤَنَّنًا لِفَعْلَانِ جُمِعَ عَلَى «فِعَالٍ» نَحْوُ: عَطَشَىٰ ← عِطَاشٌ وَإِلَّا جُمِعَ عَلَى «فَعَالِيٍّ» وَ «فَعَالِيٍّ» نَحْوُ: فَتَوَىٰ ← فَتَاوَىٰ وَ فَتَاوَىٰ.

فِعْلَاءٍ إِنْ كَانَ صِفَةً مُسَبَّهَةً جُمِعَ عَلَى «فُعُلٍ» نَحْوُ: خَضَرَاءَ ← خَضْرٌ وَإِلَّا جُمِعَ عَلَى «فِعَالٍ» أَوْ «فَعَالِيٍّ» وَ «فَعَالِيٍّ» نَحْوُ: بَطْحَاءٍ بَطْحَاحٍ، صَخْرَاءَ ← صَحَارَىٰ وَ صَحَارَىٰ.

فَعْلَانِ بِتَثْلِيثِ الْفَاءِ إِنْ كَانَ مَوْصُوفًا جُمِعَ عَلَى «فَعَالِينَ» نَحْوُ: سِرْحَانٍ (= وَهُوَ الذَّنْبُ) ← سِرَاحِينَ، سُلْطَانَ ← سَلَاطِينَ وَإِنْ كَانَ صِفَةً - وَ لَا يَكُونُ حِينَئِذٍ إِلَّا مَفْتُوحَ الْفَاءِ - جُمِعَ عَلَى «فِعَالٍ» أَوْ «فَعَالِيٍّ» نَحْوُ: عَطَشَانَ ← عِطَاشَ، سَكَرَانَ ← سَكَارَىٰ. وَ أَمَّا نَحْوُ: كُسَالَىٰ جَمْعًا لِكِسْلَانٍ وَ سَكَارَىٰ جَمْعًا لِسَكَرَانَ فَتَادِرُ.

← وَ أَمَّا الرَّبَاعِيُّ وَ الْخَمَاسِيُّ مُجَرَّدَيْنِ كَانَا أَمْ مَزِيدَا فِيهِمَا، مَوْصُوفَيْنِ كَانَا أَمْ صِفَتَيْنِ فَيَطْرُدُ جَمْعُهُمَا عَلَى «فَعَالِلٍ» بِحَذْفِ اللَّامِ الثَّلَاثِ مِنَ الْخَمَاسِيِّ وَ حَذْفِ الزَّائِدِ مِنْهُمَا مُطْلَقًا نَحْوُ: ذِرْهَمَ ← دَرَاهِمَ، غَضَنَفَرَ ← غَضَافِرَ، سَفْرَجَلَ ← سَفَارِجَ، خَنْدَرِيْسَ ← خَنَادِرَ وَ يُسْتَشْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ الرَّبَاعِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ الَّذِي قَبْلَ لَامِهِ الْأَخِيرَةِ مَدَّةً فَإِنَّهُ يُجْمَعُ عَلَى «فَعَالِلٍ» نَحْوُ: قِرْطَاسَ ← قِرَاطِيْسَ.

← وَ الْمُمَائِلُ لِلرَّبَاعِيِّ وَ الْخَمَاسِيِّ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمَزِيدِ فِيهِ يُجْمَعُ عَلَى مُمَائِلٍ فَعَالِلٍ بِشَرْطِ أَنْ لَا يَشْمَلُهُ حُكْمٌ مِنَ الْأَحْكَامِ السَّالِفَةِ. وَ الْمُرَادُ بِالْمُمَائِلِ هُوَ الْمَوْافِقُ فِي عَدَدِ الْحُرُوفِ وَ الْحَرَكَةِ وَ السُّكُونِ، لَا فِي الْإِصَالَةِ وَ الزِّيَادَةِ وَ لَا فِي نَوْعِ الْحَرَكَةِ نَحْوُ: جَوْهَرَ ← جَوَاهِرَ، سَلَمَ ← سَلَامٍ، مَصْدَرَ ← مَصَادِرَ، مَشْرِقَ ← مَشَارِقَ، مَسْأَلَةَ ← مَسَائِلَ، مَيْبَرَ ← مَنَابِرَ وَ كَذَلِكَ الْمُمَائِلُ لِنَحْوِ: قِرْطَاسَ يُجْمَعُ عَلَى مُمَائِلٍ فَعَالِلٍ نَحْوُ: مِفْتَاحَ ← مَفَاتِيحَ، مَسْكِينَ ← مَسَاكِينَ، مَطْمُورَةَ ← مَطَامِيرَ، كُرْسَىٰ ← كِرَاسِيَّ، أَسْلُوبَ ← أَسَالِيْبَ، حُلُقُومَ ← حَلَاقِيمَ، أَرْجُوزَةَ (= قَصِيدَةً مِنَ الرَّجَزِ) ← أَرَاجِيْزَ.

تَنْبِيهُ: يَكْثُرُ الْخُرُوجُ عَنِ الْإِطْرَادِ فِي الْجَمْعِ الْمُكْسَرِّ وَ مِنْهُ: فَلَسَ ← أَفْلَسَ، صَوْمَ ← صِيَامَ، تَوَّرَ ← تَيْرَانَ، ثَوْبَ ← ثِيَابَ، جَمَلَ ← جَمَالَ، حَجَرَ ← حِجَارَةَ، سَاقَ ← سَوَاقَ، تَاجَ ← تَاجَانَ، أَخَ ← إِخْوَانَ، نَمْرَ ← نَمُورَ وَ نُمُورَ، سَبْعَ ← سَبَاعَ، رَجُلَ ← رِجَالَ، رَجُلَ ← أَرْجُلَ، عِلْمَ ← عُلُومَ، حُسْنَ ← مَحَاسِينَ، رِيحَ ← رِيَّاحَ، قُرْءَ ← قُرُوءَ، رُمْحَ ← رِمَاحَ، حُوتَ ← حَيْتَانَ، رُطْبَ ← أَرْطَابَ، فُلْكَ ← فُلُوكَ، فُلْكَ ← فُلُوكَ، صَدِيقَ ← أَصْدِقَاءَ، طَرِيقَ ← طُرُقَ، كِسْرَىٰ ← أَكْسِيرَةَ، غَلَامَ ← غِلْمَةً (وَ يَأْتِي الْغِلْمَةُ وَ الْغِلْمَانُ أَيْضًا)، كَرِيمَ ← كَرَمَاءَ وَ ...

تَنْبِيهُ: الْجَمْعُ الْمُكْسَرُّ يَرُدُّ الْأَشْيَاءَ إِلَى أَصُولِهَا نَحْوُ: خَالَ ← أَحْوَالَ، نَابَ ← أَنْيَابَ، دِينَارَ (أَصْلُهُ دِنَارٌ) ← دِنَانِيرَ، أَخَ ← إِخْوَةَ وَ إِخْوَانَ، أَبَ ← أَبَاءَ، إِسْمَ ← أَسْمَاءَ، مَاءَ ← مِيَاهَ، نَارَ ← نِيرَانَ، دَارَ ← دُورَ وَ أَدُورَ.

## البحث ٤ القِلَّةُ وَ الكَثْرَةُ :

جَمْعُ التَّكْسِيرِ عَلَى نَوْعَيْنِ :

١ - القِلَّةُ : وَ هُوَ مَا دَلَّ عَلَى الثَّلَاثَةِ إِلَى العَشْرَةِ وَ لَهَا أَرْبَعُ صِيغٍ مَشهُورَةٍ هِيَ : **أفْعَلَة**، **أفْعُل**، **فِعْلَة**، **أفْعَال** <sup>١</sup> نَحْوُ :

أغْلَمَة، أشْهَر، غِلْمَة، أفراس .

٢ - الكَثْرَةُ : وَ هُوَ مَا دَلَّ عَلَى الثَّلَاثَةِ فَمَا فَوْقَهَا وَ صِيغُهُ مَا عدا الأربعة المذكورة - ليجمع القِلَّة - مِنْ صِيغِ جَمْعِ

التَّكْسِيرِ <sup>٢</sup>.

هَذَا وَ الجَمْعُ السَّالِمُ يُسْتَعْمَلُ فِي الثَّلَاثَةِ فَمَا فَوْقَهَا مُطْلَقاً وَ إِنْ لَمْ يُطْلَقْ عَلَيْهَا جَمْعُ الكَثْرَةِ . وَ كَذَا صِيغِ القِلَّةِ تُسْتَعْمَلُ

فِي أَكْثَرِ مِنَ العَشْرَةِ مَعَ القَرِينَةِ .

## البحث ٥ مُنتَهَى الجُمُوعِ :

قَدْ يُجْمَعُ بَعْضُ الجُمُوعِ جَمْعاً مُكَسَّراً أَوْ سَالِماً فَيُقَالُ لَهُ : « **جَمْعُ الجَمْعِ** » نَحْوُ : أكلب (= جَمْعُ كَلْب) ← **أكلب**،

أقوال (= جَمْعُ قَوْل) ← **أقاويل**، بُيوت (= جَمْعُ بَيْت) ← **بُيوتات** .

فَإِنْ جُمِعَ الجَمْعُ جَمْعَ تَكْسِيرٍ قِيلَ لَهُ : « **جَمْعُ مُنتَهَى الجُمُوعِ** » أَيْضاً وَ لَهُ وَزنانِ : « **أفاعِل** » نَحْوُ : **أكلب** وَ « **أفاعيل** »

نَحْوُ : **أقاويل** .

هَذَا وَ يُقَالُ لِمُطْلَقِ الجُمُوعِ المُمَاثِلَةِ لِوَزْنِي جَمْعِ مُنتَهَى الجُمُوعِ « **صِيغَةُ مُنتَهَى الجُمُوعِ** » وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ جَمْعُ الجَمْعِ

ك: « **مفاعِل** وَ **مفاعيل** » وَ « **فواعِل** وَ **فواعيل** » نَحْوُ : **مساجِد** وَ **مصاييح**، **نواجذ** وَ **نواميس** . فَصِيغَةُ مُنتَهَى الجُمُوعِ هِيَ « **كُلُّ جَمْعٍ**

**مُكَسَّرٍ بَعْدَ أَلْفٍ تَكْسِيرِهِ حَرْفَانِ مُتَحَرِّكَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةَ أَحْرَفٍ أَوْسَطُهَا يَاءٌ سَاكِنَةٌ** » وَ قَدْ يُعَدُّ مِنْهَا نَحْوُ : **سراويل** مَعَ كَوْنِهِ مُفْرِداً . ثُمَّ

أَقْلُ مَدْلُولِ جَمْعِ الجَمْعِ تِسْعَةٌ لِمَا لَا يَخْفَى .

## البحث ٦ إسمُ الجَمْعِ وَ اسمُ الجِنْسِ الجَمْعِيُّ :

إِسْمُ الجَمْعِ مَا دَلَّ عَلَى أَكْثَرِ مِنَ اثْنَيْنِ وَ لَا مُفْرَدَ لَهُ مِنْ لَفْظِهِ نَحْوُ : **قَوْمٍ** وَ **جَيْشٍ** . وَ اسْمُ الجِنْسِ الجَمْعِيُّ مَا لَهُ مُفْرَدٌ

يُشَارِكُهُ فِي لَفْظِهِ وَ يَمْتازُ بِنَاءِ تَأْنِيثٍ أَوْ يَاءِ النِّسْبِ نَحْوُ : **تَمْرٍ** وَ **تَمْرَةٍ**، **مَجُوسٍ** وَ **مَجُوسِيٍّ** .

<sup>١</sup> . قَالَ ابْنُ مَالِكٍ :

أفْعَلَة أَفْعُلُ ثُمَّ فِعْلَة

ثُمَّ أَفْعَالُ . جُمُوعٌ قِلَّةٌ

<sup>٢</sup> . فَسَّرَ بَعْضُهُمُ الكَثْرَةَ بِمَا يُسْتَعْمَلُ فِي العَشْرَةِ فَمَا فَوْقَهَا وَ الأشْهَرُ مَا ذَكَرَ فِي المَتْنِ .

### الفصل ٣ المنسوب :

هُوَ الْمُحَقَّقُ بِأَخْرِهِ يَاءٌ مُشَدَّدَةٌ لِتَدُلَّ عَلَى نِسْبَتِهِ إِلَى الْمُجَرَّدِ عَنْهَا نَحْوُ : «إيراني» المنسوب إلى «إيران». و ياء النسب تكسر ما قبلها مطلقاً و للنسبة قواعد خاصة إليك فيما يلي بيانها :

١ - الثلاثي المحذوف منه بعض أصوله إن كان المحذوف منه فاء الفعل وجب رده إن اعتل لامه نحو : شيبة (علامة) ← وشوي وإلا لا يرد نحو : عدة ← عدي وإن كان المحذوف منه لام الفعل وجب رده إن كان يرد في التثنية أو الجمع السالم نحو : أب ← أبوي، أخ ← أخوي، سنة ← سنوي، عصاً (بالتنوين) ← عصوي، فتى ← فتوي وإلا جاز الرد وعدمه نحو : دم ← دمي و دموي، إبن ← إبنى و بنوي، إسم ← إسمي و سموي.

٢ - الثلاثي المكسور العين يخفف بفتح عينه نحو : نمر ← نمرى، إبل ← إبلى، دئل ← دنلى. و ما قبل آخره ياء مشددة مكسورة يخفف بحذف الياء الثانية نحو : طيب ← طيبي، أسيد (= مصغر أسود) أسيدي.

٣ - المختوم بتاء التانيث يحذف عنه تاؤه عند النسب نحو : بصرة ← بصري، كوفة ← كوفي فإن كانت المنسوب مؤنثاً لحقته تاء التانيث تقول فتاه بصريه و جماعة كوفية.

٤ - المقصور تقلب ألفه واواً إن كانت ثالثة نحو : الربا ← الربوي وكذا فيما إذا كانت رابعة و سكن الثاني نحو : الدنيا ← الدنيوي فإن تحرك الثاني، حذفت الألف نحو : بردى ← بردوي وكذا إذا كانت خامسة فصاعداً نحو : الحباري ← الحباري، المصطفي ← المصطفي و قد ينقلب واواً نحو : المرتضى ← المرتضوي، المصطفي ← المصطفوي.

الممدود حكم همزته هنا حكمها في التثنية نحو : قراء ← قرائي، صحراء ← صحراوي، سماء ← سمائي و سماوي، جرباء ← جربائي و جرباوي.

٦ - المنقوص حكمه هنا حكم المقصور نحو : العمى (= ذو العمى) ← العموي، الثاني ← الثانوي، المعتدي ← المعتدي.

٧ - المختوم بالياء المشددة إن كانت ياءه المشددة بعد حرف واحد قلبت الياء الثاني واواً و رد الأولى إلى أصلها نحو : حى ← حيوي، طى ← طوي وإن كانت بعد حرفين حذفت إحداهما و قلبت الأخرى واواً نحو : على ← علوي وإن كانت بعد ثلاثة أحرف أو أكثر حذفت رأساً نحو : كرسي ← كرسي إلا أن يكون إحدى الياءين أصلياً فإبقاء الأصلي و قلبها واواً أحسن من حذفها نحو : معني ← معنوي، مهدي ← مهدوي.

٨ - المثني و الجمع ينسب إلى مفرديهما نحو : زيدان ← زيدي، مساجد ← مسجدي إلا أن يكونا علمين فينسب إلي أنفسهما نحو : كاظمين ← كاظميني، أنصار ← أنصاري.

٩ - المُركَّبُ المَزَجِيُّ وَ الإِسْنَادِيُّ يُنْسَبُ إِلَى صَدْرِهِمَا غَالِبًا نَحْوُ : بَعْلَبَك ← بَعْلَى وَ تَابَطَ شَرًّا ← تَابَطَى وَ أَمَّا الإِضَافِيُّ فَيُنْسَبُ إِلَيْهِ بِرُمَّتِهِ أَوْ إِلَى صَدْرِهِ أَوْ عَجْزِهِ مُرَاعِيًا رَفَعَ الإِلْتِنَاسِ فِ : عَيْنُ إِبِل ← عَيْنُ إِبْلَى، إِمْرُؤُ القَيْسِ ← إِمْرِيٌّ، عَبْدُ مَنَاف ← مَنَافِيٌّ.

١٠ - فَعِيلَةٌ ← فَعَلَى وَ فُعَيْلَةٌ ← فُعَلَى بِشَرْطِ أَنْ يَكُونَ صَاحِبِي العَيْنِ غَيْرَ مُضَاعَفِينَ نَحْوُ : مَدِينَةٌ ← مَدَنِيٌّ، جُهَيْنَةٌ (= قَرِيْبَةٌ بِالعِرَاقِ مِنْ نَوَاحِي مُوَصِلِ) ← جُهَنِيٌّ. وَ أَمَّا الأَجَوْفُ أَوْ المُضَاعَفُ مِنْهُمَا فَيُنْسَبُ إِلَى لَفْظِهِ - بَعْدَ حَذْفِ التَّاءِ - نَحْوُ : طَوِيلَةٌ ← طَوِيلِيٌّ، جَلِيلَةٌ ← جَلِيلِيٌّ، نُؤِيرَةٌ (= مُصَغَّرُ نَارِ) ← نُؤِيرِيٌّ فَعَدَمَ حَذْفِ اليَاءِ فِي طَبِيعِيٍّ وَ رُدَيْنِيٍّ مَنسُوبِينَ إِلَى طَبِيعَةٍ وَ رُدَيْنَةٍ (= إِمْرَأَةٌ إِشْتَهَرَتْ بِتَقْوِيمِ الرِّمَاحِ) شَادُّ عَلَى المَشْهُورِ.

**تَكْمِلَةٌ :** إِذَا وَقَعَتْ وَائِ مُنْقَلِبَةٌ قَبْلَ يَاءِ النِّسْبِ فَتُحِ مَاقَبِلَهَا كَمَا مَرَّ فِي الأَمْثَلَةِ مِنْ نَحْوِ : دُنْيَوِيٌّ، عَمَوِيٌّ، عَلَوِيٌّ، مَهْدَوِيٌّ وَ ... بِخِلَافِ غَيْرِ المُنْقَلِبَةِ نَحْوُ : دَلَوِيٌّ وَ [عَدَوِيٌّ] ← عَدَوِيٌّ. وَ قَدْ يَجِيءُ المُنْسُوبُ شُدُودًا عَلَى غَيْرِ مَا دُكِرَ نَحْوُ : أُمِيَّةٌ ← أُمَوِيٌّ، مَرُوٌّ ← مَرَوَزِيٌّ، يَمَنٌ ← يَمَانِيٌّ وَ يَمَانِيٌّ، رَيٌّ ← رَاوِيٌّ، رَبٌّ ← رَبَّانِيٌّ، رُوحٌ ← رُوحَانِيٌّ، بَحْرِيْنٌ ← بَحْرَانِيٌّ، بَادِيَةٌ ← بَدَوِيٌّ، قُرَيْشٌ ← قُرَيْشِيٌّ، هُدَيْلٌ ← هُدَيْلِيٌّ.

**تَيْمَّةٌ :** أَوْزَانُ «فَعَالٌ»، «فَاعِلٌ»، وَ «فَعِلٌ» قَدْ تَدَلُّ عَلَى النِّسْبِ مِنْ دُونَ لُحُوقِ اليَاءِ بِأَخْرَافِهَا وَ ذَلِكَ إِذَا قُصِدَ مِنْهَا صَاحِبُ الشَّيْءِ نَحْوُ : تَمَّارٌ أَيْ : صَاحِبُ التَّمْرِ وَ لِابْنِ أَيْ : صَاحِبُ اللَّبَنِ وَ طَعِيمٌ أَيْ : صَاحِبُ الطَّعَامِ وَ مِنْ ذَلِكَ ظَلَامٌ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (٣٦ / فَصَّلَتْ) وَ قَدْ تَسَمَّى الأَوْزَانُ الثَّلَاثَةُ «صَيْخُ النِّسْبِ» فَتَنْبَهُ.

### الفصل ٤ المصغَّرُ :

المُصَغَّرُ اسْمٌ زِيدَتْ بَعْدَ حَرْفِهِ الثَّانِي يَاءٌ سَاكِنَةٌ لِيَدُلَّ عَلَى تَقْلِيلِ وَ هَذَا المَعْنَى بِالنِّسْبَةِ إِلَى الجُثَّةِ تَصْغِيرُ نَحْوُ : جُبَيْلٌ أَيْ : جَبَلٌ صَغِيرٌ وَ رُجَيْلٌ أَيْ : رَجُلٌ قَصِيرٌ، وَ إِلَى الشَّانِ تَحْقِيرُ نَحْوُ : عُبَيْدٌ أَيْ : عَبْدٌ ذَلِيلٌ وَ رُجَيْلٌ أَيْ : رَجُلٌ حَقِيرٌ، وَ إِلَى العَدَدِ تَقْلِيلُ نَحْوُ : دُرَيْهَمَاتٌ أَيْ : دَرَاهِمٌ مَعْدُودَةٌ وَ إِلَى الزَّمَانِ وَ المَكَانِ تَقْرِيبُ نَحْوُ : قُبَيْلِ الطُّهَرِ وَ بُعَيْدِ الجِدَارِ.

وَ قَدْ يَجِيءُ لِلْحَنُوِّ وَ الإِسْفَاقِ نَحْوُ : بُنْيٌ وَ أُخْيٌ قَالَ تَعَالَى : «يَا بُنْيَ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لُقْمَانُ / ١٣) وَ مِنْ الغَرِيبِ مَجِيئُهُ لِلتَّعْظِيمِ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ :

فُوقِقَ جُبَيْلٍ شَاهِقِ الرُّأْسِ لَمْ تَكُنْ لَتَبْلُغَهُ حَتَّى تَكِلَ وَ تَعَمَّامَا

هَذَا وَ لِتَصْغِيرِ الإِسْمِ قَوَاعِدُ خَاصَّةٌ تُبَيِّنُهَا فِيمَا يَلِي :

**الأوَّلُ [= القَاعِدَةُ الأَوَّلِيَّةُ] :** إِذَا كَانَ الإِسْمُ ذَا ثَلَاثَةِ أَحْرَافٍ ضَمَّ أَوَّلُهُ وَ فَتِحَ ثَانِيَهُ وَ زِيدَتْ اليَاءُ - يَاءُ التَّصْغِيرِ - بَعْدَ حَرْفِهِ الثَّانِي نَحْوُ : حَسَنٌ ← حُسَيْنٌ، أَوْسٌ ← أُوَيْسٌ وَ إِنْ كَانَ الإِسْمُ ذَا أَرْبَعَةِ أَحْرَافٍ فَصَاعِدًا جَرَى فِيهِ مَا سَبَقَ وَ انْكَسَرَ مَا بَعْدَ اليَاءِ نَحْوُ : دُرَيْهَمٌ ← دُرَيْهَمٌ إِلاَّ فِي أَرْبَعَةِ مَوَارِدَ :



١ - فيما كان ما بعد ياء التصغير مُتصلاً بعلامة التانيث نحو: سُبْحَة ← سُبْحَة، سَلْمَى ← سَلْمَى، حَمْرَاء ← حَمِيرَاء.

٢ - فيما كان مُتصلاً بِالْفِ «أفعال» - مِنْ أوزانِ جَمْعِ المُكسَّرِ - نحو: أطفال ← أُطِفَال، أو أَلْفِ «أفعل» في التفضيلِ مِنَ الناقِصِ نحو: أشهى ← أشبهى (و مثله أفعَلُ التَّعَجُّبِ مِنَ الناقِصِ كَ: ما أحلاه ← ما أحيلاه).

٣ - فيما كان مُتصلاً بِ «ان» فَعْلَان - بِتثنيةِ الفاءِ - بِشَرطِ كونهِ عَلَماً أو وَصفاً نحو: سَلْمَان ← سَلِيمَان، سَكَرَان ← سَكِيرَان بِخِلافِ غَيْرِ العَلَمِ وَ الوَصْفِ ← وَ هُوَ اسْمُ الجِنْسِ - نحو: فِجْجَان ← فُجْجِين.

٤ - فيما كان مُتصلاً بِعلامةِ المُثنى أو الجَمْعِ السَّالِمِ نحو: حَسَنِين ← حُسَيْنِين، بَكْرُون ← بُكَيْرُون، هِنْدَات ← هُنَيْدَات.

**الثاني [= القاعدة الثانية]:** الثلاثيُّ المَحذوفُ بَعْضُ أصولِهِ يَرِدُ حَرْفُهُ المَحذوفُ عِنْدَ التَّصْغِيرِ سِوَاءَ لَمْ يَعْوَضَ عَنْهُ بِشَيْءٍ نَحْوُ: «أب» أو عَوْضَ عَنْهُ بِالْهَمْزَةِ نَحْوُ: «إِبْن» أو بِالْمِيمِ نَحْوُ: «فِم» أو بِتَاءِ التَّانِيثِ نَحْوُ: «زِنَة» أو بِالتَّاءِ المَبْسُوطَةِ نَحْوُ: «أخت» وَ «بنت» - أصلُهُمَا أَخُو وَ بِنُو - 'إِلَّا أَنَّ العِوَضَ إِنْ كَانَ هَمْزَةً أو مِيمًا حَذَفَ وَإِنْ كَانَ تَاءً تَأْنِيثَ بَقِيَ وَإِنْ كَانَ تَاءً مَبْسُوطَةً تَبَدَّلَ تَاءً مَرْبُوطَةً نَحْوُ: أَب ← أْبَى، إِبْن ← بْنَى، فِم ← فُويِه، زِنَة ← وُزِينَة، أخت ← أْحِيَة.

**الثالث [= القاعدة الثالث]:** الثلاثيُّ المَزِيدُ فِيهِ حَرْفَانِ، يُحذَفُ أَحَدُهُمَا عِنْدَ التَّصْغِيرِ وَ المَزِيدُ فِيهِ ثَلَاثَةٌ يُحذَفُ إِثْنَانِ مِنْهَا - أَى مِنَ الزَّوَائِدِ - وَ الرُّبَاعِيُّ المَزِيدُ فِيهِ تُحذَفُ زَوَائِدُهُ مُطْلَقاً وَ الخَمَاسِيُّ المُجَرَّدُ يُحذَفُ آخِرُهُ وَ الخَمَاسِيُّ المَزِيدُ فِيهِ يُحذَفُ زَائِدُهُ وَ آخِرُهُ.

أمثلة ذلك: مُنطَلِق ← مُطَلِيق، مُسْتَخْرِج ← مُخْرِج، مُدَحْرَج ← دَحِيرَج، سَفَرَجَل ← سَفِيرَج، خَنْدَرِيس ← خَنْدِير.

**تنبيه:** لا يُحذَفُ الزَّائِدُ الوَاقِعُ فِي أَوَّلِ الثَّلَاثِيِّ المَزِيدِ فِيهِ حَرْفَانِ أو ثَلَاثَةٌ أَحْرَفٍ أَبَدًا بَلْ يُحذَفُ غَيْرُهُ نَحْوُ: مُنطَلِق ← مُطَلِيق، مُسْتَخْرِج ← مُخْرِج وَ إِنْ كَانَ الزَّائِدَانِ أو الزَّائِدُ فِي غَيْرِ الأَوَّلِ حَذَفَتْ أَيَّ شَيْءٍ نَحْوُ: قَلَنْسُوءَة ← قَلَيْسِيَة وَ قَلَيْسِيَة.

**الرابع [= القاعدة الثالث القاعدة الرابع]:** يُسْتثنى مِنَ حَذْفِ الزَّائِدِ مَا إِذَا كَانَ الزَّائِدُ لِيناً رَابِعَةً فَصَاعِداً أو تَاءً تَأْنِيثٍ أو أَلْفَةً أو الأَلْفَ وَ النُّونَ أو عَلَامَتِي المُثْنَى وَ الجَمْعِ السَّالِمِ أو ياءِ النَّسَبِ، وَ يَجْرِي حُكْمُ الزِّيَادَةِ عَلَى غَيْرِهَا نَحْوُ: مُصْبَاح ← مُصْبِيح، تِمْلَاق (بِكسْرِ الأَوَّلِ وَ الثَّانِي وَ تَشْدِيدِ اللَّامِ مَصْدَرٌ تَمَلَّقَهُ أَى تَوَدَّدَ إِلَيْهِ) ← تَمْلِيق، مُسْلِمَة ← مُسْلِمَة، خَنْفَسَاء ← خَنْفِيسَاء، زَلْزَلَة ← زَلْزِلَة، زَعْفَرَان ← زَعْفِرَان، رَجُلَان ← رَجِيلَان، بَكْرُون ← بُكَيْرُون، مَرِيَمَات ← مَرِيَمَات، مَشْهَدِي ← مُشْهَدِي، سَلْمَى ← سَلْمَى.

١. وَ مِنَ ذَلِكَ: هَنْت، كَيْت، ذَيْت، أَصْلُهَا: هَنْو، كَي، دَي، كُلُّهَا كِنَايَاتٌ كَمَا سَيَأْتِي وَ مِنَ هَذَا القَبِيلِ اثْنَانِ وَ أَصْلُهَا يُتْيَان.

**الخامسُ [= القاعدةُ الخامسُ]:** الجَمْعُ المُكسَّرُ إن كانَ جَمْعَ قِلَّةٍ صُغِرَ عَلَى صُورَتِهِ نَحْوُ: غِلْمَةٌ، غُلَيْمَةٌ، أُفَيْدَةٌ ← أَفَيْدَةٌ، أَكْلُبٌ ← أَكْلِبٌ، أَفِرَاسٌ ← أَفِيرَاسٌ. وَإِنْ كَانَ جَمْعَ كَثْرَةٍ صُغِرَ مُفْرَدُهُ ثُمَّ جُمِعَ جَمْعَ السَّلَامَةِ، فَإِنْ كَانَ لِمُدَّكَّرٍ عَاقِلٍ جُمِعَ جَمْعَ المُدَّكَّرِ وَإِلَّا جُمِعَ جَمْعَ المُؤنَّثِ سِوَاهُ كَانَ مُدَّكَّرًا غَيْرَ عَاقِلٍ أَمْ مُؤنَّثًا نَحْوُ: رِجَالٌ ← رُجَيْلُونَ، كُتُبٌ ← كُتَيْبَاتٌ، صَوَارِبٌ (= جَمْعُ ضَارِبَةٍ) ← ضَوِيرِبَاتٌ. ثُمَّ غَيْرُ المُكسَّرِ مِنَ الجُمُوعِ وَكَذَا المُثَنَّى يُصَغَّرُ كُلُّ عَلَى صُورَتِهِ نَحْوُ: ضَارِبُونَ ← ضَوِيرِبُونَ، مَرِيَمَاتٌ ← مُرِيَمَاتٌ، قَوْمٌ ← قُؤِيمٌ، نَخْلٌ ← نَخِيلٌ، رِجَالَانِ ← رُجَيْلَانِ.

**السادسُ [= القاعدةُ السادسُ]:** المُركَّبُ الأَسْنَادِيُّ لَا يُصَغَّرُ وَأَمَّا المَرْجِيُّ وَالإِضَافِيُّ فَيُصَغَّرُ صَدْرُهُمَا وَيَبْقَى العَجْزُ عَلَى حَالِهِ نَحْوُ: عَبْدُ اللَّهِ ← عُبَيْدُ اللَّهِ، حَسَنُ عَلِيٍّ ← حُسَيْنُ عَلِيٍّ.

**السابعُ [= القاعدةُ السابعُ]:** المُؤنَّثُ المَعنَوِيُّ إِذَا كَانَ ثَلَاثِيًّا تَظْهَرُ فِي مُصَغَّرِهِ تَاءُ التَّائِيثِ نَحْوُ: هِنْدٌ ← هِنْدِيَّةٌ، شَمْسٌ ← شَمْسِيَّةٌ، بِخِلَافِ غَيْرِ الثَّلَاثِيِّ نَحْوُ: عَقْرَبٌ ← عَقِيرِبٌ، مَرِيَمٌ ← مُرِيَمٌ. وَ مَا خَالَفَ ذَلِكَ مِنْ نَحْوِ: عَرِيْسٌ مُصَغَّرٌ عَرِسٌ وَ أَصْبِيغَةٌ مُصَغَّرٌ إِصْبَعٌ شَادٌّ لَا يُقَاسُ عَلَيْهِ.

**تَكْمِلَةٌ فِي شَوَاطِئِ التَّصْغِيرِ وَ تَصْغِيرِ التَّرْخِيمِ :**

يَخْتَصُّ التَّصْغِيرُ بِالأَسْمَاءِ المُعْرَبَةِ وَ قَدْ يُصَغَّرُ بَعْضُ المَبْنِيَّاتِ وَ لَا تُرَاعَى فِيهَا القَوَاعِدُ السَّالِفَةُ وَ مِنْ ذَلِكَ: ذَا ← ذِيًّا. تَا ← تِيًّا. الَّذِي ... ← الَّذِيَّا، الَّذِيَانِ، الَّذِيُونَ. أَلْتِي ... ← أَلْتِيَّا، أَلْتِيَانِ، أَلْتِيَاتٌ. أَوْلِيَا ← أَوْلِيَاءٌ. أَوْلِيَاءٌ. مَا أَفْعَلٌ (لِلتَّعَجُّبِ) ← مَا أَفْعِيلٌ نَحْوُ: مَا أَمْلَحَهُ ← مَا أَمْلِيحُهُ. ذَيْتٌ ← ذِيِّيٌّ. كَيْتٌ ← كِيِّيٌّ. وَ لَهُمْ نَوْعٌ مِنَ التَّصْغِيرِ يُسَمَّى: تَصْغِيرَ تَرْخِيمٍ وَ هُوَ أَنْ يُحْذَفَ جَمِيعُ زَوَائِدِ الإِسْمِ ثُمَّ يُصَغَّرُ نَحْوُ: أَحْمَدُ، حَامِدٌ، مَحْمُودٌ، مُحَمَّدٌ وَ ... ← حَمِيدٌ وَ الإِلْتِبَاسُ يُدْفَعُ بِالقَرِينَةِ.

**تَبَيَّنَتْ فِي إِعْلَالِ المُصَغَّرِ :**

الإِسْمُ المُعْلَلُ يَرُدُّ إِلَى أَصْلِهِ عِنْدَ التَّصْغِيرِ ثُمَّ يُصَغَّرُ ثُمَّ يُعْلَلُ المُصَغَّرُ حَسَبَ مَا تَقْتَضِيهِ قَوَاعِدُ الإِعْلَالِ نَحْوُ: بَابٌ ← بُوَيْبٌ، نَابٌ ← نُبَيْبٌ، مِيزَانٌ ← مُوَيْزِينٌ، مِيقَاتٌ ← مُوَيْقِيَّتٌ وَ ... وَ مِنْ هُنَا اشْتَهَرَ أَنَّ التَّصْغِيرَ - كَالتَّكْسِيرِ - يَرُدُّ الأَشْيَاءَ إِلَى أَصُولِهَا.

وَ لِلْمُصَغَّرِ قَاعِدَتَانِ هُمَا :

( ١ ) إِذَا كَانَ الثَّلَاثُ مِنْ حُرُوفِ الإِسْمِ أَلْفًا زَائِدَةً أَوْ مُنْقَلِبَةً قَلْبَتْ يَاءٌ وَ أُدْغِمَتْ يَاءُ التَّصْغِيرِ فِيهَا نَحْوُ: كِتَابٌ ← [كُتَيْبٌ] ← [=، كُتَيْبٌ، مُصَابٌ ← [مُصَيْبٌ] ← [=، مُصَيْبٌ.

( ٢ ) إِذَا وَقَعَ يَاءَانِ بَعْدَ يَاءِ التَّصْغِيرِ فَاجْتَمَعَتْ ثَلَاثَةُ يَاءَاتٍ حُذِفَتِ الأَخِيرَةُ مِنْهَا نَحْوُ: صَبِيٌّ ← [صَبِيٌّ، عَطَاءٌ ← عَطِيٌّ، مُعَاوِيَةٌ ← مُعِيَّةٌ.

وَ الحمدُ لِلَّهِ رَبِّ العَالَمِينَ